نقش مخرب منصور حکمت
در
جنبش کمونیستی ایران و منطقه

نویسنده:
غلامرضا پرتوی

فهرست مندرجات

حزب سازی:..... 18
آغاز بحران 27
بحران اول: 27
بحران دوم:..... 28
بحران سوم:..... 34
بحران چهارم: 37
فراکسیون منصور حکمت و انشعاب..... 37
منصور حکمت و مسأله‌ی ملی..... 42
منصور حکمت و ارتداد به کمونیسم 53
بررسی کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران..... 53
جمعبندی:..... 64

نقش مخرب منصور حکمت

در

جنبش کمونیستی ایران و منطقه

در خیزش‌ها و غلیانات اجتماعی پیش و بعد از سرنگونی هر طبقه و دولتی، جدالی گسترده و همه جانبه در مورد دولت، خصلت، ماهیت و وابستگی طبقاتی آن بین نیروهای اپوزیسیون و به ویژه در درون جنبش کمونیستی درمی‌گیرد.

ایران نیز از این قانونمندی برکنار نمانده است. پیش و بعد از حاکمیت رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، این جدل در کشور ما نیز شعله‌ور گردید که تا کنون ادامه دارد

لنین می‌گوید:

«دولت ارگان سیادت طبقه معینی است که با قطب مقابل خود (طبقه مخالف) نمی‌تواند آشتی پذیر باشد.»[1]

با حرکت از این معیار مارکسیستی، می‌توان انقلاب را از شورش‌ها و غلیانات دیگر اجتماعی باز شناخت. انقلاب یعنی درهم کوبیدن قهری سیادت و ارگان سیادت یک طبقه ارتجاعی و برقراری ارگان سیادت یک طبقه انقلابی. در جائی که رژیم‌ها، کابینه‌ها و شخصیت ها و یا اقشاری از طبقه ارتجاعی در نتیجه‌ی شورش‌های اجتماعی و یا به اشکال دیگری به زیر کشیده می‌شوند و شخصیت‌ها و سازمان‌های دیگری سرکار می‌آیند ولی سیادت طبقه‌ی گذشته همچنان محفوظ می‌ماند، در آنجا و در آن لحظه هیچ انقلابی صورت نگرفته و یا شکست خورده است.

از آنجائی که اساس موضوع این پژوهش، نقطه نظرات منصور حکمت در مورد طبقه، دولت و انقلاب است، ضروریست مهمترین تجربیات جمع بندی شده در این زمینه در جنبش کمونیستی بین‌المللی را نیز به طور اجمال بیان کنیم:

«در باختر قسمت قاره‌ای اروپا، دوران انقلابات بورژوا - دموکراتیک فاصله زمانی نسبتاً معینی را اشغال می‌نماید که تقریبا از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ طول می‌کشد.... در پایان این دوره اروپای باختری

1- لنین - آثار منتخب - دولت و انقلاب - صفحه ۲۲۶- انتشارتوسط اداره نشریات به زبان‌های خارجی مسکو سال ۱۹۵۳

به سیستم سرو صورت یافته‌ای از دولت‌های بورژوازی بدل گردید... در اروپای خاوری و در آسیا دوران انقلاب‌های بورژوا - دموکراتیک تنها در سال ۱۹۰۵ آغاز گردید.»[2]

با پیدایش اولین کشور سوسیالیستی در دوران امپریالیسم - یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - سیاست مستعمراتی امپریالیسم به سیاست نو استعماری امپریالیستی تغییر کرد. کشورهای مستعمراتی به کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال تبدیل شدند. در این کشورها با وجود رشد سرمایه‌داری و بالا بودن سهم ارزش اضافه در ایجاد ثروت‌های اجتماعی ولی این ساختار کهنه، فاسد و شدیدا ارتجاعی فئودالی بود که اکثریت توده‌های زحمتکش را به شیوه مناسبات ارباب - رعیتی استثمار می‌کرد. در این کشورها اکثریت مردم زحمتکش در روستا زندگی می‌کردند و تحت سیطره ارباب فئودال روزگار می‌گذراندند.

در این کشورها پرولتاریا دو دشمن غدار داشت: ۱- فئودالیسم. ۲- سرمایه‌داری. ولی فئودالیسم آن نیروی اساسی‌یی بود که تکامل کل جامعه و طبقه کارگر را سد می‌کرد. در اینجا پرولتاریا و بورژوازی در از بین بردن فئودالیسم منافع تاریخی جدی‌یی داشتند. ولی بورژوازی از حرکت تاریخی پرولتاریا و رادیکالیسم‌اش در از بین بردن فئودالیسم همیشه در هراس بود لذا در این مبارزه بسیار دو دل و ناپایدار و اغلب دوگانه عمل می‌کرد.

در این کشورها به علت وجود فئودالیسم، انقلاب دموکراتیک بود. دولت این مرحله از انقلاب ولی دیگر دولت سرمایه‌داری نبود بلکه دولتی بود از پرولتاریا و دهقانان فقیر و ستم دیده. لذا این انقلاب سمت‌گیری سوسیالیستی داشت. تنها و تنها در ساختارهای نیمه فئودال و نیمه مستعمراتی و کشورهائی که اکثریت توده زحمتکش در مناسبات فئودالی به سر می‌بردند، چنین دولتی می‌توانست ایجاد گردد ولاغیر.

در نتیجه بعد از انقلاب اکتبر دو نوع انقلاب و جنبش به جبهه انقلابات سوسیالیستی تعلق داشت:

۱- انقلاب سوسیالیستی در تمام کشورهای سرمایه‌داری. چه سرمایه‌داری وابسته و چه سرمایه‌داری صنعتی مدرن

۲- انقلاب دموکراتیک برای از بین بردن فئودالیسم و انجام وظائف دموکراتیک. این انقلاب در دوران امپریالیسم دیگر انقلاب نوع کهن یعنی انقلاب بورژوا دموکراتیک نبود که در نتیجه‌ی آن بورژوازی به قدرت برسد. بلکه از نوع انقلاب دموکراتیک نوین بود که پرولتاریا در رأس قدرت قرار می‌گرفت و به علت این که جامعه هنوز قادر به پذیرش سوسیالیسم نبود - به علت سیطره فئودالیسم با شیوه تولید فئودالی، در نتیجه، کافی نبودن سطح تکامل ابزار تولید و نیروهای مولده -پرولتاریای در قدرت وظائف دموکراتیک، یعنی روبیدن شیوه تولید فئودالی از جامعه، آزاد کردن دهقانان از نظام ارباب - رعیتی و کلیه اقدامات دمکراتیکی را که می‌بایست بورژوازی به انجام می‌رساند و نرسانده بود، به انجام می‌رساند و جامعه را برای گذار به سوسیالیسم آماده می‌کرد.

انقلاب چین یکی از این انقلابات دموکراتیک طراز نوین بود که با سرعت پروسه تکامل خود را طی کرد و در سال ۱۹۵۳ انقلاب سوسیالیستی را از سر گذراند. به نظر می‌رسد که این نوع انقلابات به

2- لنین - منتخب آثار -حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - صفحه ۳۸۲ - انتشارتوسط اداره نشریات به زبان‌های خارجی مسکو سال ۱۹۵۳

علت تغییرات ساختاری در تمام جهان و گلوبالیزاسیون سرمایه، پروسه تاریخی خود را از سر گذرانده و دیگر در هیچ کشوری در دستور کار پرولتاریا قرار نمی‌گیرد.

جامعه ایران از زمان رضا شاه تا انجام مرحله سوم رفرم‌های ارضی محمد رضا شاه در ۱۳۴۷ کشوری نیمه فئودال - نیمه مستعمره بود. رفرم‌های ارضی محمد رضا شاه فئودالیسم را از بین برد و قدم به قدم جامعه را به یک جامعه سرمایه‌داری وابسته تبدیل کرد. لذا از این تاریخ به بعد مرحله انقلاب در کشور ما نه انقلاب دموکراتیک طراز کهن بود و نه انقلاب دموکراتیک طراز نوین. از آن تاریخ به بعد، مرحله انقلاب در کشور ما به علت این که ثروت جامعه از طریق تولید ارزش اضافه تأمین می‌گردد، انقلابی است سوسیالیستی. از آنجا که ساختار اقتصادی کشور ما در زمان قدرت‌گیری رژیم سرمایه‌داری مذهبی جمهوری اسلامی مدت‌ها آغاز تبدیل شدن به سرمایه‌داری وابسته را از سر گذرانده بود، لذا مرحله انقلاب در کشور ما فقط می‌توانست و می‌تواند انقلاب سوسیالیستی باشد. نه دموکراتیک. به بیان دیگر از بعد از رفرم‌های شاه پرولتاریا وظیفه دارد ارگان سیادت بورژوازی را درهم بکوبد و بلافاصله ارگان سیادت خود را با برپائی دیکتاتوری پرولتاریا مستقر سازد.

سازمان انقلابی - بزرگترین سازمان تشکیل دهنده حزب رنجبران ایران - تا سال ۱۳۵۷ معتقد بود که ایران جامعه‌یی‌ست نیمه فئودال - نیمه مستعمره. به همین جهت مرحله‌ی انقلاب را انقلاب دموکراتیک نوین ارزیابی می‌کرد و راه انقلاب را نیز راه محاصره شهرها از طریق دهات ارزیابی می‌نمود. در سازمان انقلابی در آن تاریخ بر سر این ارزیابی نادرست و ساختار جامعه ایران - نیمه فئودال نیمه مستعمره یا سرمایه‌داری - مبارزه شدیدی جریان داشت.[3] در جریان سرنگونی شاه، سازمان انقلابی و چندین سازمان دیگر وحدت کردند و حزب رنجبران را به وجود آوردند. در کنگره اول حزب رنجبران عدول از مارکسیسم به صورت ضد امپریالیستی ارزیابی کردن قشر تازه به قدرت رسیده‌ی بورژوازی در ایران، تظاهر یافت. رویزیونیسم در حزب غالب شد که به مدت چند ماه تا کنگره دوم حزب، ادامه یافت. با ارزیابی حاکمین جدید به عنوان ضد امپریالیست، حزب ما گام دیگری به قهقرا رفت و در واقع بر انقلاب دموکراتیک، صحه گذاشت.

در نتیجه ما حداقل با تجربه سیاسی حزب خود که بسیار خونین کسب گردید و تحلیل مجدد ساختار اقتصادی جامعه، در ۱۹۸۳ به این درک رسیدیم که در جامعه سرمایه‌داری عدول از انقلاب سوسیالیستی، عدول از تلاش برای برقراری ارگان سیادت طبقه کارگر، عدول از مارکسیسم، عدول از کمونیسم علمی و عدول از انقلاب واقعی این مرحله از جامعه ماست.

از قرار معلوم سازمان سهند به رهبری منصور حکمت از همان ابتدای ظاهر شدن در محیط سیاسی جامعه ایران، این انحراف را با خود حمل می‌کرد که هیچگاه از شر آن خلاص نشد:

منصور حکمت در پلیمیک با سازمان‌ها و احزاب کمونیستی که معتقد بودند مرحله انقلاب ایران دموکراتیک و یا دموکراتیک نوین است، موضع درستی می‌گیرد که بلافاصله روی آن معلق می‌زند. توجه کنید: او می‌نویسد:

«آیا هیچیک از اقشار بورژوازی در ایران، در تحلیل نهایی، در نابودی سلطه امپریالیسم و امحای کامل دیکتاتوری آن چنان ذینفع هست که در مبارزه‌ای انقلابی بر علیه امپریالیسم به رهبری طبقه کارگر شرکت جوید؟ آیا هیچیک از اقشار بورژوازی در ایران ضد امپریالیست و دموکرات هست؟ به عقیده ما، از نقطه نظر مارکسیسم لنینیسم پاسخ سؤالات فوق منفی است. زیربنای اقتصادی نظام

3- مراجعه شود به گزارش رفیق پرویز واعظ زاده از سازمان انقلابی

سرمایه‌داری وابسته گرایش گریزناپذیر بسوی دیکتاتوری عریان و همه جانبه را ایجاب میکند، و حکومت سرمایه‌داران در این نظام، صرف نظر از اینکه کدام قشر بورژوازی به حکومت رسیده است، تا آنجا که این حکومت میباید ضروریات حاکمیت کل سرمایه اجتماعی را در شرایط امپریالیستی متحقق نماید، نمیتواند دموکراتیک باشد و دموکراسی لازم برای بسیج طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم صرفا میتواند از طریق جنبشی انقلابی، به رهبری طبقه کارگر، و بر علیه بورژوازی حاصل گردد... بورژوازی لیبرال‌مآب ایران، قشری که در اوج انقلاب مزوّرانه از آزادی، حق و استقلال سخن میگفت، و اینک وظیفه نجات سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم را از توفان انقلاب زحمتکشان بدوش گرفته است.....»[4] (تکیه از ماست)

به بیان دیگر او معتقد است که هر قشر از بورژوازی در دوران سرمایه‌داری و امپریالیسم نه دموکرات است و نه ضد امپریالیست. بورژوازی همیشه دیکتاتوری عریان اعمال می‌کند و....

منصور حکمت ولی از این موضع خودش عدول می‌کند و مرحله انقلاب آینده را دموکراتیک ارزیابی می‌کند. یعنی قرار گرفتن در کنار بورژوازی، همان بورژوازی‌یی که نه ضد امپریالیست است و نه دموکرات و همیشه دیکتاتوری اعمال می‌کند، برای یک انقلاب دیگر:

«به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمي‌تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمي‌تواند نابودی سرمایه‌داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، وجود طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌یی انقلابی برای دستیابی به خواست های دمکراتیک خود دست به مبارزه میزنند از یکسو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای بسیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب کنونی ایران را در چهارچوبی دمکراتیک مشروط و محدود میسازد.»[5]

آنگاه برای توجیه مرحله انقلاب دموکراتیک در ایران سرمایه‌داری، نقل قولی از مانیفست حزب کمونیست می‌آورد که مربوط به جنبش عظیم ستم دیدگان در آلمان فئودالی سال‌های ۱۸۴۸ می‌باشد :

«در مانیفست کمونیست - این نخستین بیانیه استقلال طبقه کارگر جهانی - هنگام طرح چگونگی شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ۱۸٤۸ آلمان، مارکس و انگلس تصریح میکنند که پرولتاریا تا پیروزی انقلاب دمکراتیک دوشادوش بورژوازی دمکرات خواهد جنگید، و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک با سود جُستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی انقلاب دمکراتیک مبارزه برضد بورژوازی را آغاز خواهد کرد.»[6]

زیرا به نظر حکمت «„ سوسیالیسم“ امروز نه بر پرچم انقلاب ما و نه بر اذهان توده‌های وسیع کارگران انقلابی آشکارا نقش نبسته باشد.»[7]

به این ترتیب منصور حکمت دوباره خط وحدت و حرکت دوشادوش با بورژوازی دموکرات را بر مبنای نقل قول مانیفست در پیش گرفته و می‌خواهد دوباره انقلاب دموکراتیک راه بیاندازد. البته بسیار سؤال برانگیز است که چرا منصور حکمت و دیگر نویسندگان مقاله آگاهانه نظریه مارکس و انگلس

4- منصور حکمت - اسطوره بورژوازی ملی و مترقی - پیشگفتار
5- بسوی سوسیالیسم شماره دو - شهریور ۱۳۵۹ - ایرج آذرین - منصور حکمت - غلام کشاورز
6- بسوی سوسیالیسم شماره دو - شهریور ۱۳۵۹ - ایرج آذرین - منصور حکمت - غلام کشاورز
7- دورنمای فلاحت و اعتلای نوین انقلاب - صفحه ۱۱۷ - از سازمان سهند که بعدا به سازمان اتحاد مبارزان کمونیست تغییر نام داد.

در مورد مرحله‌ی انقلاب در یک کشور فئودالی مثل آلمان ۱۸۴۸ را که بورژوازی انقلابی در رأس جنبش آن بود، برای جامعه‌یی عرضه می‌کنند که از فئوالیسم خبری نیست و ساختار جامعه سرمایه‌داریست و دو طبقه اصلی یعنی پرولتاریا و بورژوازی با تمام اقشارش در تضاد آشتی ناپذیر در مقابل هم صف آرائی کرده‌اند. برای مارکسیست‌ها روشن است که هدف انقلاب دموکراتیک نابودی سلطه و ساختار فئودالی است. در حالی که در آن روز که منصور حکمت نظرات فوق را می‌نگاشت، در جامعه ما از فئودالیسم و ساختار اجتماعی آن خبری نبود. علت این برنامه عملی از یک موضع ضد مارکسیستی و ارتجاعی دیگر او نشأت می‌گیرد. او معتقد است که «... ,,انقلابی'' در مقابل‌اش ,,ضد انقلابی'' نیست ,,غیر انقلابی'' است... کسی می‌تواند خارج از این دو صف باشد و غیر انقلابی باشد و لیبرال باشد. لیبرالیسم یک موقع خودش ضد انقلابی است ولی یک موقع هم ضد انقلابی نیست.»[8]

آیا در خیزش‌های اجتماعی، در توفان‌های انقلابی، بورژوازی لیبرال فقط ,,غیر انقلابی'' است؟ یعنی موضع خنثی دارد؟ یا در صورتی که توسط انقلاب در تنگنا قرار گیرد، موضع ضد انقلابی‌اش را استتار کرده و با توطئه اعمال می‌کند؟ ما مصدق را در نظر می‌گیریم. مصدق نماینده تیپیک بورژوازی لیبرال ایران بود. او عمیقا ضد کمونیست بود، از ترس رو آمدن کمونیست‌ها و نفوذ اتحاد شوروی در ایران به دامان آمریکا پناه برد و در تور توطئه‌های آن قرار گرفت. مصدق فقط یک آدم ,,غیر انقلابی ''نبود بلکه شدیدا ضد انقلابی بود. هم او دستور سرکوب کارگران شرکت نفت را صادر کرد.

حال ما استدلالات منصور حکمت را در این که مرحله انقلاب دموکراتیک است، بررسی می‌کنیم. در نقل قول فوق گفته شده است که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست. لذا انقلاب دموکراتیک است.

قبول ساختار سرمایه‌داری وابسته جامعه ایران، به مفهوم قبول وجود شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی است. ولی ما خود مستقلا قدری در شرایط اقتصادی آن روز ایران یعنی سال ۱۳۵۹ تحقیق می‌کنیم.

ما در اینجا جدولی از حرکت جمعیت از روستا به شهر ارائه می‌دهیم. این جدول نشان می‌دهد که شهر نیروی کار روستا را به خود جذب می‌کند. در شهر صنایع در کار تولید است و خدمات برای توزیع. در نتیجه سرعت جذب نیروی کار روستا به شهر نشان رشد سریع مناسبات سرمایه‌داریست.

خانوار و جمعیت بر حسب جنس در نقاط شهری و روستائی					
سال	تعداد خانوار	جمعیت در کل کشور	جمعیت نقاط شهری		جمعیت نقاط روستائی
			خانوار	جمعیت مرد و زن	خانوار	جمعیت مرد و زن
آبان1355	6711628	33708744	3265524	15854680	3446104	17854064

8- سمینار شمال - مبحث جایگاه کومه‌له در حزب کمونیست - 15.8.1983

مهر1365	9673931	۴۹۴۴۵۰۱۰	5528542	26844561	4099857	22349351
مأخذ : مرکز آمار ایران - سالنامه آماری کشور 1395 - اقتباس از سایت amareiran.org						

به طوری که جدول نشان می‌دهد، در سال ۱۳۵۵ جمعیت روستایی حدوداً ۲ میلیون نفر بیشتر از جمعیت شهری ست در حالی که در سال ۱۳۶۶ این جمعیت شهری ست که با اختلاف حدود ۴ میلیون نفر از جمعیت روستایی پیشی می‌گیرد. به بیان دیگر در سال ۱۳۵۹ که مقاله آقای حکمت نوشته شده است، بیشتر جمعیت ایران در شهرها زندگی می‌کردند. در عین حال بخشی از پرولتاریا و زحمتکشان خدماتی و خوش نشینان روستا را نیز باید جزو اقشاری که خواهان مناسبات سوسیالیستی هستند به حساب آورد. زایرا آن‌ها نیروهای ستم دیده‌یی هستند که به طور عینی منافعشان در جامعه سوسیالیستی تأمین می‌شود. دهقانان گذشته نیز تبدیل به مالکین بزرگ، متوسط و کوچک روستا شده‌اند که مالکین کوچک آن خواهان سوسیالیسم‌اند زیرا منافع آنان نیز در جامعه سوسیالیستی تأمین می‌شود.

علاوه بر آن رشد کارخانجات و کارگاه‌های صنعتی در کشور نشان از چگونگی و سیر تکامل ساختار اقتصادی کشور دارد. در سال ۱۳۶۳ تعداد کارخانجات و کارگاه‌های دولتی و غیر دولتی ۲۳۸۶۹۴ عدد بود که تا سال ۱۳۸۲ به ۹۶۰۴۷۱ عدد افزایش یافت. این واقعیات نشان می‌دهد که ساختار سرمایه‌داری ایران با سرعت در ساختار سرمایه‌داری جهانی جذب و سرمایه داخلی و خارجی در هم ادغام گردیده است.

اگر از جنبه رشد نیروی کار نیز حساب کنیم باز هم ساختار سرمایه‌داری ایران در سال ۱۳۵۵-۱۳۶۵ مسلم می‌گردد:

بر مبنای جدول ۱۲-۳ از سالنامه آماری کشور ۱۳۶۷، تعداد کارگران ایران در سال ۱۳۶۵ حدود ۸۸۰۸۰۰۰ نفر ارائه شده است.[9]

اگر خانواده کارگران را به طور متوسط ۴ نفر محاسبه کنیم[10] تعداد کارگران ایران و افراد خانواده‌شان در سال ۱۳۶۵ بالغ بر ۳۵۲۳۲۰۰۰ نفر بوده است. با در نظر گرفتن کل جمعیت ایران در همین سال - ۴۹۴۴۵۰۱۰ نفر- این نتیجه به دست می‌آید که اکثر جمعیت ایران را کارگران و خانوده‌هایشان تشکیل می‌داده است.

بدین ترتیب روشن می‌شود که بر خلاف نظر منصور حکمت و دیگر نویسندگان مقاله، بر اساس شرایط عینی فوق، انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی در دستور کار پرولتاریای ایران بوده است و نه انقلاب بورژوا دموکراتیک ارتجاعی.

موضع منصور حکمت در مسأله‌ی مهم دیگری عدول چشمگیرش از مارکسیسم را نشان می‌دهد، و آن تابعیت مرحله‌ی انقلاب از شرایط ذهنی یک طبقه است. او می‌گوید، انقلاب آینده «به حکم شرایط عینی

9- این عدد از جمع کارگران خدماتی، کشاورزی، جنگلداری، ماهیگیری، شکارچیان، کارگران مشاغل تولیدی، امور حمل و نقل، کارکنان مشاغل طبقه‌بندی نشده، به دست آمده است

10- در سال ۱۳۶۵ جمعیت کشور ۴۹۴۴۵۰۱۰ نفر و تعداد خانوار 9673931 بوده است در نتیجه تعداد متوسط هر خانوار حدود ۵ نفر برآورد می‌شود. ولی ما در محاسبات خود خانوار کارگری را به طور متوسط ۴ نفر محاسبه کرده‌ایم

و ذهنی خود نمیتواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد.» یعنی اگر هر دو شرط عینی و ذهنی پرولتاریا آماده باشد، مرحله انقلاب سوسیالیستی است ولی اگر یکی از این شرایط آماده نباشد، یعنی شرایط عینی آماده باشد ولی شرایط ذهنی آماده نباشد مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک می‌شود. این اندیشه ضد مارکسیستی است زیرا بر مبنای مارکسیسم مرحله‌ی انقلاب هر کشوری بستگی به درجه‌ی تکامل نیروهای مولده و شیوه‌ی تولید حکم در آن جامعه دارد و نه در شرایط ذهنی موجود در آن. مثلا در دوران فئودالیسم مرحله انقلاب، انقلاب سرمایه‌داری بود. اگر شرایط ذهنی در آن آماده نبود، پروسه انقلاب طولانی می‌گردید تا شرایط ذهنی فراهم گردد، ولی مرحله‌ی انقلاب عوض نمی‌شد. یعنی مرحله‌ی انقلاب به انقلاب دموکراتیک فئودالی تبدیل نمی‌شد. همین طور است انقلاب در جوامع سرمایه‌داری. برای این که خواننده تصور نکند ما در مورد نقش عامل ذهنی در تعیین مرحله انقلاب، منصور حکمت را اشتباه درک کرده‌ایم از خود او می‌شنویم. او در سال... معتقد می‌شود که عوامل عینی انقلاب فراهم است. و پس از بر شماردن این عوامل می‌گوید: «اینها همه عوامل عینی اقتصادی و اجتماعی است که تحقق انقلاب ما، یعنی انقلاب سوسیالیستی، در ایران را از لحاظ تاریخی امکان پذیر و ضروری ساخته است. آنچه مانع تحقق یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در ایران است، نه عدم آمادگی شرایط و عوامل عینی، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی در ایران است.»[11]

حال می‌پردازیم به موضع دیگر ضد مارکسیستی منصور حکمت

منصور حکمت از «طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌یی انقلابی برای دستیابی به خواست‌های دمکراتیک خود دست به مبارزه می‌زنند. » (تکیه از ما) صحبت می‌کند. به نظر او اقشار و طبقات دیگری غیر از پرولتاریا در یک جامعه سرمایه‌داری می‌توانند دست به مبارزات انقلابی بزنند. این یک موضع ضد مارکسیستی است.

در اینجا ضروری است نگاهی به اقشار و طبقات جامعه آن روز ایران بیاندازیم تا انحراف حکمت را با شفافیت بیشتری درک کنیم: طبقات اصلی در ایران آن روز عبارت بود از:

۱- در شهر: بورژوازی (صنعتی و تجاری، صرافان و سوداگران بزرگ، صاحبان شرکت‌های واسطه‌یی محصولات خارجی، مافیاهای ملکی که همگی در ارتباط با سرمایه خارجی قرار داشته و عمیقا ضد انقلابی و مرتجع بوده و هستند.) خرده بورژوازی (اقشار خرده بودرژوازی اساساً مبارزات رفرمیستی در این نظام را در پیش دارند. فقط در مواقعی که خرده بورژوازی فقیر منافعاش را در پشتیبانی از جنبش کارگری برآورده ببیند، به دنبال جنبش کارگری کشیده می‌شود، آن هم مقطعی، کوتاه یا بلند مدت و اغلب ناپایدار.) طبقه کارگر پر جمعیت ترین طبقه در ایران و در عین حال تنها طبقه انقلابی در جامعه. لومپن پرولتاریا که با سرعت در سپاه پاسداران جذب می‌شدند.

۲- در روستا: دهقانان فقیر و پرولتاریای ده که جزو طبقه پرولتاریا محسوب می‌شدند، دهقانان بی زمین و دارای اندکی زمین که به پرولتاریا نزدیک بودند. زمین‌داران بزرگ و مالکین ارضی که چون عموما به تولید تجاری مشغول بودند و خصوصا اغلب به طریق صنعتی و مکانیزه کشت و کار می‌کردند و از استثمار نیروی کار ارزش اضافه تولید می‌نمودند، بورژوازی ده به حساب می‌ایند. اقشار میانه - کشاورزان مرفه - در روستا یعنی کشاورزانی که زمین کافی دارند، از استثمار دوره‌یی

11- منصور حکمت - در نقد وحدت کمونیستی: آناتومی لیبرالبیسم چپ در ایران (بخش اول) - به سوی سوسیالیسم شهریور ۱۳۶۳

کارگران و خوش نشینان ده نیز استفاده می‌کنند و تولیدات بیش از حد نیاز خود را در بازار عرضه می‌دارند. این قشر از کشاورزان عمیقا ضد انقلابی و مرتجع بوده و هستند.

منصور حکمت وقتی از «طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌ای انقلابی... دست به مبارزه می‌زنند» حرف می‌زند، منظورش «بورژوازی دموکرات» و خرده بورژوازیست. به همین دلیل هم مرحله انقلاب بعدی را دموکراتیک می‌بیند. این بورژوازی است که با کمک و اتحاد با پرولتاریا طبق نسخه منصور حکمت باید در «انقلاب دموکراتیک» شرکت کند.

او از یک جانب در حرف می‌گوید همه غیر از پرولتاریا ارتجاعی هستند و از طرف دیگر در عمل تلاش‌های همان بورژوازی مرتجع را مبارزه به شیوه انقلابی جا می‌زند.

او این آشفته فکری و تزلزل را تا پایان عمرش با خود حمل می‌کرد. بد نیست در اینجا قدری هم به نظر مارکس و انگلس توجه کنیم:

در همان مانیفست حزب کمونیست که در سال ۱۸۴۸ نوشته شده است، در بخش بورژواها و پرولترها آمده است که «بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعا انقلابی است.... صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صنف متوسط، از زوال برهانند، با بورژوازی نبرد می‌کنند. پس آن‌ها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آن‌ها مرتجع‌اند.»

حکمت برای پوشاندن محتوای ارتجاعی انقلاب دموکراتیک در یک جامعه سرمایه‌داری شروع به قلم فرسائی می‌کند: «این امکان بطور عینی و واقعی وجود دارد که مبارزات و اعتراضات موجود به جنبشی عظیم برای دمکراسی انقلابی تبدیل شود. حاکمیت دمکراتیک انقلابی‌ای که بار بحران اقتصادی نظام موجود را بر سر بورژوازی خراب میکند و آنچنان دمکراسی وسیع و گسترده‌ای را بر قرار میسازد که بر داشتن گام بعدی به انقلاب سوسیالیستی و استقرار حکومت کارگری را به مراتب ساده‌تر می‌سازد.»

اگر وظیفه انقلاب دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری برکندن ساختار بورژوازی نیست و مرحله انقلاب هم سوسیالیستی نیست، پس چه طبقه‌ی انقلابی‌یی بار بحران اقتصادی نظام موجود را بر سر بورژوازی خراب می‌کند. از دید منصور حکمت، طبقه کارگر که در رأس و فرماندهی آن منصور حکمت و سازمان‌اش، قرار دارد دوشا دوش «طبقات و اقشار غیر پرولتری ... که به شیوه‌ای انقلابی ... دست به مبارزه می‌زنند» و بورژوازی لیبرال دموکرات هم که جزو آن‌هاست، در جریان یک انقلاب دموکراتیک، منصور حکمت را به قدرت می‌رساند و بورژوازی دموکرات را که در اپوزیسیون قرار دارد تحت فشار قرار می‌دهد تا ,,تحت سلطه‌گی کاپیتالیستی,, جامعه از امپریالیسم قطع شود، بار بحران اقتصادی نظام موجود را بر سر بورژوازی دموکرات خراب می‌کند و آن وقت شرایط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم گشته است:

به این تخیلات یک ,,شبه تروتسکیست'' توجه کنید:

«در آن حالت یک سال، دو سال، سه سال، ده سال و ... در مقابل امپریالیسم می‌ایستیم و با آن می‌جنگیم. دوام جمهوری اسلامی به هر حال نشان داد که در شرایط نامطلوبی می‌توان ایستاد و قدرت را (برای بورژوازی) حفظ کرد. [اقرار بر این که رژیم جمهوری اسلامی ثبات یافته است] در صورتی که در این دوره سرمایه داری به میزان زیادی عقب نشسته و انباشت اش کم تر شده ولی با این حال به بقاء خود ادامه داده است. وقتی که بورژوازی به این ترتیب با خودش عمل می کند، ما هم

می‌توانیم برای دوره معینی به این طریق با او عمل کنیم. در چنین شرایطی دیر یا زود بورژوازی از نیروهائی که در امر تولید سرمایه داری اخلال می‌کنند، به تنگ آمده و تصمیم می‌گیرد که جنگ تعیین کننده نهائی را با پرولتاریا بنماید. به این ترتیب یا با آمادگی و تدارک کامل با پرولتاریا درگیر خواهد شد و یا باز با همان لنگیدن امپریالیستی باید جلو برود. یا بکلی نفی می‌شود و پرولتاریا به جای آن آلترناتیو خود را به جامعه عرضه می‌کند...» (بحثی پیرامون :پیش نویش برنامه مشترک کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست)

چنان که خواننده ملاحظه می‌کند، منصور حکمت کاریکاتور زشتی از انقلاب فوریه و اکتبر روسیه برای ایران عرضه کرده است. یک الگوبرداری زشت، یک تخیل بیمارگونه. روند زندگی نشان داد که همه این تئوری‌های ,,مارکسیسم انقلابی'' چیزی جز هجو انقلاب، لجن مال کردن جنبش کمونیستی و مبارزات پرولتاریا نیست.

حکمت می‌گوید: این دولت «دموکراتیک انقلابی» بر ارکان «حاکمیت مردم مبتنی بر دمکراسی شورائی» استوار است. در اینجا خوب است نظر او را از حاکمیت شورائی در این دولت دقیقتر مطالعه کنیم.

«در رابطه با دمکراسی شورایی باید این نکته را روشن ساخت که این شوراها، شوراهای صرفا کارگری و طبقاتی نبوده، بلکه شوراهایی دمکراتیک از قبیل شورای خلق‌ها، شورای دانشگاهیان، شورای محلات و ... نیز وجود دارند. این دمکراسی شورائی با دمکراسی شورائی (سویت‌ها) که می‌توان سوسیالیزم را روی آن ها بنا نهاد، فرق می‌کند. »[12]

لذا در اینجا «توده‌های وسیعی که بتوانند لااقل از یک شرایط متعارف اجتماعی دفاع کنند» معنی خاصی پیدا می‌کند. منصور حکمت می‌خواهد با حزب‌اش بر رأس این شوراهای غیر پرولتری - که می‌گوید طبقاتی نیستند ولی مارکسیست‌ها معتقدند این شوراها خیلی هم طبقاتی هستند - بر جامعه حاکم شود. او فریاد می‌زند که این یک حاکمیت پارلمانی نیست، بلکه شورائی است. ولی حکومتی که از نمایندگان اقشار و طبقات مختلف مردم تشکیل شود دیگر یک حکومت شورائی نیست بلکه یک حکومت پارلمانی است. این دغلکاریست که ما زیر پرده‌ی پرولتاریا، پرولتاریا و حکومت شورائی، پارلمان را به طبقه کارگر قالب کنیم.

درک ما از نقل قول‌هائی که آورده شد این است که در این انقلاب قدرت سیاسی به دست توده‌های وسیع که شوراهای خود را تشکیل داده‌اند... می‌افتد و این توده‌های وسیع، بورژوازی دموکرات را تحت فشار قرار خواهند داد تا سلطه کاپیتالیستی امپریالیسم را از بین ببرد و شرایط معیشتی زحمتکشان را بهتر نماید.

در اینجا چند سؤال طرح می‌شود:

۱- این توده‌های وسیع غیر طبقاتی هستند؟

۲- اگر طبقاتی هستند، از چه طبقه‌ای می‌باشند؟

۳- اگر از خرده بورژوازی و طبقه‌ی کارگر و بورژوازی متوسط هستند، آیا این کاریکاتوری از «انقلاب دموکراتیک نوین» که رفیق مائوتسه‌دون برای یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال تدوین

12- بحثی پیرامون :پیش نویش برنامه مشترک کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست - منصور حکمت - ۱۵ آذر ۱۳۶۰

کرد و یا کاریکاتور انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه نیست که منصور حکمت می‌خواهد در یک کشور سرمایه‌داری زورچپان کند؟

۴- آیا می‌شود با چنین ترکیب طبقاتی در یک دولت «دموکراتیک» به حاکمیت کاپیتالیستی امپریالیسم خاتمه داد؟ آیا این تئوری بوئی از مارکسیسم برده است؟

ولی ما می‌خواهیم امکان پنجم را با خوشبینانه‌ترین موضع بررسی کنیم. می‌خواهیم این نقل قول را این طور بفهمیم که منظور او این است که طبقه کارگر به رهبری منصور حکمت، در دولت دموکراتیک انقلابی دست بالا دارد و قادر است سلطه کاپیتالیستی سرمایه امپریالیستی را قطع کند و بورژوازی لیبرال را تحت فشار قرار دهد.

در اینجا وضع مضحک‌تر می‌شود. نه. ببخشید مصیبت‌بارتر است. اگر منصور حکمت می‌تواند تشکیلات‌اش را آنچنان سازمان‌دهی کند که بتواند طبقه کارگر ایران را برای یک انقلاب اجتماعی بزرگ، آگاه، بسیج و متشکل نماید و توده‌های وسیع را به گرد این طبقه جمع آورد، پس می‌توانسته شرایط ذهنی کارگران را برای یک انقلاب سوسیالیستی نیز فراهم نماید. ما در صفحات گذشته با آمارهای غیر قابل تردید نشان دادیم که شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی کاملا فراهم بوده است. حال منصور حکمت شرایط ذهنی را نیز می‌توانسته فراهم کند ولی با این وجود او از سمت گیری سوسیالیستی خوف دارد، می‌ترسد. او طبقه کارگر را دوباره در ساختاری هل می‌دهد که سرمایه‌داری با بی صبری منتظر نیروی بازوی اوست تا او را استثمار کند. شرایط عینی و ذهنی با تئوری حکمت در آن لحظه برای قدم گذاشتن به جامعه سوسیالیستی و برپائی دیکتاتوری پرولتاریا فراهم است ولی منصور حکمت طبقه کارگر را به جامعه سرمایه‌داری می‌برد که در آنجا «طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌یی انقلابی برای دستیابی به خواست های دمکراتیک خود دست به مبارزه می‌زنند» حاکم است. گفته‌های منصور حکمت و تئوری بافی‌های او مملو از پرولتاریا، انقلاب، مبارزه علیه پوپولیسم و... می‌باشد که می‌تواند روشنفکران سطحی را بفریبد ولی او به لحاظ عملی برنامه‌ی روشنی را تدوین می‌کند که سمت و سوی حاکمیت دوباره بورژوازی را دارد. او دولت را «به دست توده‌های وسیعی که بتوانند لااقل از یک شرایط متعارف اجتماعی دفاع کنند.» می‌سپارد. یعنی به دست بورژوازی لیبرال. همان بورژوازی‌ای که خودش گفت ارتجاعیست.

دیگر این که:

نفی عملی شرایط استثمار امپریالیستی طبقه کارگر در یک جامعه سرمایه‌داری «دموکراتیک انقلابی»، معنای دیگری غیر از قطع تمام شریانات مالی آن کشور از کنسرن‌های جهانی و کشورهای امپریالیستی ندارد. این به مفهوم قبضه کردن سرمایه‌های خارجی، قطع مناسبات بانک‌های داخلی با بانکهای بین‌المللی، خواباندن تمام کارخانجات تولیدی است. زیرا خرید حتی یک قطعه یدکی ماشین صنعتی از کارخانه‌ی تولید کننده که غالبا در کشورهای امپریالیستی و صنعتی قرار دارد به طور عینی برقراری استثمار امپریالیستی است. و چون در این جامعه که به هر جهت سرمایه‌داریست، ایجاد ثروت‌های اجتماعی و در نتیجه بودجه کل کشور از استثمار طبقه کارگر و تولید ارزش اضافه حاصل می‌گردد، جبران کمبود ثروت اجتماعی ناشی از این تضییقات فقط می‌تواند از تشدید استثمار طبقه کارگر حاصل آید. تشدید استثمار طبقه کارگر یعنی فعال شدن کارخانجاتی که در این جوامع ماشین‌هایش از کشورهای صنعتی بزرگ امپریالیستی خریده شده و قطعات یدکی آن هم از همان کارخانجات مادر باید تأمین شود. در این صورت منصور حکمت با چنین دستور العمل‌هائی برای انقلاب، نه تنها به سوسیالیسم نخواهد رسید بلکه کل بورژوازی یعنی بخش بین‌المللی و داخل را، با

استثمار بی رویه طبقه کارگر تقویت خواهد کرد و وضع معیشت توده‌های مردم به ویژه طبقه کارگر را به حد غیر قابل تحملی تنزل خواهد داد.

از خود منصور حکمت بخوانیم: «ما به روشنی مصادره و ملی کردن سرمایه‌های انحصاری داخلی و خارجی و همین‌طور مصادره و ملی کردن سرمایه‌ها در هر سطح که تحقق مطالبات کارگری و رفاهی و سیاسی برنامه ایجاب می‌کند را گنجانده‌ایم و تصریح کرده‌ایم.»[13]

این که منصور حکمت چه دلائلی برای دولتی کردن مؤسسات مالی و غیر مالی می‌تراشد، تجربه پرولتاریا و تجربه تاریخی جوامع سرمایه‌داری نشان داده است که در کشوری که ساختار سرمایه‌داری غالب است درجه تمرکز مؤسسات مالی و غیر مالی در دولت با درجه ظهور فاشیسم نسبت مستقیم دارد. این یک قانونمندی در مناسبات تمرکز سرمایه در قدرت سیاسی و شکل گیری قدرت سیاسی بر مبنای این تمرکز است. منصور حکمت می‌تواند برای توجیه چنین تمرکزی مرتب از پرولتاریا و منافع آن صحبت کند، از فشار بر سرمایه‌داری انحصاری صحبت کند ولی وقتی در دولتی که هنوز حافظ مناسبات سرمایه‌داریست تا این حد تمرکز سرمایه به وجود می‌اید، طبقه کارگر چاره‌ایی جز مبارزه با این دولت و یا لت و پار شدن توسط همین دولت که خصوصیات فاشیستی به خود می‌گیرد، را ندارد.

این نسخه به یک دایره شیطانی و مالیخوالیائی بیشتر شبیه است تا راه تقویت دموکراسی و معیشت مردم.

خواننده حق دارد از خود سؤال کند که آیا واقعا منصور حکمت مصمم است با آگاه کردن پرولتاریا و بسیج این طبقه و برپائی دولت «دموکراتیک انقلابی»، انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهد؟

نه. هدف او فقط سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی‌است. از خودش بشنویم:

« ذکر اینکه آلترناتیو پرولتاریا، آلترناتیوی در قبال قدرت سیاسی است، تأکیدی است بر اهمیّت مسأله‌ی قدرت سیاسی از نقطه نظر تاکتیکی و ناظر به ضرورت حرکت در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. با این عبارت کوشیده‌ایم جلوی این سوء تعبیر پاسیفیستی را بگیریم که" ساختن آلترناتیو " یک سیاست درازمدت برای تربیت و آموزش پرولتاریا است.»[14]

از دریچه چشم منصور حکمت نباید برای آموزش پرولتاریا، آموزش این که سوسیالیسم چیست، چرا فقط سوسیالیسم راه نجات بشریت است و سوسیالیسم راه حل همه بحران‌هاست، و سازماندهی این طبقه برای انجام انقلاب «دموکراتیک انقلابی» (انقلاب سوسیالیستی پیش کش‌اش - از ما) منتظر ماند. چون این انتظار پاسیفیستی است. به بیان دیگر منصور حکمت کار پرحوصله و سخت ایدئولوژیک سیاسی را در بین پرولتاریا برای مدت طولانی بر نمی‌تابد. او به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌اندیشد. اگر شد با پرولتاریا و اگر نشد همچون پاسیفیست‌ها منتظر نمی‌ماند، بدون پرولتاریا و با دیگر طبقات به سوی «انقلاب» می‌رود.

به نظر می‌رسد دم خروس بورژوازی طرح‌های منصور حکمت از زیر عبای چنین تئوری‌های مشعشعی پیداست. می‌توان به او به عنوان بهتری تئوریسین بورژوازی در جنبش کمونیستی جایزه داد.

13- منصور حکمت - درباره وظایف و خصوصیات حزب کمونیست ایران - گفتگو با صدای انقلاب ایران - ضمیمه ۱ - کمونیست شماره ۲، ۹ آذر ۱۳۶۲

14- درباره تاکتیک‌های ما در شرایط کنونی - نوشته داخلی اتحاد مبارزان کمونیست - منصور حکمت با امضای نادر ب. ۶۰/۱۱/۱۳

اگر حزب رنجبران، چندماهی حاکمین جدید را ضد امپریالیست ارزیابی کرد و به «انقلاب دموکراتیک» تن در داد و آن را تأیید نمود، ولی در کنگره دوم خود این اندیشه فاسد را به لحاظ جهان‌بینی، سیاسی و تشکیلاتی افشا و طرد نمود، و یک سال بعد در کنفرانس حزبی در کردستان، انقلاب سوسیالیستی را مرحله انقلاب ارزیابی و تنها نیروی واقعا انقلابی را پرولتاریای ایران نشان داد، ولی منصور حکمت این گرایش طبقاتی را با خود تا آخرین نفس حمل نمود.

به روشنی می‌تواند دید که منصور حکمت با فریادهای ضد سرمایه‌داری، عملا جاده را برای حاکمیت سرمایه‌داری دیگری در ایران فراهم می‌کند او هیچگاه نتوانست موضع خود را دال بر «... با این عبارت کوشیده‌ایم جلوی این سوء تعبیر پاسیفیستی را بگیریم که" ساختن آلترناتیو "یک سیاست درازمدت برای تربیت و آموزش پرولتاریا است.» اصلاح کند و به همین جهت در سال‌های بعد، در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری در خارج از کشور، پرولتاریا را از نیروهای انقلاب خارج کرد و رضا پهلوی را به جای آن نشاند که ما در صفحات بعد به آن توجه خواهیم نمود.

یکی از دلائل این تشتت فکری ناشی از بی اطلاعی محض از تغییرات عظیمی بود که در سازمان تولید سرمایه‌داری بین‌المللی به وقوع می‌پیوست. کنسرن‌های غول آسای بین‌المللی به طور برگشت ناپذیری پایشان را برای همیشه از محیط ملی‌شان جدا می‌کردند و با قدرتی بی مانند نسبت به گذشته بر دولت‌های ملی‌اشان و دیگر دولت‌های کشورهای غیر امپریالیستی حاکم می‌شدند. این امر باعث گردیده که هر ,,انقلابی,, که غیر از پرولتاریا در رأس آن باشد در همان روز اول علیه مردم چهره فاشیستی خود را عیان سازد. مثال روشن آن را ما در,, انقلاب ۵۷ "به خوبی می‌بینیم و لمس می‌کنیم. هر انقلاب دموکراتیک دیگری نیز در هر گوشه‌یی از جهان چنین سرنوشتی را دارد. این پروسه در فاصله سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۰ شروع شد. مقاله منصور حکمت و شرکاء در سال ۱۹۸۰ نوشته شده است. از همین دریچه است که او طرفداران و مخالفان سرنگونی شاه را وارونه می‌بیند.:

«بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن نقش خود را در دفاع از رژیمی که لااقل پانزده سال تمام مدافع بساط پر رونق‌شان بود کاملا درک و ایفا نکردند و بدون توجه لازم به آنچه که می‌رفتند تا از دست بدهند، و در هراس از اوجگیری جنبش توده‌یی که جنبش پرولتری را در بطن خود پرورش می‌داد، تزلزل بخرج داده و به حکومت حامی خود پشت کردند. تلاش سرمایه انحصاری در تفهیم ضرورت دفاع فعال از حکومت شاه به بورزوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن سودی نبخشید.»[15] آیا می‌شود یک واقعه‌ی تاریخی مهمی از یک کشور را وارونه‌تر از آنچه مطالعه کردید نشان داد؟!

در آن شرایط رژیم شاه به طور کامل از مردم منفک شده بود، در رقابت بین امپریالیست‌های غربی و شرقی آرام آرام به جانب شرق گرویده بود، تضاد شاه با امپریالیست‌های غربی هر روز حادتر می‌شد. به ویژه در مسأله نفت این تضاد با وضوح کامل خود را در سطح بین‌المللی نشان می‌داد. در عین حال رژیم شاه در مورد تحویل هواپیما و سلاح‌های مدرن از کشورهای امپریالیستی به ویژه آمریکا درگیری بی انتهائی داشت. لذا رژیم شاه دیگر آن رژیمی نبود که بتواند در شرایط گلوبالیزاسیون سرمایه در خدمت آن قرار گیرد و باید سرنگون می‌شد. بر این مدعا کنفرانس گوادلوپ به طور انکار ناپذیری صحه می‌گذارد. در مناسبات داخلی، بخشی از سرمایه‌داران تجاری که در رقابت با دولت مردان در زمینه صدور و ورود کالا در تضاد قرار گرفته بودند، از دارو دسته خمینی دفاع می‌کردند.

15- اتحاد مبارزان کمونیست - بسوی سوسیالیسم - شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ - بهمن ۱۳۵۹

بخش‌های دیگر بورژوازی ایران از شاه دفاع می‌کرد. اذهاری و شریف امامی... هار ترین نمایندگان بورژوازی صنعتی ایران تا به آخر کنار شاه ایستادند. بعد از آن نماینده جبهه ملی - بختیار -، نماینده بخشی از بورژوازی لیبرال ایران در قامت نخست وزیر کنار شاه ایستاد. در نتیجه بر خلاف آنچه که منصور حکمت مدعی است، بخش وسیعی از بورژوازی ایران به ویژه بورژوازی صنعتی از رژیم شاه پشتیبانی می‌کرد در حالی که نیروهای امپریالیستی در تضاد شدید با رژیم شاه قرار داشتند و او را دیگر لایق انجام وظائف خدمتگزاری نمی‌دانستند.

منصور حکمت در آن روزها چنین ادعا نمود: «برنامه ا. م. ک. و ,,برنامه حزب کمونیست,, هر دو بر یک بینش واحد استوارند. بینشی که امروز حقانیت خود را در برابر نظرات رویزیونیستی....، انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه (تکیه از ماست) و...کاملا اثبات نموده است...»[16] اثبات شده است؟ از قرار معلوم رد شده است. تزهائی که در مورد ضرورت برپائی ,,جمهوری دموکراتیک انقلابی'' به جای برپائی ,,بلاواسطه یک جامعه سوسیالیستی'' از جانب منصور حکمت طرح گردیده، با ادله علمی توسط اکثریت سازمان‌های جنبش کمونیستی مردود اعلام شده و انقلاب قهرآمیز علیه رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد بلافاصله جامعه سوسیالیستی و برپائی دیکتاتوری پرولتاریا پذیرفته شده است.

اتحاد مبارزان کمونیست به رهبری حکمت با چنین ایدئولوژی و سیاستی به صورت یک سازمان کوچک بر صحنه سیاسی جامعه ایران ظاهر شد. به هر حال این سازمان در مسیر فعالیت‌های خود به سازمانی برخورد کرد که هنوز جستجوگر بود، هنوز خط مشی دقیق و تنظیم شده در ارتباط با مبارزه طبقاتی، آینده ایران و ملیت کرد و غیره نداشت. در این جاست که منصور حکمت در سال ۱۳۶۱ نوشت که "کومه له "یعنی آن "نیرویی" که "ما سال‌ها انتظارش را داشتیم ، اکنون آمده بود".[17]

به هر حال این دو سازمان پیش نویس اساسنامه مشترک برای وحدت را نوشتند. نکات اساسی این پیش نویس تبدیل به اساسنامه و برنامه حزب کمونیست ایران شود. خوانند برای این نقل قول طولانی باید ما را ببخشد. چاره‌یی نیست. بهتر است خواننده مستقیماً با افکار نویسنده آشنا شود. در این اساسنامه چنین آمده است: «ایران کشوری سرمایه‌داری و تحت سلطه امپریالیسم است.... در میان دو قطب پرولتاریا و بورژوازی، طیف گسترده‌ای از تولید کنندگان و توزیع کنندگان خرد در شهر و روستا قرار گرفته‌اند... توده وسیع‌تری از این خرده بورژوازی و عمدتا تولید کنندگان کوچک روستا با رشد سرمایه‌داری در ایران به طور روزافزونی به ورطه ورشکستگی و فلاکت کشیده شده‌اند.... امروز موقعیت ایران به مثابه یک کشور تولید کننده و صادر کننده نفت در تقسیم کار جهانی امپریالیسم تثبیت شده است... حفظ این مناسبات... برای بورژوازی مستلزم برقرار کردن خشن‌ترین رژیم‌های دیکتاتوری و دست زدن به وحشیانه‌ترین شیوه‌های سرکوبگرانه است. (بند ۱۳)»

نتیجه‌ی ماتریالیستی و دیالکتیکی از نقل قول فوق فقط این می‌تواند باشد که تنها انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی درمان دردهای در فوق گفته شده است. ولی اساسنامه با کمال تعجب نتیجه دیگری می‌گیرد: «در چنین شرایطی پرولتاریای آگاه و حزب کمونیست او نمی‌تواند به یک انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی دست زند، بلکه ناگزیر است تا در وهله اول مساعدترین زمینه‌ها و پیش شرطهای اقتصادی و سیاسی را، برای هر چه فشرده‌تر کردن صفوف خود، برای جلب بخش وسیعی از کارگران و زحمتکشان به زیر پرچم خود و برای حرکت نهائی خود به سوی سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب

16- گام‌های عملی در راه ایجاد حزب کمونیست ایران - کارگر کمونیست، ارگان اتحاد مبارزان کمونیست، شماره ۴ - مرداد

17- به سوی سوسیالیسم شماره 5 صفحه 14

دمکراتیک پیروزمند بکف آورد... بنابراین برنامه حداقل پرولتاریا هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی برنامه‌یی ضد امپریالیستی است. ما برای یک جمهوری دموکراتیک انقلابی مبارزه می‌کنیم... (بند ۱۴)»

چرا اساسنامه چنین نتیجه‌یی می‌گیرد؟ زیرا در جهان‌بینی و تئوری آنها یک انحراف بزرگ از مارکسیسم وجود دارد. اساسنامه می‌گوید، جامعه‌ی ایران سرمایه‌داریست. توده‌های وسیع فقیر و بی زمین در روستاها متحد پرولتاریا هستند.... پس در این صورت عوامل عینی، یعنی پیش شرطهای اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم است. آنچه می‌ماند این است که باید پرولتاریا و دیگر زحمتکشان شهری را هر چه بیشتر تحت رهبری حزب کمونیست برای انقلاب سوسیالیستی متشکل نمود. و چون هنور پرولتاریا و دیگر ستم دیدگان زیر رهبری حزب کمونیست متشکل نیستند ، بجای این که نتیجه بگیرد که باید با تلاش و از خود گذشتگی و کار مداوم در بین طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان این نقیصه را جبران کرد، نتیجه می‌گرد که باید مرحله انقلاب را عوض کرد. یعنی مرحله‌ی انقلاب تبدیل به تابعی از تابع شرایط روبنائی گشته است.

در آن مقطع تاریخی طبقه‌ی کارگر خواهان در هم کوبیدن قهر آمیز ساختار سرمایه‌داری و بنای اقتصاد سوسیالیستی است ولی منصور حکمت به این طبقه رفرمهائی را در نظام سرمایه‌داری ,,جمهوری دموکراتیک انقلابی '' وعده می‌دهد. درخواست عینی کارگران دیکتاتوری پرولتاریا را می‌طلبد ولی منصور حکمت ,,حاکمیت مردم مبتنی بر دمکراسی شورائی'' یعنی حاکمیت شوراهای اقشار مختلف اپوزیسیون را در مقابل آنها می‌گذارد. این دیدگاه رویزیونیستی و رفرمیستی از همان روز اول ایجاد ,,حزب کمونیست ایران''طبقه کارگر را حتی آن تعداد اندک کارگران کردستان را از این سازمان دور نمود.

در عین حال این تئوری و سیاست، مبارزه علیه نفوذ امپریالیسم را از سرنگونی کلیه اقشار سرمایه‌داری در ایران جدا می‌کند.

اکنون قریب به اتفاق سازمان‌هائی که از حزب کمونیست کارگری جدا شده‌اند، بر بلافاصله سوسیالیستی بودن انقلاب در ایران صحه می‌گذارند، البته با شیوه‌ای اپورتونیستی. زیرا این تغییر موضع بدون نقد نظرات رویزیونیستی و سازشکارانه منصور حکمت صورت گرفته است. آنها بر خلاف حزب رنجبران ایران، گذشته خود را نقد نکرده‌اند.

حزب سازی:

لنین می‌گوید: «دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران را تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم نه اینکه، آن طور که اکونومیست‌ها مایلند، خودمان حتما تا سطح «توده کارگر»... تنزل نمائیم.»[18]

در عین حال «مبارزه خود بخودی پرولتاریا، تا زمانی که یک سازمان مستحکم انقلابیون آنرا رهبری نکند ,,به مبارزه طبقاتی'' حقیقی پرولتاریا مبدل نمی‌گردد.»[19]

18- لنین - مجموعه آثار - چه باید کرد - صفحه ۴۱۷
19- لنین - مجموعه آثار - چه باید کرد - صفحه ۴۲۳

لنین در اینجا از حضور حزب بلشویک در جنبش کارگری و تلاش این حزب جهت ارتقاء سطح آگاهی کارگران صحبت می‌کند. اگر سازمانی که خود را کمونیست می‌نامد چنین وظیفه خطیری را انجام ندهد و اساساً در سمت انجام این وظیفه خطیر به عنوان وظیفه مرکزی گام برندارد، حزبی را که تشکیل می‌دهد، دیگر یک حزب کمونیستی نیست بلکه یک حزب هوادار پرولتاریا در خارج از طبقه پرولتاریاست.

حال ببینیم دیدگاه منصور حکمت چگونه است:

منصور حکمت دو دیدگاه را سد راه ایجاد حزب کمونیست می‌داند: ۱- دیدگاه اکونومیستی ۲- دیدگاه ولونتاریستی (اراده گرایانه) [20]

او در نقد دیدگاه اکونومیستی ، پس از این که تربیت و آموزش دراز مدت پرولتاریا را یک موضع پاسیفیستی اعلام نمود و همراه همکارش آقای پرتو، دوباره و برای هزارمین با کشف کرد که: کمونیسم با تمایلات عمیق رنجبران و الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و محو استثمار طبقاتی سازگاری دارد. و طعم قدرت سیاسی را در چند کشور به پرولتاریا چشانده است[21]، می‌نویسد:

«این درست است که سوسیالیسم علمی از درون جنبش خود بخودی نمی‌روید، اما این ابدا به معنای آن نیست که کمونیسم همواره و تا ابد، علیرغم پیوند تاریخی که با بخش‌های مختلف جنبش جهانی کارگری یافته است، جریانی خارج از جنبش طبقاتی است که باید مدام با آن ,,پیوند'' بخورد و در هر کشور هر روز از نو پیوند بخورد.... اتحادیه‌گری بیش از پیش از حالت خود بخودی در آمده و کمونیسم در عمق جنبش کارگری نفوذی پایدار و پا برجا یافته است... کمونیسم دیگر پدیده نو ظهوری برای جنبش طبقاتی نیست بلکه امروز دیگر به یک جزء لایتجزای آن و به یک گرایش عملی در صفوف آن بدل شده است... امروز شعار ,,برابری، برادری، حکومت کارگری'' به همان اندازه شعار ,,اتحادیه قدرت ماست'' از یک خصلت ,,خود بخودی'' در میان کارگران برخوردار است...» [22] (تأکید از ماست)

نگاهی به درون طبقه کارگر و جنبش آن در ایران، عراق، ترکیه و.... نشان می‌دهد که جنبش کمونیستی در قلمرو این قدرت‌های سیاسی وجود دارد ولی هنوز در درون طبقه حضور ندارد و یا خیلی کم حضور دارد.

درد بزرگ جنبش کمونیستی ایران جدائی آن از طبقه کارگر است و این جنبش ده‌ها سال است که از این جدائی رنج می‌برد. آیا جنبش کمونیستی نباید با تمام نیرو و انرژی تلاش کند تا با طبقه کارگر و جنبش کارگری پیوند بخورد. آیا این ضرورت احساس نمی‌شود. منصور حکمت می‌گوید «نباید هر روز از نو پیوند بخورد.». این به چه معنی است؟ این بدان معنی است که در روزی روزگاری حزب کمونیست ایران در زمان رضا شاه توانست در لحظه‌ی تاریخی کوتاهی در درون جنبش کارگری ایران نفوذ کند و با بخش‌هائی از آن پیوند بخورد. در سطح بین‌المللی نیز حزب کمونیست شوروی و چین توانستند با طبقه کارگر روسیه و چین پیوند محکم برقرار کنند. از نظر منصور حکمت این برای ما کافی است. پیوند انجام شده، دیگر لازم نیست. چون «نباید هر روز از نو پیوند بخورد.»

---

20 - منصور حکمت و ف. پرتو - مقالهء حزب کمونیست ایران در گروی چیست؟ (طرح کلی) - درج در به سوی سوسیالیسم - ارگان تئوریک سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست - شماره ۵ - اول بهمن ۱۳۶۱ - صفحات ۵۴ تا ۶۳

21- همانجا - قسمت دوم مقاله

22- همانجا

امروز در مجموع جنبش کارگری ایران یک خط پرولتری کمونیستی غالب نیست. در نتیجه خط دیگری غالب است. در حالی که طبقه کارگر مبارزه گسترده‌ای را جهت ایجاد تشکل‌های مستقل و تأمین معیشت به پیش می‌برد، ولی نمیتوان گفت که سوسیالیسم در این جنبش غالب و «از یک خصلت ,,خود بخودی'' برخوردار است» بلکه بیشتر به لحاظ جهان بینی هنوز اسلام ناب محمدی بر افکار کارگران حکم می‌راند. اکثرا مسلمان هستند.

وقتی منصور حکمت می‌گوید: «نباید هر روز از نو پیوند بخورد.». اولا جلوی حرکت جنبش کمونیستی جهت پیوند با جنبش کارگری را سد می‌کند و دیگر این که در مقابل ایدئولوژی حاکم بر جنبش کارگری که ایدئولوژی بورژوازی حاکم است، سرفرود می‌آورد.

آیا در ایران در صفوف طبقه کارگر «کمونیسم ... به یک جزء لایتجرای آن و به یک گرایش عملی در صفوف آن بدل شده است»؟؟

امروزه سطح دانش و درجه تحصیلات کارگران با کارگران روسیه و چین ۱۹۲۰ قابل مقایسه نیست. بسیاری از کارگران ایران دوازده کلاس درس خوانده‌اند. از طریق وسائل ارتباط جمعی از أوضاع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور و أوضاع بین‌المللی اطلاعات وسیعی دارند. ولی این کارگران نمی‌توانند مارکسیسم را دوباره مستقلا تدوین کنند ولی این کارگران می‌توانند بدون یاری روشنفکران مارکسیست غیر کارگری، به مارکسیسم تدوین شده و تجربیات کل طبقه کارگر جهانی در زمینه انقلاب و کمونیسم دست یابند. دست یافتن بعضی از کارگران به مارکسیسم نیز هنوز به مفهوم گرایش عملی کمونیسم در جنبش کارگری نیست. تا وقتی طبقه کارگر نتوانسته است سازمان سیاسی رهبری کننده خود (حزب کمونیست) واقعی و سرتاسری ایران را به وجود آورد، نمی‌توان ادعا کرد «کمونیسم ... به یک جزء لایتجرای آن و به یک گرایش عملی در صفوف آن بدل شده است» چنین ادعائی در آن روز که حکمت و همکارش آن مقاله را نوشتند تا به امروز، موضع پاسیفیستی و سرفرود آوردن و دنباله روی آنها را از جریانات خود بخودی و ایدئولوژی بورژوازی حاکم در معرض دید می‌گذارد.

صحت تحلیل ما از دیدگاه منصور حکمت وقتی شفافتر ظاهر می‌شود که او ادعا می‌کند: حکومت کارگری'' به همان اندازه شعار ,,اتحادیه قدرت ماست'' از یک خصلت ,,خود بخودی'' در میان کارگران برخوردار است...»

همه می‌دانیم که درخواست اتحادیه مستقل کارگری یک درخواست به روز و حاد طبقه کارگر و جنبش کارگریست. آیا درخواست حکومت کارگری هم در همین سطح توسط این طبقه در جامعه بیان می‌گردد؟ آیا طبقه کارگر و کل جنبش کارگری آگاهانه برای حکومت کارگری در حرکت است؟ نه. شعارهای کارگران هنوز رفرمیستی و در قالب همین نظام است.

البته تذکر این نکته بی جا نیست که شعار ,, برابری، برادری، حکومت کارگری'' یک شعار بورژوازی و اغواگرانه بیش نیست، زیرا در کشورهای امپریالیستی نیز احزاب بورژوازی که خود را کارگری می‌دانند هرازگاهی به بالاترین درجه قدرت سیاسی دست می‌یابند. مثل حزب کارگری در انگلستان و یا حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان. این احزاب به اصطلاح کارگری نیز از برادری و برابری حرف می‌زنند ولی برابری چه کسانی و برادری چه عناصری؟

همه این ادعاهای پوچ منصور حکمت برای این است که به کومه‌له‌ای‌ها بگوید: مهم این نیست که ما حتما در سمتگیری پیوند با طبقه کارگر حزب کمونیست را ایجاد کنیم. ما می‌توانیم در هر کجای دنیا حزب کمونیست ایران را بر پا نمائیم. می‌شود در ایسلند حزب کمونیست ایران، به خصوص نوع

کارگری آن را هم ایجاد کرد، زیرا در ایران شعار «حکومت کارگری از یک خصلت ,,خود بخودی'' در میان کارگران برخوردار است»

ناشی از این درک ضد مارکسیستی ادامه می‌دهد: «باور کردن جنبش کمونیستی به مثابه یک جریان زنده در جنبش طبقاتی پرولتاریا...» [البته جنبش کمونیستی مربوط به طبقه کارگر است ولی هنوز در درون طبقه کارگر حضور ندارد.] «گام اول در تعریف زنده و اصولی حزب کمونیست در شرایط امروز است....» [یعنی برای حکمت، این امر غیر واقعی، گام اول در تعریف زنده و اصولی حزب می‌باشد.] و این «تمایز کمونیستها از آنارشیسم، سندیکالیسم، اتحادیه‌گری، خلق گرائی، لیبرالیسم، رفرمیسم، پارلمانتاریسم و غیره» است... حزب کمونیست، کمونیسم متشکل است؛ و لذا هر تشکل که اولا این اهداف و شیوه‌ها را بشناسد... متعهد شود، مبارزه خود را بر مبنای آن سازمان دهد و به پیش برد و ثانیا، از توان کافی و استواری عملی لازم برای ادامه کاری و ثبات قدم در این امر برخوردار باشد، یک حزب کمونیست است. حال خواه این حزب کوچک یا بزرگ شود، ضعیف یا قوی شود، در اپوزیسیون باشد یا دولت را تشکیل بدهد، این حزب، حزب کمونیست خواهد بود، زیرا نماینده متشکل کمونیسم به مثابه یک جریان متمایز و مشخص در جنبش طبقه کارگر است.»

در سطور پیش ما نشان دادیم که منصور حکمت دنبال جریان ,,خصلت خود بخودی حکومت کارگری'' در طبقه کارگر ایران، که ساخته و پرداخته ذهن اوست روان گردیده است. در نقل قول بالا، حزب را از طبقه به طور کامل جدا می‌کند. برای او حزب کمونیست یعنی حزبی که قبول کند کمونیسم در طبقه کارگر زنده است، مبارزه فکری با جریانات فکری دیگر آن طور که او آن را می‌فهمد (یعنی به لجن کشیدن هر کسی که غیر از من فکر می‌کند.) باور بر این که این مبارزه شیوه مبارزه کمونیستی است، قبول این که حزب کمونیست، کمونیسم متشکل است (جل‌الخالق) و تعهد و ثبات قدم به همه این‌ها. چنان که دیده می‌شود درخواست‌های بالا هیچ کدام به فعالیت عملی و سازماندهی در جنبش کارگری مربوط نیست. لذا هر سازمان کوچکی خارج از طبقه، بی رابطه با آن در هر کجای دنیا می‌تواند خود را حزب کمونیست ایران و یا حزب کمونیست کارگری ایران بنامد.

این امر گذشته از این که در درک خصلت، مضمون و کیفیت یک حزب راستین کمونیستی اخلال به وجود می‌آورد، آنارشیسم و پلورالیسم را در جنبش کمونیستی دامن زده و آن را قانونی می‌نمایاند، زیرا با این معیارها در هر لحظه‌ای ده‌ها سازمان در یک کشور می‌توانند خود را حزب کمونیست ایران بنامند. به بیان دیگر تفکر منصور حکمت یک تفکر انحلال طلبانه است.

این موضع یعنی فرار از وظیفه تخطی ناپذیر کمونیست‌ها و جنبش کمونیستی. این یعنی سرفرود آوردن در مقابل فعالیت‌های عملی بورژوازی در جنبش کارگری. زیرا وقتی بدون حضور حزب کمونیست، کمونیسم یک جزء لایتجزا و یک گرایش عملی در جنبش طبقه کارگر باشد، در آن صورت طبقه احتیاجی به رهبر سیاسی خود ندارد، بدون حزب کمونیست هم می‌تواند به سوسیالیسم برسد.

چرا منصور حکمت چنین موضع عقب مانده‌ای دارد؟ به این جهت که او با قلمداد کردن مرحله ,,جمهوری دموکراتیک انقلابی''برای آینده ایران، نمیخواهد نظم سرمایه‌داری را برهم بزند، می‌خواهد دوشادوش آن ,,انقلاب'' کند. در عین حال نمی‌خواهد برای این انقلاب منتظر ارتقاء سطح آگاهی کارگران بماند چون بر مبنای نقل‌قول‌های فوق [به ویژه نقل قول ۱۴] هدف او سرنگونی جمهوری اسلامی است.. در نتیجه حزبی را که می‌خواهد بسازد، می‌تواند بر بنیان یک سری تئوری‌های ظاهرا مارکسیستی ولی واقعا رفرمویستی و انحلال طلبانه و بدون پیوند با طبقه کارگر باشد به امید این که روزی روزگاری شاید این حزب با طبقه پیوند برقرار کند.

حزب ما معتقد نیست که یک حزب کمونیست در مراحل اولیه ایجادش حتما باید در جنبش کارگری نفوذ گسترده داشته باشد ولی عمیقا معتقدی است که این حزب کمونیست تازه ایجاد شده اگر سمتگیری جهت نفوذ در جنبش کارگری را در همان نطفه تشکیل در خود نداشته باشد، دیگر یک حزب کمونیست نیست. یک تشکیلاتی است که از کمونیسم و جنبش کارگری فقط دفاع می‌کند بدون این که بتواند تأثیر مشخص و مستقیمی در آن داشته باشد.

در مقاله‌ای که ذکر گردید، بر شیوه و سبک کار کمونیستی بسیار تأکید شده است. از دیدگاه حکمت و همکارش، شیوه کمونیستی یعنی تحویل دادن فرمول‌بندی‌های ,,کمونیستی".

در حالیکه شیوه و سبک کار کمونیستی مفاهیم خاصی دارند. سبک کار کمونیستی عبارت است از

۱- پیوند فشرده با توده‌ها. این همان شیوه تفکر لنین است که می‌گوید: « دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران را تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم نه اینکه، آن طور که اکونومیست‌ها مایلند، خودمان حتما تا سطح «توده کارگر»... تنزل نمائیم.»

۲- تلفیق تئوری با عمل. یعنی تلاش جهت ارتقاء فکری طبقه کارگر و مبارزه خود بخودی این طبقه به مبارزه آگاهانه و متشکل طبقاتی. لنین می‌گوید: «مبارزه خود بخودی پرولتاریا، تا زمانی که یک سازمان مستحکم انقلابیون آنرا رهبری نکند ,,به مبارزه طبقاتی" حقیقی پرولتاریا مبدل نمی‌گردد.»

۳- انتقاد و انتقاد از خود. یعنی مبارزه سالم و وحدت طلبانه جهت نزدیک کردن جنبش کمونیستی به طبقه و انسجام کمونیست‌ها حول جهان بینی، استراتژی و سیاست کمونیستی. نه متلاشی کردن و انهدام جنبش کمونیستی آن طور که منصور حکمت در رابطه با سازمان رزمندگان، چریک‌های فدائی (اقلیت) و حزب رنجبران عمل می‌کرد.

۴- که همه این‌ها فقط می‌تواند توسط حزبی عملی گردد که بر مبنای مرکزیت دموکراتیک - یعنی بیان مادی و سازمانی جهان بینی و متدلوژی کمونیسم - بنا گردیده باشد.

چنانکه می‌بینیم، مطالب فوق در دیدگاه منصور حکمت محلی از اعراب ندارد. ولی تفرعن و انحلال طلبی در اندیشه او بسیار قوی و با ثبات است: او در رابطه با یکی از قدیمی‌ترین احزاب کمونیستی ایران که از خط انحرافی خود صادقانه و همه جانبه انتقاد کرده است چنین می‌گوید:

«همین حزب رنجبران که امروز موش شده، آن موقع مي‌نوشت، آی بورژوازی ملی را قبول ندارند! اینها فوق چپ‌اند. اینها چنینند و چنانند...»[23]

منصور حکمت غیر از خودش و سازمانش همه تشکلات جنبش کمونیستی را موش می‌دید که از او ترسیده‌اند و موش شده‌اند.

در آن لحظه‌ای که منصور حکمت در مورد حزب کمونیست سخنرانی می‌کرد و از پرولتاریای ایران می‌خواست همراه دهقانان فقیر و همدوش منصور حکمت و بورژوازی دموکرات ,,جمهوری دموکراتیک انقلابی" را برپا کند، حزب رنجبران ایران در کنگره دوم خود در کردستان، پس از یک مبارزه شدید ایدئولوژیک، بر دستاوردهای تحقیقاتی و مارکسیستی رفیق فداکار و جانفشانده‌اش، پرویز واعظ زاده مرجانی صحه گذاشت و بر سرمایه‌داری بودن ایران و ضرورت ایجاد حزب پیشقراول پرولتاریا - حزب کمونیست ایران - دوباره مهر تأیید گذاشت.:

23- سخنرانی در مورد حزب کمونیست کردستان ۲۱ تیر ماه ۱۳۶۲ - متن پیاده شده از روی نوار

«... سیر تحولات اخیر زیربنای اقتصادی ایران در جهت جایگزین شدن سرمایه‌داری وابسته است به جای فئودالیسم.... خطوط اساسی فعالیت نیروهای پیشرو (مارکسیست - لنینیست) برای ایجاد حزب و تدارک جنگ توده‌ای عبارت است از: ....

الف- در سطح مارکسیست - لنینیستی بر اساس شعارهای:

- راهنما قرار دادن مارکسیسم - لنینیسم.
- سرنگون کردن رژیم از طریق انقلاب قهرآمیز
- مرزبندی با رویزیونیسم و مبارزه با آن
- تشکیل حزب کمونیست.»[24]

حدود یک سال پس از این کنگره در کنفرانس حزب در کردستان مرحله بلافاصله سوسیالیستی انقلاب ایران پذیرفته شد.

در واقع مصوبات کنگره دوم حزب رنجبران ایران[25] نمونه درخشان از جهان بینی پرولتری در زمینه انتقاد و انتقاد از خود صادقانه است. هر کمونیستی می‌بایست این موضع صادقانه حزب رنجبران را استقبال و تشویق کند و آن را در کل جنبش کمونیستی پرورش دهد.

ببینیم لنین در این مورد چه موضعی دارد: « "برخورد یک حزب سیاسی به خطاهای خود یکی از مهم ترین و مطمئن ترین معیارها برای جدی بودن آن حزب و انجام واقعی وظایف آن نسبت به طبقه و توده های زحمتکش است. اعتراف آشکار به خطا ،فاش کردن علل آن ، تجزیه و تحلیل شرایطی که موجب آن شده اند و بررسی دقیق وسایل رفع آن ها. این است نشانه مشخص یک حزب جدی – این به معنای انجام وظیفه آن است . به معنای پرورش و تربیت طبقه و سپس توده‌هاست.“[26]

ولی بر خورد منصور حکمت به گونه دیگری است. ایدئولوژی خرده بورژوازی و فاسد و انحلال طلبانه او که از موضع طبقات ستمگر نشأت می‌گیرد، چشم را می‌زند. او در قبال موضع صادقانه‌ای حزب رنجبران ایران نسبت به اشتباهات خود، چنین می‌نویسد: «خودتان را منحل اعلام کنید، این بهترین خدمتی است که میتوانید به انقلاب بکنید.»[27]

حال ببینیم منصور حکمت چگونه می‌خواهد بی پرنسیپی خرده بورژوازی را با دگنک وارد سازمان رزمندگان کند و این سازمان کمونیستی را از درون ازهم بپاشد: «آیا باید "حرمت" تشکیلات را، حتی آنجا که بورژوازی نام آن، ارگان آن و اعتبار آن را ببازی گرفته است حفظ کنیم، یا برای حفظ نام، ارگان و اعتبار آن برای پرولتاریا، بورژوازی را، حتی آنجا که در تشکیلات ما ظهور کرده است رسوا سازیم؟»[28] او با خط مشی سازمان رزمندگان مشکل دارد. لذا کوشش می‌کند این سازمان را از هم بپاشد. اعضای آن را تشویق می‌کند که حرمت‌ها را از بین ببرند و تحت واژه‌های عوامفریبانه ,,منافع پرولتاریا“ همه را علیه هم بشوراند.

24- واعظ زاده مرجانی - تحقیقی درباره اوضاع کنونی یران و وظائف ما - 29.4.1353

25- http://ranjbaran.org/images/bilder/pdf/kongresskokument.pdf

26- لنین چپ روی بیماری....کودکی در کمونیسم

27- منصور حکمت - مقاله ,,اشتباه لپی حزب رنجبران - درج در کمونیست شماره ۱۸ - ۳۰ فروردین ۱۳۶۴

28- منصور حکمت - نامه سرگشاده به کادرها، اعضا و هواداران انقلابی ,,سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر“ - ضمیمه شماره سه - بسوی سوسیالیسم شماره ۳ - ۱۳۵۹/۹/۱۰

به هر جهت، در درون کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست در کردستان آن زمان جهت ایجاد یک حزب کمونیست، بحث شدیدی حاکم بود. بحث بر سر این بود که اگر حزب کمونیست سازمان پیشروی طبقه کارگر است، چگونه می‌تواند جدا از طبقه، جدا از فعالیت و جنبش کارگری و پرولتری ایجاد کردد؟ آیا برای شکل گیری حزب پیشقراول پرولتاریا حرکت کمونیست‌ها به سوی طبقه و جنبش پرولتری ضرورتی ندارد؟ می‌توان مثلا در ایسلند یک حزب کمونیست برای هدایت مبارزه طبقات پرولتاریای ایران تشکیل داد یا باید در درون کشور ایران و در رابطه با طبقه کارگر ایران این حزب شکل بگیرد. از آنجائی که در کردستان آن زمان کارخانه اندک بود و کارگران کم شمار، این نظر که برای ایجاد حزب کمونیست وجود ارتباط با طبقه و جنبش طبقه ضروری نیست، دست بالا گرفت. در متن این اوضاع، منصور حکمت و ف. پرتو مقاله «حزب کمونیست در گروه چیست» را می‌نویسند. در این نوشته نقل قولی از یک سازمان کمونیستی که به احتمال قوی سازمان فدائیان (اقلیت) باید باشد، آورده و با آن پلمیک کرده‌اند :

نقل قول چنین است:« حزب کمونیست حزبی صاحب نفوذ در میان طبقه کارگر است، نماینده جنبش کارگری است، و از طریق ارگانهای مختلف در کارخانه‌ها و محلات و مجامع کارگری با توده کارگران در ارتباط نزدیک است. بطور خلاصه حزب کمونیست یک حزب ذي نفوذ و گسترده کارگری است... پیوند با طبقه کارگر پیش شرط تشکیل حزب است. و لاجرم پروسه عملی تشکیل حزب کمونیست عبارت است از گسترش پراتیک تبلیغی، ترویجی و سازماندهی کمونیستی در جنبش کارگری تا آن حد که حزب به هنگام تاسیس نماینده کل یا بخش قابل ملاحظه ای از کارگران و جنبش کارگری باشد».[29]

ما از وارد شدن به جزئیات نقل قول می‌گذریم. ولی هسته اساسی آن این است که عامل ضروری جهت ایجاد حزب کمونیست در هر کشوری، داشتن نفوذ جهان بینی، سیاسی و سازمانی در بین طبقه کارگر است. کمونیست‌ها در هر شرایطی باید جهت بالا بردن آگاهی سیاسی و گسترش جهان بینی پرولتری در بین طبقه کارگر بکوشند و وزنه شرکت کارگران - ما اضافه می‌کنیم، کارگران صنعتی - در تشکیلات خود را روز افزون کنند. در نتیجه برای ایجاد حزب کمونیست باید در محیط کارگری، در جنبش کارگری و در طبقه کارگر حضور داشت.

این برداشت ما از هسته اساسی نقل قول فوق است.

منصور حکمت در پلیمیک با آن چنین می‌نویسد: « دیدگاه اکونومیستی نمیتواند برای مثال توضیح دهد که چه چیز در طول ۲۰ سال فعالیت در اشکال مختلف و در دوره‌های مختلف به حزب بلشویک هویت واحدی مي‌بخشد، در صورتیکه در سال ۱۹۰۸ حزبی است در اپوزیسیون با نفوذ اندک در میان کارگران و اساساً محدود به کار مخفی، در فوریه ۱۹۱۷ حزبی است دارای فعالیت علنی گسترده و در پیوند با شوراها با نفوذ تعیین کننده‌ای درمیان کارگران، و پس از انقلاب اکتبر، حزبی است در قدرت سیاسی.... اما همچنان حزب بلشویک مانده است. اگر تعبیر اکونومیستی از حزب را بپذیریم، آنگاه باید معتقد باشیم که حزب بلشویک نه در بدو تأسیس و نه در سال ۱۹۰۸، نه در سال ۱۹۱۳ و نه حتی در سال ۱۹۱۵ یک حزب کمونیست نبوده است!»[30]

---

29 - منصور حکمت و ف. پرتو - مقاله «حزب کمونیست در گروه چیست» - بسوی سوسیالیسم، ارگان تئوریک سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست -شماره ۵ - اول بهمن ۱۳۶۱ صفحات ٥٤ تا ٦٣

30- همانجا

در موضع گیری حکمت حضور کمونیست‌ها و سازمان های کمونیستی در جنبش و طبقه کارگر ضروری نیست. او می‌خواهد القاء کند که در سال ۱۹۰۸ نفوذ بلشویک‌ها در جنبش کارگری چشم گیر و قابل محاسبه نبوده با این وجود یک حزب کمونیستی بوده است. این جعل آگاهانه تاریخ است.

تاریخ می‌گوید که سوسیال دموکراسی روسیه از ۱۸۹۷ به بعد در ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر و جنبش کارگری بوده و به ویژه این ارتباط در پترزبورگ بسیار فشرده و گسترده بوده است.

مدتی بعد از ایجاد حزب کمونیست ایران، معضل بی ریشگی حزب خود را نشان می‌دهد و او را مجبور می‌کند که بگوید: «اصلی‌ترین وظیفه حزب در این دوره توده‌ای کردن و کارگری کردن بافت حزب است.» متأسفانه این سمت گیری درست مرحله‌ای با جهان بینی و سیاست‌های رویزیونیستی او نه تنها حنثی می‌شد بلکه این حزب هر روز بیشتر از طبقه کارگر منزوی می‌گردید.

منصور حکمت با هر گامی که به کومه‌له نزدیک می‌شد، از واقعیات حوادثی که در اطراف‌اش رخ می‌داد دور می‌گردید. توجه کنید: «از آنطرف بقاء جنبش مقاومتی پویا در کردستان امروز امکان داده است که طبقه کارگر ایران باصطلاح از رو نرود و بایستد و بگوید: "انقلاب من ادامه دارد... و شما را بی‌ثبات ارزیابی میکنم[31]" (تکیه از ما)

در آن زمان سلطنت طلب‌ها، مجاهدین و بخشی از سازمان پیکار معتقد بودند که رژیم جدید بی ثبات است و عنقریب سرنگون می‌شود و دائما مژده سرنگونی آن را در سه ماه بعد تبلیغ می‌کردند. منصور حکمت در این مورد با سلطنت طلبان و مجاهدین هم موضع می‌شود. روند وقایع تا کنون نادرستی مطلق آن ارزیابی را نشان داده است. رژیم سرمایه‌داری ایران در آن زمان قدم به قدم خود را تثبیت می‌کرد. مضحک‌تر آن که حکمت یکی از دلائل بی ثباتی رژیم ایران را حاکمیت افکار و خط تروتسکیستی خودش بر جنبش کارگری کردستان ارزیابی می‌کند: «یکی از دلایل هم ادامه مبارزه‌ای است که بخشی از طبقه کارگر در کردستان دارد میکند و حاکمیت مارکسیسم انقلابی بر این مبارزه است...»

حزب کمونیست ایران در کردستان، با وجود ده‌ها سال مبارزه، هنوز نمیتواند ادعا کند که بر بخشی از طبقه کارگر و جنبش آن در کردستان حاکمیت دارد. اساساً قبول حاکمیت کمونیست‌ها بر طبقه کارگر یک ایدهء استثمارگرانه سرمایه‌داریست.

منصور حکمت با مشت گرده کرده در مورد حمله رژیم به کردستان می‌گوید: بگذار رژیم «حمله کند! ما در مقابلش یک ملت هستیم. پرولتاریای یک ملت است که در رهبری توده‌های وسیع این ملت قرار گرفته است. »[32] (تکیه از ما)

اگر از این دغل کاری‌ها بگذریم و به تاریخ رجوع کنیم در می‌یابیم که هیچگاه «توده‌های وسیع ملت کرد» تحت رهبری پرولتاریای کرد که در آن زمان بسیار قلیل و پراکنده بود، قرار نداشته است. تا آن زمان، کومه‌له در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، بخشی از خرده بورژوازی شهر و روستا و تعداد بسیار قلیلی از کارگران معمولی را رهبری می‌کرد و حزب دموکرات کردستان نیز با گستردگی بیشتری بخش دیگر را.

31- منصور حکمت - سمینار شمال، مبحث جایگاه کومه‌له در حزب کمونیست
32- منصور حکمت - سمینار شمال، مبحث جایگاه کومه‌له در حزب کمونیست

او در ادامه، تخیل و پوچگرائی را به اوج خود می‌رساند: «آیا ما نمی‌توانیم از حدود و ثغور کشور انقلابی خودمان [منظورش کردستان ایران است- ما] و حتی شاید کشور سوسیالیستی خودمان بسته به توانمان دفاع کنیم؟ چرا نمیتوانیم؟ این کشور یک کشور چند میلیونی است، کشوری است که می‌تواند براحتی سرباز داشته باشد، عضو سازمان ملل بشود، قرارداد ببندد، اسلحه بخرد، مالیات ببندد، درآمد تأمین کند، وام بگیرد، سرمایه‌گذاری کند، آموزش و پرورش و بهداشت را رشد دهد، به منابع طبیعی دست پیدا کند، استخراج کند و بفروشد. چرا نمیشود؟ مگر اسرائیل چقدر جمعیت دارد؟ مگر کویت چقدر جمعیت دارد؟ مگر می‌شود به سادگی الآن حمله کرد و کویت را گرفت؟ فرض کنید برای خود آمریکا؟ نمیشود! برای اینکه فقط قشون این قضیه را تعیین نمیکند. این که یک ملت خود را به صورت یک کشور متعیّن کرده باشد و ملتهای دیگر و کشورهای دیگر را وادار کرده باشد آن را برسمیت بشناسند، خودش سنگرهای مشخصی است. قشون میکشند؟ ما در سازمان ملل فریاد میکشیم و میخواهیم که سربازهای ایتالیایی و سوئدی بیایند دَمِ جاده قُروه- بیجار بایستند که اینها به ما حمله نکنند. میتوانیم این را بخواهیم. این را رد نکنیم.»[33]

واقعا باید با یک چشم خندید و با چشم دیگر گریست. باید با یک چشم خندید که منصور حکمت در چه توهمات و تخیلات پوچی گرفتار است که ناگزیر است دست به دامان سربازان سازمان ملل، یعنی سربازان امپریالیسم بشود و به عنوان «نماینده» پرولتاریا و ملت کرد در سازمان ملل بخواهد سربازان این دولت های امپریالیستی بیایند سر جاده قروه و بیجار و جلوی ارتش آمریکا و جمهوری اسلامی را در حمله به کردستان انقلابی و سوسیالیستی، بگیرند.

باید با یک چشم خندید و قهقهه زد.

ولی در واقع باید گریست که چنین انسان پوچی قادر می‌شود رهبری گروهی از کمونیست‌های کرد را قبضه کند. او کردستان ایران را با کویت و اسرائیل که امپریالیسم با تمام قوا به حفاظت آن‌ها مشغول است، مقایسه می‌کند. او اساساً از وضعیت کردستان، تقسیم این ملت به ۵ بخش در پنج کشور که اکثرا حاکمیت استبدادی دارند، از اندک بودن طبقه کارگر به علت اندک بودن حتی کارگاه‌های سنتی در این منطقه، پراکندگی و تقابل بالای دو نیروی سیاسی بزرگ کرد -کومه‌له و حزب دموکرات کردستان - از نیروهای گسترده و ناسیونالیستی وحشی کرد، به ویژه از توازن نیروهای طبقاتی در کل منطقه خاور میانه، تحلیلی ندارد. در ذهن او اسرائیل و کویت، سازمان ملل و سربازانش و آمریکا و جمهوری اسلامی به طور مکانیکی دنبال هم چیده شده‌اند. با وجود این که او مرتب از پرولتاریا و طبقه کارگر و ارجحیت مبارزه طبقاتی صحبت می‌کند ولی نمیتواند مناسبات مبارزه طبقاتی پرولتاریا در گستره ایران و مسأله ملی را - نه تنها ملیت کرد را - درست حل کند. به همین دلیل هنوز نه به دار است و نه به بار، ایده دست به دامن سربازان سازمان ملل را در ذهن‌های کند می‌گنجاند. به همین دلیل نیز نمی‌تواند تاکتیکی منطبق بر مناسبات واقعی نیروها چه در زمینه ملی، کشوری و جهانی، را تدوین کند. فقط شعار می‌دهد. پشت سر هم . پرولتاریا، پرولتاریا می‌کند. پشت سر هم. او در صحبت‌هایش از هیچ ملیت دیگری از ایران دم نمی‌زند.

33- همانجا

ببینید که او چه می گوید: «الآن میفهمیم چه خَبطی کردیم که چهار سال متوالی این حاکمیت را سازمان ندادیم تا به مثابه یک کشور جلوی یک کشور بایستیم و به همه دنیا هم خبر بدهیم که اینجا جنگی هست.»[34]

در واقع تأسف او این است که چرا بعد از سرنگونی رژیم شاه، بلافاصله موجودیت کردستان مستقل دموکراتیک و یا سوسیالیستی را اعلام نکرده‌اند. برای خواننده این سطور روشن است که اگر بر فرض محال چنین عمل احمقانه‌ای صورت می‌گرفت ، با تقابل ویژه‌ای که بین نیروهای طبقاتی در کردستان موجود بود، با پراکندگی پرولتاریای ایران و منطقه و حضور دولت‌هائی که بخشی از کردستان را در خود داشتند و بسیار سرکوبگر نیز بوده و هستند، اگر این خیزش سرکوب نمی‌شد، فقط بورژوازی شونیست کرد می‌توانست به قدرت سیاسی کردستان دست یابد.

دقیقا در اینجاست که دم خروس قدرت طلبی منصور حکمت، از زیر عبای فریادهای پرولتر پرولتر او بیرون می‌زند. او می‌خواهد به قدرت سیاسی دست یابد، اگر هم این قدرت سیاسی در منطقه کوچکی از یک کشور بزرگ باشد. ما این گرایش او را در همین نوشته دنبال خواهیم کرد.

باز هم تاریخ نشان داد که متاسفانه رژیم ایران قادر شد کردستان را اشغال کند و متاسفانه منصور حکمت نتوانست کشور سوسیالیستی کردستان را به وجود آورد و از سازمان مللی که ابزار سیاسی نظامی امپریالیسم است سرباز برای حفاظت از مرزهای قروه و بیجار کشور سوسیالیستی‌اش بسیج نماید.

به هر حال این طنز تلخ تاریخ است که همه فهمیدند؛ منصور حکمت که بی صبرانه در رسیدن به قدرت سیاسی تلاش می‌کرد، اهل مقاومت و ایستادگی هم نیست. با حمله رژیم به کردستان و عقب نشینی کلیه نیروهای سیاسی مستقر در کردستان ایران به کردستان عراق و حاد شدن مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در حزب کمونیست ایران، فراکسیون خود را ۷ هزار کیلومتر دورتر از کردستان و مبارزه پرولتاریای کردستان به کشورهائی که اکنون سربازان سازمان ملل مستقر هستند مثل سوئد، فرانسه، آلمان و.... منتقل کرد.

بالاخره ,,حزب کمونیست ایران'' از ادغام اتحاد مبارزان کمونیست، سازمان کومه‌له و بعضی از اعضای جدا شده پیکار و دیگران در ۱۱ شهریور ۱۳۶۳ تشکیل شد.

آغاز بحران

بحران اول:

هنوز چهار ماه از ایجاد حزب کمونیست نگذشته بود که بحران درونی حزب خود را آشکار ساخت.

منصور حکمت در سخنرانی خود در اوت ۱۹۸۴، نقل قولی از لنین می‌آورد که در مورد اجرای طرح نت گفته شده است. لنین در سال ۱۹۲۲ در این سخنرانی چنین می‌گوید: «یک سال گذشته است. دولت

34- منصور حکمت - سمینار شمال، مبحث جایگاه کومه‌له در حزب کمونیست ۱۳۶۲

در دست ما بوده اما آیا تحت سیاست اقتصادی نوین این دولت به شیوه ما عمل کرده است. خیر. ما نمی‌خواهیم این را اذعان کنیم. اما واقعیت دارد.»[35]

حکمت می‌گوید: «وضعیتی که ما داریم بی شباهیت به وضعیتی که این جا می‌گویم نیست.»[36]

یعنی سیاست و فعالیت‌هائی که حزب کمونیست ایران در پیش گرفته است مغایر با تصورات منصور حکمت است. او می‌گوید: پس از دو سال از پذیرفتن مارکسیسم "انقلابی " توسط کنگره سوم کومله و چهار ما از ایجاد حزب کمونیست، «ما امروز باید تعیین کنیم کدام نیروهای واقعی، کدام گرایشات واقعی، سازمان ما و تشکیلات حزبی ما را به آن جهتی می‌برند که خلاف میل ماست.... ما هیچ نشانه‌ای از حزبی که می‌خواهد جهان را زیر و رو کند در خودمان نمی‌بینیم.»[37]

منصور حکمت در این سخنرانی به اشکال مختلف به اختلاف حرف و عمل در افراد تشکیلات و اجرا نکردن وظائفشان برخورد می‌کند. در حالی که اختلاف حرف و عمل در حزب کمونیست ایران ریشه در تحلیل نادرست از نیروهای اجتماعی جامعه داشته که خود حکمت باعث و بانی آن بوده است.

در یک نظام سرمایه‌داری(۱۹۸۴) حزبی که به بهانه عدم وجود شرایط عینی و ذهنی جامعه، برای ,,جمهوری دموکراتیک انقلابی" می‌کوشد، فعالیت‌هایش و اعضایش و نرم های واقعی و عملی افراد هوادارش کم کم رنگ و بوی سرمایه‌داری می‌گیرد. حکمت شلاق انتقاد را روی اعضا فرود می‌آورد در حالی که باید شلاق را روی خط مشی سیاسی و تعیین نادرست مرحله انقلاب فرود آورد که توسط خود او تدوین شده است. لذا انتقادات سیل گونه او بر اعضای حزب کمونیست تغییری در شرایط و نوع عمل کرد حزب به وجود نمی‌آورد و نیاورد.

این اولین بحران بزرگ حزب کمونیست ایران تحت سیاست و سبک کار منصور حکمت است.

بحران دوم:

منصور حکمت یک تروتسکیست شرمنده است. او از موضع تروتسکی به لنین و استالین حمله می‌کند و کلیه دستاوردها و تاریخ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی را آگاهانه تحریف می‌نماید و زیر سؤال می‌برد.

در مورد عدم امکان ,,ساختمان سوسیالیسم در یک کشور"، تروتسکی چنین می‌گوید:

«بدون پشتیبانی مستقیم دولتی توسط پرولتاریای اروپا، طبقه کارگر روسیه نمی‌تواند قدرت را نگهدارد و حاکمیت موقتی‌اش به یک دیکتاتوری سوسیالیستی پایدار تحول می‌یابد».[38]

«طبقه کارگر روسیه با تکیه به نیروی خود، اجتناب ناپذیر در لحظه‌ای که دهقانان به او پشت می‌کنند، توسط ضد انقلاب درهم شکسته خواهد شد. برای او راهی باقی نمی‌ماند، غیر از این که سرنوشت حاکمیت سیاسی‌اش و در پی آن کل انقلاب روسیه را با سرنوشت انقلاب سوسیالیستی در

35- نقل قول از لنین - بیان شده توسط منصور حکمت - درباره نتایج پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - اوت ۱۹۸۴

36- منصور حکمت - درباره نتایج پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - اوت ۱۹۸۴

37- همانجا

38- همان جا، صفحه 96-97، نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳
http://www.marxists.org/archiv/trotzki/1906/erg-pers/8-arbreg.htm

اروپا گره بزند ».[39]

یک توضیح مختصر تاریخی: بعد از انقلاب ۱۹۱۷ هیچ گاه دهقانان به طبقه کارگر و حزب کمونیست پشت نکردند. دهقانان فقیر و میانه حال همیشه متحد پرولتاریا و حزب کمونیست بلشویک بودند ولی کولاک‌ها - بورژوازی وحشی روستا - از همان آغاز انقلاب اکتبر علیه دهقانان فقیر و میانه حال به ستیز و دشمنی برخاستند.

تئوری تروتسکی یک تئوری تسلیم طلبانه است که اراده انقلابی توده‌های پرولتری و دیگر زحمتکشان را برای انقلاب و رهائی تحلیل می‌برد. نباید انقلاب کرد. زیرا هنوز دولت‌های سوسیالیستی در اروپا تشکیل نشده‌اند. نباید انقلاب کرد زیرا پرولتاریا در مقابل دهقانان قرار می‌گیرد و شکست می‌خورد.

او برای این که چهره تئوری تسلیم طلبانه خود را بپوشاند، شعارهای ایده‌آلیستی و ضد مارکسیستی می‌دهد: «پرولتاریای روسیه می‌بایست با ابتکار خود انقلاب را به خطهء اروپا بکشاند. انقلاب روسیه به اروپای کهن سرمایه‌داری تهاجم نموده و آن را فتح خواهد کرد.»[40]

تز - این انقلاب «با تکیه به نیروی خود شکست می‌خورد» - یک تز خائنانه و ضد دیالکتیک ماتریالیستی است. زیرا سرنوشت یک پدیده به ویژه یک پدیده اجتماعی را اساساً تضادهای درون آن تعیین می‌کند نه عوامل خارجی. عوامل خارجی شرط تحول هستند ولی عوامل داخلی اساس تحول‌اند.

دیگر این که تز صدور انقلاب تروتسکی بر مبنای امکانات خود کشورهای اروپائی، برمبنای آگاهی پرولتاریا و اراده‌اش برای انقلاب که از تکامل مناسبات تولیدی و فعالیت احزاب کمونیست درون هر کشور نشأت می‌گیرد، استوار نیست. می‌شود در امر پیشبرد انقلاب به پرولتاریای کشورهای مختلف یاری رساند ولی ایدهء کشیدن انقلاب به خطه‌های دیگر، یعنی صادر کردن آن، یک تئوری ارتجاعی بیش نیست.

این تز چنین است: حزب بلشویک باید انقلاب را به کشورهای اروپائی صادر کند. آنوقت وقتی خوب انقلاب سوسیالیستی صادر شد، یعنی وقتی پرولتاریای اتریش و لوکزامبورگ و سویس انقلاب کردند، آنوقت پرولتاریای روسیه می‌تواند با پشتیبانی و تکیه بر آن‌ها پا برجا بماند. این تز هیچ قرابتی با مارکسیسم و اراده پرولتاریا در انقلاب ندارد ولی تا بخواهید به تز صدور انقلاب خمینی شبیه است. و یا آن به این شبیه است. تروتسکی از سال ۱۹۰۵ با ارائه این تزهای ضد انقلابی و تسلیم طلبانه در تقابل آشتی ناپذیر با لنین و استالین قرار گرفت.

خودش می‌گوید: «دقیقاً در مقطع زمانی بین 9 ژانویه تا اکتبر 1905 نظرات مؤلف در زمینه خصوصیات تکامل انقلاب روسیه با عنوان تئوری ,,انقلاب پی در پی'' شکل گرفت.... تضادها در دولت کارگری در یک کشور عقب مانده با اکثریت قاطع جمعیت دهقانی فقط در مقیاس بین‌المللی در عرصه انقلاب جهانی پرولتاریا می‌توانند راه حل خود را بیابند»[41].

لنین بارها به این تز مزخرف انتقاد کرده است. برای نمونه لنین می‌گوید: « تروتسکی در سال ۱۹۰۱-۱۹۰۳ یک ایسکرائی جدی بود و ریازانف نقش او را در کنگره حزب در ۱۹۰۳ به عنوان ,,چماق

39- همان جا، صفحه ۱۰۸-۱۰۹ نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳
http://www.marxists.org/archiv/trotzki/1906/erg-pers/9-europa.htm

40- همان جا، صفحه ۱۰۰، نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳
http://www.marxists.org/archiv/trotzki/1906/erg-pers/9-europa.htm

41- نقل قول از جلد ۶ آثار استالین صفحه ۳۲۷ - ۳۲۸

لنین "نشان می‌داد. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک جدی است، یعنی او از ایسکرائی‌ها به سوی,, اکونومیست‌ها" می‌رود.... او در ۱۹۰۴-۱۹۰۵ از منشویکی دور می‌شود و موضع بی ثباتی اتخاذ می‌کند، به طوری که خیلی زود با مارتینف (,,اکونومیست") همکاری می‌کند، بعد از آن ,,انقلاب پی در پی" مزخرف چپ را ارائه می‌دهد. ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویکی نزدیک می‌شود، و در اوائل سال ۱۹۰۷ پشتیبانی خود را از روزاکوکزامبورگ اعلام می‌کند... »[42] نا گفته نماند که «انقلاب پی در پی» تروتسکی حاوی استدلالات او در تقابل ناگزیر دهقانان با پرولتاریا و ضرورت وجود کشورهای سوسیالیستی اروپائی برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه بود. یعنی این «انقلاب پی در پی» استدلالات یک انحلال طلب برای خنثی کردن انقلاب در پیش روی بود. دقیقا با همین دیدگاه نیز تروتسکی و شرکاء مخالف انجام انقلاب در اکتبر ۱۹۱۷ بودند. لنین به این گروه می‌گوید خائنین به پرولتاریا.

ولی آن نیروی عظیم طبقاتی که با سرنگون کردن دولت بورژوازی، صحنه اقتصادی و سیاسی جهان را تغییر داد، نه پرولتاریای آلمان بود و نه پرولتاریای لوکزامبورگ و یا اتریش. بلکه پرولتاریای پر شمار روسیه بود که تکان خورد و به هم طبقه‌ای‌هایش در کشورهای دیگر نشان داد که آن‌ها نیز باید تکان بخورند. می‌شود تکان خورد و پیروز شد. برای تروتسکی این مسأله محلی از اعراب نداشت. او راه تسلیم طلبی در پیش گرفته بود.

در بحثی که منصور حکمت و غلام کشاورز شرکت داشتند، غلام کشاورز به روشنی در جانب تروتسکی ایستاده و معتقد بود که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور امکان ندارد.

منصور حکمت نیز همین سمت سیاسی - ایدئولوژیک را در پیش گرفت: «کمونیستها در مقابل موضع بورژوازی (تحت عنوان "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" که رفیق غلام بدرستی نشان داد که چطور بورژوازی از این موضع حمایت میکند) آلترناتیو اقتصادی ندارد.»[43]

به بیان دیگر منصور حکمت به لنین و استالین و دیگر رهبران حزب بلشویک که به امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور معتقد بودند مهر بورژوازی می‌زند ، ولی از تروتسکی به عنوان کمونیستی نام می‌برد که متاسفانه در انقلاب اکتبر علیه این بورژواها (لنین و استالین) برنامه اقتصادی نداشته است.

منصور حکمت قادر نیست اندیشه تسلیم طلبان و پشت کردن خود را به لنین استتار کند. او می‌گوید: «بطور مشخص‌تر مدافعین سوسیالیسم در یک کشور ناسیونالیسم روسی را نمایندگی میکردند که خواهان صنعتی کردن روسیه بودند و رفیق [منظورش غلام کشاورز است - ما] نیز در توضیحات خودش حامیان واقعی و طبقاتی اینها را برشمرد. متقابلا منتقدین دیدگاه فوق هم کسانی بودند که میگفتند از نظر اقتصادی چنین کاری عملی نیست. باید منتظر انقلاب جهانی بود. آنچه در این میان نمایندگی نمیشود لنینیسم است.»[44]

او وقتی که می‌گوید «آنچه در این میان نمایندگی نمیشود لنینیسم است.» أولا می‌خواهد درون ضد لنینی خود را بپوشاند و دوما به خواننده القا می‌کند که گویا لنین مخالف ساختمان سوسیالیسم در یک کشور

42- لنین - درباره اخلال در وحدت - مجموعه آثار - جلد ۲۰ - صفحه ۳۴۸ - نوشته در ۳۰ ماه مه ۱۹۱۴

43- منصور حکمت - زمینه های انحراف و شکست انقلاب پرولتری در شوروی - بولتن نظرات و مباحثات (ضمیمه بسوی سوسیالیسم) اسفند ۱۳٦٤

44- منصور حکمت - زمینه‌های انحراف و شکست انقلاب پرولتری در شوروی - گزیده‌ای از مباحثات یک سمینار حزبی - انتشار در بولتن نظرات و مباحثات (ضمیمه به سوی سوسیالیسم) اسفند ۱۳۶۴

بوده است. این دیگر شارلاتانیسم است. اگر لنین مخالف ساختمان سوسیالیسم در یک کشور بود اساساً انقلاب سوسیالیستی را رهبری نمیکرد.

بر مبنای قبول «امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور» لنین با نوشتن «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» پرولتاریا را آماده برای برپائی سوسیالیسم در یک کشور می‌کند. در عین حال از روند تأثیر انقلاب و یا ضد انقلاب بین‌المللی نیز عمیقا مطلع بوده و روی انقلاب روسیه حساب می‌کرد.

حال برای روشنائی بیشتر، بد نیست به طور اجمال، قدری به حوادثی که از ۱۹۱۴ به بعد روی داد اشاره کنیم. شاید مشکل برای طرفداران آقای منصور حکمت کشاده گردد:

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از سرزمین روسیه جز میلیون‌ها کشته، هزاران شهر و روستای ویران شده و میلیون‌ها مردمان فقر زده و گرسنه چیزی بر جای نگذاشت. رشته‌های گوناگون صنایع و کشاورزی روسیه عمدتا تخریب شده بود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بورژوازی جدید جنگ طلب را سرنگون کرد و پرولتاریا به قدرت سیاسی دست یافت. اولین اقدامات دولت پرولتری تلاش جهت برقراری صلح و رفع ستم از ملیت‌های موجود در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای جهان بود. این سیاست توجه و پشتیبانی پرولتاریا و زحمتکشان کلیه ملل جهان را به خود جلب نمود.

اتحاد شوروی هنوز گرد جنگ جهانی را از خود نزدوده بود که نیروهای مرتجع داخلی در هماهنگی کامل با دولت‌های امپریالیستی، تهاجم همه جانبه و وسیع خود را آغاز کردند. آن‌ها از پرولتاریای مسلح شوروی شکست خوردند ولی سرزمین سوخته و ویران شده‌تری برجای گذاشتند که تصورش قلب هر انسان آزاده‌ای را بدرد می‌آورد.

حال پرولتاریا در قدرت سیاسی است و بورژوازی سرنگون شده و در صدد تهاجم است. در آن شرایط بورژوازی سرنگون شده به لحاظ عینی و ذهنی خواهان شکست کلیه اقدامات دیکتاتوری پرولتاریا منجمله صنعتی شده بود ولی منصور حکمت نعل وارونه می‌زند.

لنین تعریف بسیار ساده‌ای از سوسیالیسم ارائه داده است. او می‌گوید: «کمونیسم قدرت شوراهاست به علاوه تجهیز تمام کشور با شبکه برق رسانی»[45]

یعنی تحت هدایت قدرت شوراها، با ایجاد شبکه برق رسانی در کل کشور، صنایع مدرن در کشور سوسیالیستی ایجاد می‌شود و تکامل می‌یابد. این سیاست لنین با خواست بورژوازی سرنگون شده در تقابل و تضاد آشتی ناپذیر قرار داشت. و همچنین نشان می‌دهد که لنین به ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی باور دارد.

منصور حکمت ادعا می‌کند که لنین برای اقتصاد سوسیالیستی برنامه نداشت: این ادعا کاملا پوچ و بی اساس است. لنین پیش از انقلاب اکتبر یعنی در آوریل همان سال تزهای آوریل را ارائه کرد که اولین برنامه جهت برداشتن اولین گام‌ها در ساختمان سوسیالیسم بود. بندهای اقتصادی این برنامه را ما به طور موجز می‌آوریم.[46]

45- لنین- مجموعه آثار - برلن 1982 - جلد ۳۱ -صفحه 414

46- خواننده می‌تواند کل تزهای آوریل را در منتخب آثار لنین به زبان فارسی - جلد دوم - قسمت اول - راجع به وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر، مطالعه نماید.:

- خود ویژگی لحظه فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود...به دومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه به دست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانان بیفتد.
- ضبط کلیه زمین های مالکین.
- در آمیختن فوری کلیه بانکهای کشور به صورت یک بانک ملی واحد و برقراری نظارت بر آن از طذرف شوراهای نمایندگان کارگران.
- وظیفه مستقیم امروز ما ,,معمول داشتن'' سوسیالیسم نیست بلکه اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است.

لنین در,, قطعنامه درباره مسأله ارضی '' از «بی مرز کردن اراضی» نیز صحبت می‌کند. یعنی اراضی متعلق به کل جامعه است. این با برنامه بورژوازی در مورد زمین تضاد آنتاگونیستی دارد.

لنین در مقاله وظائف پرولتاریا در انقلاب ما نیز همه جانبه این وظائف را در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی توضیح می‌دهد

پس از به قدرت رسیدن طبقه کارگر در روسیه، اشتراکی کردن اراضی کشاورزی و تمرکز صنایع شهر در دست دولت شوراها، آغاز گردید. در سال ۱۹۲۱ جامعه شوروی با کمبود غله روبرو شد. لنین کشف کرد که باید به اقتصاد جنگی که در آن مازاد دهقانان را اخذ می‌کردند خاتمه داد و به سیاست نوین اقتصادی یعنی (نپ) وارد شد. لذا بر مبنای طرح ,,نپ'' کشاورزان فقیر و میانه حال می‌توانستند زمین‌های خود را داشته باشند و کشت کنند و از مازاد تولید خود بهره‌مند شوند. و اجازه داده می‌شد که صنایع کوچک خصوصی دایر گردد. در واقع به طور تاکتیکی برای رشد اقتصاد کشور شیوه کنترل شده سرمایه‌داری را در بخش‌هائی از اقتصاد احیا کردند.

لنین در مورد سیاست اقتصادی نپ چنین می‌گوید: «این سیاست، سیاست نوین اقتصادی نامیده می شود، زیرا چرخشی به عقب انجام می‌دهد. ما اکنون به عقب برمی‌گردیم تا همزمان برای پیشروی در موقعیت مساعدی قرار بگیریم. ما این کار را برای این انجام می‌دهیم که قدری عقب برویم تا برای یک جهش بزرگ‌تر دورخیز کنیم...».[47]

نتیجه این طرح رشد صنعتی و کشاورزی بود. در عین حال نقل قول می‌رساند که لنین به امکان ساختمان سوسیالیسم در جهش بعدی در کشور شوراها باور د ارد.

لنین در سال ۱۹۲۲ در مورد برق رسانی می‌نویسد: « مهندسین ما می‌گویند، که این امر ده سال طول می‌کشد. پایان برق رسانی اولین دوران مهم در راه سازمان کمونیستی زندگی اقتصادی جامعه خواهد بود.»[48] لنین از این روشن‌تر نمیتوانست بگوید که به امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور اعتقاد دارد.

متأسفانه او در جوانی با زندگی وداع کرد و نتوانست شاهد تحقق آرزوهایش باشد.

بحث امکان ,,ساختمان سوسیالیسم در یک کشور'' بعد از مرگ لنین نیز تا سال ۱۹۲۷ با شدت در حزب بلشویک جریان داشت. در طول این سال‌ها با رشد فکری پرولتاریای شوروی و آشکار شدن

47- همان جا، صفحه 423

48 - لنین - مصاحبه با خبرنگاران لینکلن ایر - مجموعه آثار - جلد ۴۳ - ضمیمه‌های ۱۹۲۳-۱۹۱

ماهیت تزهای تسلیم طلبانه تروتسکی، او هر روز ایزوله‌تر و تنهاتر می‌شد. حتی روشنفکران که پایه اجتماعی او بودند، در ابعاد وسیعی ترکش‌اش کردند.

برنامه ۵ ساله صنعتی شدن شوروی با همت و ارادهء آهنین حزب بلشویک به رهبری استالین در سال ۱۹۲۷ آغاز شد. در آخر اولین برنامه پنج ساله، تولید برق اتحاد شوروی سه بار بیشتر از آن مقداری بود که لنین بیان نموده بود. در برنامه‌های پنج ساله بعدی، تا سال ۱۹۳۹ اتحاد شوروی از یک کشور فقر زده، ویران، بی سواد و قرون وسطائی به کشوری عظیم و صنعتی سوسیالیستی تبدیل شد که در رأس آن حزب بلشویک و استالین قرار گرفته بود. با اعمال سیاستی پرولتری و پشتیبانی ده‌ها میلیون از زحمتکشان شوروی و جهان، پیروزی بر بورژوازی به ویژه بورژوازی فاشیست بین‌المللی امکان پذیر گردید. در واقع ساختمان سوسیالیسم در کشور شوراها تا سال ۱۹۵۳ با موفقیت به پیش می‌رفت. نفرت بورژوازی روسیه و بورژوازی بین‌المللی از استالین نیز در همین نکته نهفته است.

حال ادعای منصور حکمت که می‌گوید صنعتی شدن اتحاد شوروی خواست بورژوازی بود و بورژوازی پشت‌اش قرار گرفت، را باید با واقعییات آن زمان بیازمائیم.

آیا بورژوازی با این صنعتی شدن موافق بود و پشت آن قرار گرفت؟

در دوره لنین و استالین، بورژوازی در اشکال و امکانات مختلف علیه صنعتی شدن توطئه می‌کرد، کار شکنی می‌کرد و در صنایع موجود اخلال به وجود می‌آورد

ما در اینجا فقط دو نمونه از هزاران خرابکاری بورژوازی در روند صنعتی شدن اتحاد شوروی را می‌آوریم:

۱- باشانوف عامل بورژوازی اوکرائینی می‌نویسد: «بلشویک‌ها شهر را در سال 1919 غصب کرده، وحشت و ترور را دامن زدند. اگر من تحقیر خود را با فریاد به صورتشان می‌کوبیدم، 10 گلوله در بدنم جای می‌گرفت. من تصمیم دیگری گرفتم. برای نجات برگزیدگان شهرم، پشت ماسک ایدئولوژیِ کمونیستی سُریدم».[49] «از 1920 مبارزه آشکار علیه شلاق چند شاخه بلشویکی پایان یافت. مبارزه از بیرون علیه آن دیگر غیر ممکن بود. می‌بایست از درون زیر بنای آن را تخریب کرد. از حالا مهم این بود که بتوان اسب ترویا را به قلعهء کمونیستی وارد کرد. تمام فرزندان دیکتاتور هر چه بیش‌تر در تنها هسته دفتر سیاسی اجتماع کرده بودند. کودتا فقط می‌توانست از آنجا آغاز شود».[50]

او بعد از شناخته شدن پا به فرار گذاشت ولی بسیاری از روشنفکران بورژوازی معیارهائی همانند این اوکرائینی داشتند.

۲- نقل قولی از لیتل‌پیج[51]: «در یکی از روزهای سال 1928 به محل ژنراتور معدن کوشکار [Koschkar]رفتم. در هنگام عبور از کنار یک موتور دیزل بزرگ، دستم را در ظرف اصلی آن فرو کردم. احساس کردم که دستم در لخته‌های روغن فرو رفته است. ماشین را لحظه‌ای

---

49 -لودو ماتنس - سیمای دیگری از استالین - ترجمه غلامرضا پرتوی - کتاب چاپی - صفحه ۱۹۵ / کتاب online http://www.ketabkhaneh.net/images/sosi%20bucher/partovi/stalin418-ohne%20bilder.pdf صفحه ۱۹۵

50- همانجا - کتاب چاپی - صفحه ۱۹۶ / کتاب online - صفحه ۱۹۶

51- مهندس آمریکائی است که اتحاد شوروی او را استخدام کرده بود.
همانجا - کتاب چاپی - صفحه ۲۱۸ / کتاب online - صفحه ۲۱۸

نگهداشتم. ما حدود یک لیتر شن کواتز، که فقط می‌توانست عمداً در آن ریخته شده باشد، از آن خارج کردیم. در موارد بسیاری ما در تأسیسات جدید کارخانه کوشکار، شن در ماشین‌ها یافتیم، به طوری که تنظیم کننده تعداد چرخش‌ها قفل شده بودند و فقط هنگامی که سرپوش را با تمام قدرت بلند می‌کردیم، می‌توانست باز شود.»

نمونه‌های دیگر خرابکاری صنعتی در اتحاد شوروی را خودتان می‌توانید در آدرس‌های زیر مطالعه کنید

خرابکاری بورژوازی در صنایع اورال[52] - خرابکاری بورژوازی در صنایع قزاقستان[53] - پیاتاکوف در برلین[54]

این نمونه‌ها همانند هزاران نمونه دیگر از نفرت بورژوازی از کمونیسم و استالین و خرابکاری آن در امر صنعتی شدن حکایت دارد.

از قرار معلوم، این بورژوازی نبود که پشت صنعتی شدن قرار گرفت. بورژوازی روسیه همانند بورژوازی بین‌المللی در تقابل با صنعتی شدن اتحاد شوروی قرار داشت ولی این منصور حکمت بود که در خدمت جعل تاریخ طبقه کارگر اتحاد شوروی، پشت تروتسکی و بورژوازی روسیه و بورژوازی بین‌المللی قرار گرفته بود.

وارونه جلوه دادن و جعل حقایق ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی توسط منصور حکمت توانست عده‌ای از کادرهای روشنفکر حزب کمونیست ایران را قانع کند تا جائی که عکس تروتسکی و آثار او را تا سالیان سال در سایت حزب کمونیست ایران گنجاندند ولی این مواضع تروتسکیستی، عده دیگری از کادرهای حزب کمونیست ایران را به خشم آورد.

این مواضع وارونه، باعث ایجاد دومین بحران بزرگ در حزب کمونیست ایران گردید.

بحران سوم:

بحران سوم در واقع ادامه بحران اول است که توسط بحران دوم که در نتیجه پامال کردن تمام دستاوردهای ساختان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین تا سال ۱۹۵۳ و کشور سوسیالیستی چین تحت رهبری مائوتسه دون، به وجود آمده بود، تشدید و تعمیق می‌شود.

تا این زمان حزب کمونیست به رهبری منصور حکمت در پی مبارزه برای جمهوری دمکراتیک انقلابی است. یعنی یک کاریکاتور بی قواره از انقلاب دمکراتیک در روسیه نیمه سرواژ - نیمه امپریالیستی و جمهوری دمکراتیک خلق در چین نیمه فئودال - نیمه مستعمره. این درک غیر علمی و غیر واقعی از ساختار اقتصادی - سیاسی - طبقاتی ایران و بر مبنای آن هدف گرفتن چیزی غیر ممکن (جمهوری دمکراتیک انقلابی بجای بنای ساختار سوسیالیستی) بحران عمیقی را در کلیه سازمان‌های چپ ایران منجمله و به ویژه حزب کمونیست ایران به وجود آورد. حزب کمونیست با اخذ نظر تروتسکی مبنی بر عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور که علیه نظر لنین از سال ۱۹۰۳

52- همانجا - کتاب چاپی - صفحه ۲۱۹ / کتاب online - صفحه ۲۱۹
53- همانجا - کتاب چاپی - صفحه ۲۲۳ / کتاب online - صفحه ۲۲۳
54- همانجا - کتاب چاپی - صفحه ۲۲۵ / کتاب online - صفحه ۲۲۵

تدوین شده بود، اجتناب ناپذیر به عدم ساختمان سوسیالیسم در ایران کشیده شد. و این درک وهم آلود تروتسکیستی که با جملات پر زرق و برق سوسیالیستی تزئین می‌گردید، عمیقترین بحران را به وجود آورد. در این نقطه تاریخی از حزب کمونیست است که منصور حکمت می‌گوید:

«حزب را کسالت همگانی، روحیه کارمندی، [فرا گرفته است] همه فهمیده‌اند که می‌شود کار را عقب انداخت و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد، مشغله‌های غیر سیاسی افراد بالا گرفته... مثل مشغله‌های خانوادگی و شغلی...، خیلی از رفقا امروز را به فردا می‌رسانند و فردا را به پس فردا، همین که توی یک کمیته است برایش کافی است. کسانی را شاهدیم که اگر بخواهی کارش را به طور واقعی و مادی حساب بکنیم در ماه ۴۵ دقیقه است، جا خوش می‌کنند. کارها سپرده می‌شود و جوابش حتا گرفته نمی‌شود...این مسائل ناشی از یک واقعیت سیاسی است. به نظر ما این است که حزب چندیست که افق سیاسی و مبارزاتی خودش را از دست داده است... به نظر می‌آید ما حرفی دیگر برای به کرسی نشاندن نداریم. اگر در دوره فشرده و کوتاهی این معضلات به عکس خودش تبدیل نشود... کار به جائی می‌رسد که حزب کمونیست دوره تخریب خودش را شروع می‌کند.... اعضای کمیته مرکز یا در یک دوره کوتاه کار شبانه روزی فشرده، با افق و متعهدانه‌ای را انجام می‌دهند یا راستاش همه‌مان باید فکر... نجات باشیم» (حکمت - تصمیمات اخیر دفتر سیاسی6/6/ 1986)

تاریخ نشان داد؛ تا زمانی که منصور حکمت در رأس حزب کمونیست ایران بود، وضعیت اسفبار آن، روز به روز تعمیق می‌گشت.

مارکسیسم می‌گوید ظهور این پدیده‌های ناسالم ناشی از وجود لیبرالیسم تشکیلاتی است که تظاهرات کنکرت‌اش، بیان عملکرد کنکرت ایدئولوژی و سیاست خرده بودرژوازی در زمینه تشکیلات است. ریشه کن کردن این پدیده خطرناک فقط با مسلط شدن اعضای حزب به تئوری‌های مارکسیستی، سعی در بالا بردن درک مجموعه حزب از اوضاع جهانی و ملی، عمیق نمودن درک کادرها و اعضا از وظائف تاریخی حزب و دامن زدن به انتقاد و انتقاد از خود خلاق، امکان می‌یابد. لذا به ویژه در چنین شرایطی، دموکراسی حزبی باید تا حد امکان بسط و گسترش یابد. باید نظرات مختلف در یک اتمسفر سالم، خلاقانه در مقابل هم قرار گیرند و نارسائی‌ها و ناخالصی‌ها در جریان انتقاد توده‌ای مورد طرد قرار گیرد. به بیان دیگر بسط کامل دموکراسی در حزب ضرورت درجه اول پیدا می‌کند.

ولی منصور حکمت در مورد دموکراسی درک بورژوا منشانه‌ای دارد که جالب است: «دمکراسی تعریفی نیست برای داشتن انسانهای آزاد و مختاری که با هم حرف میزنند و رأی آنها سر جای خودش قبول است و بموقعش باید در یک صف بایستند و بجنگند. دمکراسی تعریف شرایطی است که در آن اکثریت حرف خودش را اِعمال میکند. و هر چقدر هم شما حزب کمونیست را دمکراتیک تعریف کنید اکثریت دمکراتیکی بوجود میآید که در دهان اقلیت را میبندد دیگر. پس آن چیزی که شما میخواهید حقوق فرد و حقوق اقلیت در حزب است، که این بنظر من امری مربوط به دمکراسی نیست. یک حکومت دمکراتیک، یک سازمان دمکراتیک با رأی اکثریت تصمیم میگیرد یک تعدادی را بخاطر حرفی که زدند مي‌ندازد بیرون دیگر.»[55]

ناشی از چنین درکی از دموکراسی درون حزبی است که می‌گوید: «من هنوز معتقدم حزب کمونیست انقلابی عصر ما حزب سانترالیستی است. من راستش زیاد ایده‌های دمکراسی را در رابطه با حزبی که

55- منصور حکمت - بحث و اظهار نظر در پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران- ۱۳۶۵/۵/۲۷

در این شرایط مبارزه میکند هموزن انضباط و سانترالیسم نمیدانم.»[56] آیا مرکزیت دموکراتیک این را می‌گوید؟ یا درک سخیف منصور حکمت از آن چنین است؟

جهت جواب به این سؤوالات، توضیح منسجم مرکزیت دموکراتیک به عنوان تنها ساختار انقلابی تشکیلات کمونیستی، ضروریست:

مرکزیت یک تشکیلات کمونیستی وقتی می‌تواند سیاست درستی را نسبت به طبقات و اقشار گوناگون در پیش گیرد و به عنوان مرکزیت پرولتری عمل نماید، که بداند طبقات و اقشار موجود در جامعه چه می‌گویند، چه می‌خواهند و چه سیاستی را در جامعه اعمال می‌کنند. این دانش فقط و فقط می‌تواند توسط اعضای یک سازمان کمونیستی به کادریها و از طریق کادرها به مرکز تشکیلات منتقل شود. روشن است که این اطلاعات مثل یک مواد خام منتقل نخواهد شد. بلکه اعضای حزب این اطلاعات را تحلیل می‌کنند و در مورد آن نظر دارند. و وقتی این اطلاعات و نظر اعضا به کادرهای تشکیلات کمونیستی منتقل می‌شود، آن‌ها نیز تحلیل خود را از این مجموعه دارند. در نتیجه یک حزب راستین پرولتری باید آزادی کامل برای ارائه این نظرات به ارگان بالاتر را تضمین کند، در غیر این صورت، مرکزیت تشکیلات از اطلاعات و نظرات کامل اعضا و کادرها محروم خواهد ماند و سیاستی را که اتخاذ خواهد کرد، متافیزیکی، نادرست و شکننده خواهد بود. لذا دموکراسی کامل در یک حزب سیاسی پرولتری اجتناب ناپذیر است.

از جانب دیگر وقتی اطلاعات و تحلیل‌های (نظرات) اعضا و کادرها به مرکزیت تشکیلات رسید، این مرکزیت بر مبنای تئوری‌ها و معیارهای مارکسیستی، تجارب تاریخی پرولتاریای جهان، سبک و شیوه کار کمونیستی، آن‌ها را بررسی کرده، کاه را از گندم جدا می‌کند، سیاست و تاکتیکی را در جامعه اتخاذ می‌نماید که با واقعیات طبقات مختلف جامعه در خدمت پیش برد انقلاب انطباق زیادی دارد. در این نقطه رهنمودهای مرکزیت برای هر عضو تشکیلات لازم الاجر است. در حالی که این عضو می‌تواند در هر لحظه‌ای رهنمودهای مرکز را مورد انتقاد قرار دهد و نظر خودش را در وسعت تشکیلات تبلیغ نماید، ولی نمی‌تواند از اجرای آن سرپیچی کند. لذا برای پیش برد امر انقلاب وجود چنین مرکزیتی ضرورت کامل دارد. به طوری که ملاحظه می‌شود مرکزیت دموکراتیک یک واحد جدا ناپذیر است یک واحد دیالکتیکی است. در یک سازمان مارکسیستی نمی‌توان مرکزیت داشت ولی دموکراسی نداشت. این دیگر سازمان مارکسیستی نیست. نمیتوان دمکراسی داشت ولی مرکزیت نداشت . این یک سازمان و گروه آنارشیستی است نه یک سازمان پرولتری. ولی در شرایط متفاوت هر جانب این واحد دیالکتیکی می‌تواند عمده و یا غیر عمده گردد. در لحظه‌ای دموکراسی جنبه غالب دارد و در شرایط دیگر مرکزیت جنبه غالب پیدا می‌کند ولی در هر لحظه‌ای کل این واحد دیالکتیکی باید ساختار احزاب کمونیست باشد و دائما نوسازی گردد.

در مقابل ساختار تشکیلاتی مرکزیت دموکراتیک، ساختار تشکیلاتی سانترالیستی قرار دارد. در چنین تشکیلاتی فرمانبرداری بدون قید و شرط اعضا، درجه اول اهمیت قرار دارد. تمام سازمان‌های سرمایه داری (چه اقتصادی و چه سیاسی)، سازمانهای نظامی کشورهای سرمایه‌داری و دولت های فاشیستی بر این پایه استوارند: سنتریسم.

منصور حکمت چاره دردی را که خود موجد آن است در اطاعت محض اعضا از مرکزیت می‌داند. لذا سازمان سنتریستی را به میان می‌کشد.

56- منصور حکمت - بحث و اظهار نظر در پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران- ۱۳۶۵/۵/۲۷

در بطن ایدهء تشکیلات سانترالیستی، آنارشیسم و فراکسیونیسم نهفته است. این آقائی که برای سازمان سنتریستی می‌کوشد، در عین حال چنین نیز می‌اندیشد: «بنظر من ما باید بگوییم حزب کمونیست ایران حزب منضبط است، حزبی دارای اهداف واحد و حزبی است که آگاهانه و داوطلبانه حول اهداف مشترکی تشکیل شده بنابراین روابط درونیش روابط خاصی است که به آن میگویند سانترالیسم دمکراتیک، اگر آن منظور ما است. »[57] تا اینجا درست است. حزبی که چنین باشد حتما بر مبنای مرکزیت دموکراتیک شکل گرفته است. ولی طبق گفته‌های همین جناب، حزب کمونیست چنین حزبی نبود. حال ببینیم که حکمت مرکزیت دموکراتیک را چگونه می‌فهمد: «و آن سانترالیسم دمکراتیک بنظر من ملاک‌هایش دیگر الزاماً نمیتواند تبعیت این از آن یا تبعیت آن از این باشد. باید از پدیده رهبری سیاسی حرکت کرد (در توصیفش مثلاً) که ما بالأخره با رهبرهای عملی در سطح جنبش کارگری روبرو هستیم که هیچ اساسنامه‌ای نمیتواند طرف را مجبور بکند کاری بکند که درست نمیداند»[58]. و یا « آدم میتواند عضو حزب باشد و به این معنی خیلی از دستوراتش بنظر من تبعیت نکند .فلان کمیته میتواند فلان نظر حزب را نپذیرد .اگر رهبر واقعی جنبش کارگری است که آن نظرات در کتش نمیرود.»[59] (تکیه از ما) ما در پیش گفته بودیم که آدم‌های سنتریست در عین حال آنارشیست هم هستند.

,,عالیست. افتخار آفرین است.'' البته بورژوازی در قدرت این را به منصور حکمت می‌گوید. چون مثلا در یک تظاهرات خیابانی مرکزیت حزب دستور تهاجم به نیروهای مسلح را می‌دهد، کمیته آن شهر این دستور را «درست نمیداند» و «در کتش نمی‌رود». چه می‌کند؟ «درست» می‌داند و «در کتش» می‌رود که به خانه‌اش برود. و می‌رود به خانه‌اش. آنوقت صفوف تظاهرات ضعیف و پراکنده می‌شود و بورژوازی حاکم برای آقای حکمت کف می‌زند. زیرا می‌بیند که آنارشیسم در تشکیلات او حاکم شده است.

در طول چند سال حاکمیت منصور حکمت بر حزب کمونیست و کشیدن این حزب به انحرافات متعدد؛ مرحله جمهوری دمکراتیک انقلابی، زیر سئوال بردن امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و در نتیجه ایجاد بدبینی نسبت به ساختمان سوسیالیسم در ایران و کوشش برای تبدیل حزب به یک سازمان سنتریستی و نهایتا آنارشیستی، اعتراض وسیع تودهء حزبی را به دنبال داشت که به منفرد شدن حکمت و رفقایش می‌انجامید.

بحران چهارم:

فراکسیون منصور حکمت و انشعاب

با گسترش انتقادات کادرها و اعضاء به نوع نگراش، برنامه و سبک کار او و رفقایش، تلاش او جهت جا انداختن و طبیعی جلوه دادن فراکسیون در یک حزب پرولتری کمونیستی، آغاز گردید. او در مضرات دمکراسی چنین می‌گوید «در هر کنگره‌ای رأی اکثریت را روی اپوزیسیون اعمال کردند و

57- همانجا
58- همانجا
59- همانجا

زدندش دیگر. قانون ضد فراکسیونی را به رأی اکثریت کنگره‌شان تصویب کردند و بعد هم اجرایش کردند دیگر. »[60] روی سخن حکمت، حزب بلشویک شوروی است. که ایجاد فراکسیون یعنی وجود دو گرایش سازمانیافته طبقاتی در یک حزب را اجازه نمیداد و روی مرکزیت دمکراتیک تکیه می‌کرد. و «آیا این حزب دمکراتیک است یا نه باید انعکاسی باشد از این که حقوق فرد را و حقوق فکرهای مختلف را در آن بیان میکند (اگر فراکسیون یا اصول عقیدتی مختلفی هست).»[61]

حکمت با این تبلیغات، فراکسیون خود را گام به گام پی می‌ریخت. به ویژه این که هر روز معضلات ایدئولوژیک، سیاسی تشکیلاتی حزب نیز گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شد و او با سیاست‌ها و تاکتیک‌های مخراش آن را عمیق‌تر می‌نمود. او بعد از اقرار به ضعفهای اساسی حزب که در فوق بیان گردید، و عدم توانائی رهبری در حل معضلات، چنین می‌گوید: «علی‌رغم تلاش‌هائی که بنابراین شده، گاه و بی گاه، به طرق مختلف، برای حل این مسأله... من فکر می‌کنم سیر قهقرائی فعالیت مرکزی ما همچنان ادامه دارد... این آخرین باریست که من به عنوان یک عضو کمیته مرکزی و مسئولیت جمعی راجع با آن صحبت می‌کنم...

وقتی از مجموع مشکلات رهبری حرف می‌زنم، منظورم دفتر سیاسی فقط نیست... دفتر سیاسی آن ارگانیست که به اصطلاح این مشکل می‌تواند خودش را تویش نشان بدهد... ارگانیست که امکانات حل مسأله را دارد... ولی منشأ مسأله نیست... وقتی می‌گویم مسائل و معضلات رهبری هست، راجع به معضلات شش هفت نفر حرف نمی‌زنم .راجع به یک وضعیت در سطح کادرهای مرکزی و رفقائی حرف می‌زنم که می‌چرخانند. بروزات از این مسأله خیلی روشن است. کار تئوریک نیست، به عنوانی تلاش جمعی وجود ندارد،... حساسیت رهبری به همان معنای وسیعی که گفتم و به معنی اخص‌اش در دفتر سیاسی به مسائل جاری سیاسی و طبقاتی خیلی کم است. و تقریبا هیچ مکانیسمی برای برخورد تحلیل تصمیم گیری صحیح به موقع در قبال این مسائل در کار نیست. روحیه، راندمان، بازده انرژی جهت درجه دخیل شدن کادرهای مرکزی در امور مختلف حزب به طور جدی افت کرده است.»[62] در واقع حزبی با این معضلات، دیگر حزب کمونیست نیست. حزبی است منفعل، که وظیفه اساسی‌اش تختئه کل جنبش کمونیستی در نزد طبقه کارگر و توده‌های مردم است. ولی ما می‌دانیم که حزب کمونیست ایران هیچگاه بدین درجه از افت ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی نرسید. در اثر اعمال تخریبی منصور حکمت و شرکاء کوچک شد، بسیاری از یارانش از دورش پراکنده شدند ولی همچنان یک سازمان کمونیستی فعال در کل جنبش کمونیستی ایران باقی ماند. منصور حکمت با این مسائل چیز دیگری را می‌خواهد عملی کند.

او در این نشست حزبی علل اساسی معضلات بیان شده را در؛ انقلابیگری خرده بورژوازی، محیط خارج از کشوری و تغییر در موقعیت عینی خود حزب، ارزیابی می‌کند. با معیارهای کمونیستی، اصلاح این معضلات و شرایط عینی با دامن زدن به مبارزه طبقاتی درون حزبی، انتقاد و انتقاد از خود و تشویق حزب به مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی، امکان پذیر می‌گردد. ولی در همان پلنوم هشتم، تصمیم گرفته می‌شود که برای مقابله با مشکلات، تشکیلاتی به نام «تشکیلات مرکزی» زیر نظر کمیته مرکزی به وجود آورند و با زور اساسنامه و پیچاندن اعضای این «تشکیلات مرکزی» در بندهای

60- همانجا
61- همانجا
62- منصور حکمت - پلنوم هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - 28.1.1987

تشکیلاتی بر ضعف‌ها غلبه کنند. در واقع حزب را سنتریستی‌تر کنند. روشن است که چنین سبک کاری نه تنها به حل معضلات یاری نمیرساند بلکه بر بحران‌های موجود می‌افزود.

این وضعیت ناشی از برآیند نیروهای طبقاتی در جهان، ایران و کردستان به وجود آمده بود. یکی از این نیروها، اخلال طبقاتی خرده بورژوازی به ظاهر چپ رادیکال ولی راست در حزب کمونیست بوده است. نماینده این عامل طبقاتی خود منصور حکمت بود. تعیین مرحله انقلاب دموکراتیک در یک کشور سرمایه‌داری، نفی دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۱۹۵۳، نفی ساختمان سوسیالیسم در چین سوسیالیستی و دستاوردهای مائوتسه‌دون، ایجاد توهم در نقش نیروهای مسلح امپریالیستی در دفاع از ,,کردستان سوسیالیستی'' خط راستی بود که در حزب کمونیست ایران اعمال می‌شد ولی در عین حال مرتب از طبقه کارگر سخن می‌گفت، علیه همه تشکیلات‌های کمونیستی ایران و جهان شمشیر می‌کشید و آنها را به عنوان تشکلات پوپولیستی و اپورتونیستی نفی می‌کرد، ساختار تشکیلاتی حزب را سنتریستی می‌کرد و دموکراسی را محدود می‌نمود و ظاهری ماوراء چپ داشت. علاوه بر آن تأثیر ناسیونالیسم کرد و فارس، طبقه کارگر و بورژوازی کرد و فارس و تغییرات جهانی نیز باعث به وجود آمدن گرایشات روشن طبقاتی گردیده بود.

خط منصور حکمت که حال دیگر خود را نماینده خط کمونیسم کارگری می‌نامید با فرار به جلو یعنی با ظاهری چپ و رادیکال و حمله به گرایشات دیگر خود را برای ایجاد یک فراکسیون، بعد انشعاب و سپس فرار به خارج از کشور آماده می‌کرد. او خطوط سیاسی در حزب کمونیست ایران را چنین دسته بندی نمود:

«خط راست»: خط ناسیونالیسم تنگ نظرانه کردی که واقعا به طور سنتی در ملت کرد و کومله حضور داشته و یکی از بندهای گران بر دست و پای ملت کرد و حزب کمونیست ایران بوده و هست.

خطی که حکمت آن را «سنتریستی» می‌نامد: این خط نه لفاظی‌ها و جدائی طلبی‌های حکمت را می‌پذیرفت و نه در مقابل ناسیونالیسم موجود کوتاه می‌آمد.

و خط «کمونیسم کارگری» حکمت.

در واقع در حزب کمونیست دو خط راست یکی راست از چپ (خط منصور حکمت) و یکی راست از راست (ناسیونالیسم کرد) در مبارزه بود. اولی در مبارزه خواهان طرد خطی مشی و افراد راست از راست بود: «ما به این معتقدیم که حزب کمونیست ایران باید از نظر تشکیلاتی در اختیار گرایش کمونیستی کارگری در حزب قرار بگیرد و گرایشات دیگر از این حزب و قبل از هر چیز از مقام‌های مسئول در این حزب کنار گذاشته شوند. اما روش رسیدن به این هدف را روشی سیاسی تعریف کردیم زیرا این تحول در حزب کمونیست نمیتواند تحولـی از بالا و فرمایشی باشد.»[63]

البته واژه‌های«نمیتواند تحولی از بالا و فرمایشی باشد» گول‌زنک است. زیرا موضع «کرایشات دیگر... در این حزب کنار گذاشته شوند» غیر از مبارزه ایدئولوژیک با جریان راست (که اگر یک گرایش کمونیستی این مبارزه را جلو ببرد محقانه است)، تصفیه آدم‌ها را نیز مورد نظر دارد. بیرون کردن آدم‌ها مورد نظر است. آن هم نه آدم‌های یک گرایش بلکه همه آدم‌های گرایشات دیگر.

63- منصور حکمت - سخنرانی پیش از دستور در توضیح بیانیه ارائه شده به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب ۲۸/۸/۱۳۶۸

حال ما پروسه خط انحلال طلبی حکمت را دنبال می‌کنیم: او می‌گوید: «بدنبال کنگره سوم ما رسما اعلام کردیم که مباحثات خود را از چهارچوب خط رسمی بیرون میکشیم و بعنوان یک گرایش حرف میزنیم»[64]. به بیان دیگر خود را از دیگران مجزا می‌کنند. به این جهت به عنوان شروع تعرض، برای خود «سمینار اول کمونیسم کارگری» را در سطح کل حزب تشکیل می‌دهند. ولی خط منصور حکمت به علت بحرانیت درونش نمیتواند گرایش نزدیک به خود را جذب کند بلکه این گرایش از او دور می‌گردد. او می‌نویسد: «سانتر چیزی جز سیاهی لشگر برای حمله راست به کل بنیادها و مبانی حزب کمونیست ایران نبود .»[65]

بعد برای تصفیه گرایشات دیگر و طبعا طرفداران این گرایشات و قبصه کردن کامل قدرت حزبی، خط و نشان انشعاب می‌کشند و مدت تعیین می‌کنند:

«مدت زمانی که ما برای این انتخاب و این تحول در درون حزب گذاشته‌ایم حداکثر تا کنگره چهارم حزب کمونیست ایران است. در این کنگره برنامه کمونیسم کارگری ایران باید تصویب بشود، یک حزب یکپارچه بوجود بیاید که رهبری و کادرهایش صلاحیت سیاسی خود را در مبارزه از موضع سوسیالیسم کارگری در صحنه اجتماعی کسب کرده باشند، حزبی که بر موازین فعالیت سوسیالیسم کارگری متکی باشد و یکبار برای همیشه تکلیف خود را با تاریخ سوسیالیسم و رادیکالیسم روشنفکر ناراضی ایرانی روشن کند. اگر در کنگره چهارم این تحول در تمام ابعاد فکری، سیاسی و تشکیلاتی آن رخ ندهد و رسمیت پیدا نکند، آنوقت بدون تردید سنت تاکنونی حزب ما به دو ترند و دو حزب متفاوت تجزیه خواهد شد... اگر کنگره چهارم کنگره چنین تحولی نباشد راه ما جدا می‌شود. »[66]

یک ماه بعد یعنی در ۱۳۶۸/۹/۲۶ حکمت و جناح‌اش (کانون سه نفره) قادر می‌شوند، جریانی را که ناسیونالیسم کردی در حزب کمونیست می‌نامیدند، از حزب طرد کنند و بلافاصله مبارزه وسیعی را علیه جریانی که سنتر یا « چپ رادیکال بی افقی که هم اکنون نیز مقدرات این حزب را در صحنه عمل تعیین میکند.»[67]مینامد، دامن می‌زند. در این جریان تعداد وسیعی از اعضا و کادرهای حزب کمونیست ایران به جناح منصور حکمت می‌پیوندند. ولی او نقشه دیگری در سر دارد. پیشنهاد قبول رهبری در حزب را به نوعی رد می‌کند و می‌گوید: «ممکن است بما بگویند که "دیگر چه میخواهید؟ قریب پانصد نفر در کردستان به جانبداری از رهبری شما طومار امضاء کرده‌اند. تمام حزب بحثهایتان را پذیرفته است، کمیته مرکزی خود را مدافع این خط میداند و دبیر کمیته مرکزی خودش پیشنهاد دادن رهبری حزب به شما را آورده است. تا کی اقلیت اقلیت مي‌کنید؟"... به اعتقاد من گرایش سوسیالیستی کارگری در حزب کمونیست یک گرایش بسیار کوچک و اقلیت است... بحث من بر سر کم بودن و اقلیت بودن فعالین کار بلد و طبیعی این خط در حزب کمونیست ایران است»[68].

حکمت از شرایط بغرنج مبارزه در کردستان و کل ایران به تنگ آمده است. می‌خواهد بار و بنه خود را ببندد، با انشعاب در حزب کمونیست ایران فرار را بر قرار ترجیح دهد. لذا خود را جمع و جور می‌کند، سعی می‌کند جناح خود را تقویت کند، و به طور منسجم به کشورهای اروپائی، آنجائی که سربازان سازمان ملل تربیت می‌شوند تا از کشور سوسیالیستی کردستان محافظت کنند، پرتاب شوند،:

64- همانجا
65- همانجا.
66- همانجا.
67- نامه سرگشاده خطاب به رفقای چپ در کردستان
68- منصور حکمت - نامه به فعالین حزب درباره تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری- اول خرداد ۱۳۶۹

«در مورد مکانیسم عملی کردن این حرکت و گامهای مشخص آن تصمیم من این است: طی دو هفته آینده رسما در درون تشکیلات طی بیانیه‌ای تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری را اعلام میکند»[69] او می‌داند که ایجاد فراکسیون در یک حزب کمونیستی یعنی قبول جا دادن گرایشات سازمان یافته طبقات گوناگون در کنار هم و به رسمیت شناختن این گرایشات در حزب. لذا قسم می‌خورد که فراکسیون او چیز دیگری و از قماش دیگری‌ست.: «فراکسیونیسم در سنت چپ رادیکال به معنای گسست ازسانترالیسم و انضباط درون حزبی فهمیده شده است. در این مورد مشخص لااقل، تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری روندی عکس این را مد نظر دارد.»[70] چه استثنای جالبی در جهان کمونیسم؟؟ مد نظر دارد! آری مد نظر دارد. ولی چه کسی نمیداند که فراکسیونیسم یک گرایش طبقاتی خرده بورژوازی در درون احزاب کمونیستی است. این گرایش ارادی نیست. با مد نظر گرفتن و اراده منصور حکمت نیز به شیرینی و هلوا تبدیل نمی‌شود. منصور حکمت برای آماده سازی این سازش طبقاتی در حزب کمونیست، از ۱۳۶۷ زمینه ایدئولوژیک آن را فراهم می‌سازد. یکی از ابزارهای طبقه کارگر و جنبش کمونیستی برای تصفیه حزب از ایدئولوژی و جهان بینی طبقات غیر پرولتری، انتقاد و انتقاد از خود است. این تنها وسیله درونی احزاب کمونیست جهت پاکیزه کردن صفوف خود است. منصور حکمت می‌خواهد این را از حزب کمونیست ایران بگیرد و آن را در مقابل فراکسیون خود خلع سلاح کند: «اکنون فرصتی برای ما پیش آمده است تا به یکی دیگر از جلوه‌های عقب مانده چپ سنتی، سنت تزکیه و انتقاد از خود عرفانی خاتمه بدهیم. این روش بما و امر ما ضرر میزند. کسی که با تحقیر خود به صف ما بپیوندد، هیچگاه برای این صف کادر نمیشود. و حزبی که بر تحقیر و شکستن شخصیت افراد ساخته بشود برای وارث نهائی‌اش هم حزب نمیشود.»[71]

چند ماه بعد او فراکسیون خود را تشکیل می‌دهد: « از اینرو با این اطلاعیه فراکسیون کمونیسم کارگری در درون حزب کمونیست ایران تشکیل میشود.»[72]

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در شهریور ۱۳۶۹ (سپتامبر ۱۹۹۰) تشکیل شد، منصور حکمت، کورش مدرسی، رضا مقدم و ایرج آذرین را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد و به اتفاق اراء منصور حکمت را به عنوان سردبیر کمیته مرکزی حزب انتخاب نمود.

در چنین شرایطی که مسئول یک فراکسیون در رهبری یک حزب انتخاب می‌شود، یعنی اکثریت است، فراکسیون بی معنی می‌گردد. ولی فراکسیون حکمت، بر عکس، خود را تحکیم می‌کند، زیرا او نقشه دیگری دارد.

این نقشه را در پلنوم بیستم رو می‌کند: «این وضع حزب احساس حقانیت و شرافت و اعتباری که انسان در زندگی به آن احتیاج دارد را از انسان میگیرد... من تز محکوم کردن حزب کمونیست را نیاورده‌ام... اگر حزب کمونیست بماند، تا وقتی که کارهایی را میکند که همین امروز مشغول آنست احترامش برای من سرجایش است. من راه کوتاه‌تر و کم مشقت‌تری پیدا کرده‌ام، آن هم تشکیل یک حزب سیاسی دیگر است.»[73]

69- همانجا.
70- همانجا.
71- منصور حکمت - نامه سرگشاده خطاب به رفقای چپ در کردستان ۱۳۶۸/۹/۲۶
72- منصور حکمت - اطلاعیه تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران - ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰
73- منصور حکمت - توضیح به پلنوم بیستم پیرامون تصمیم به کناره گیری از حزب - منتشر شده در کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۶۳، مهرماه ۱۳۷۰

و در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱ اطلاعیه‌ای با امضاء ایرج آذرین، منصور حکمت، کورش مدرسی و رضا مقدم انتشار می‌یابد که در آن آمده است: «با این اطلاعیه تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران و آغاز فعالیت آن را اعلام می‌کنیم.»

و بدین ترتیب انشعاب جنبه عملی می‌یابد و منصور حکمت و حزب‌اش ۶ هزار کیلومتر از ایران دور می‌گردند تا در کشورهای اروپائی از راه کوتاه‌تر، پرولتاریای ایران را برای انقلاب سازماندهی کنند.

منصور حکمت و مسأله‌ی ملی

سازمان اتحاد مبارزان کمونیست وقتی از جانب کومله چراغ سبزی دید، برای زدودن هر مانعی و باز کردن هر امکانی جهت قبضه کردن سریع این سازمان، شروع کرد به تحویل دادن فرمول‌های مارکسیستی بدون انطباق آن با شرایط کردستان. او برای دلجوئی کومله حتی از واژه‌هایی استفاده می‌کرد که برای خودش هم نفرین شده بود. از جمله؛ واژه ,,خلق'' و ,,حق تعیین سرنوشت ملل''

لبه تیز و همه جانبهء حملات منصور حکمت به اندیشه‌ای بود که از واژه ,,خلق'' برای بیان نظرات خود استفاده می‌کرد. مثل: «جمهوری دموکراتیک خلق»، «خدمت به خلق»، «سوسیالیسم خلقی» و...

برای هر انسان اجتماعی اندیشمندی روشن است که واژه ,,خلق'' مثل تمام واژه‌های دیگر به عنوان یک پدیده زبانی - اجتماعی، تحت شرایط متفاوت معانی و مفاهیم متفاوتی می‌گیرد. مثلا مائوتسه‌دون در کشور نیمه فئودال - نیمه مستعمره چین از واژهء خلق برای نشان دادن دامنه و وسعت نیروهای انقلابی استفاده می‌کرد. در چنین جوامعی که انقلاب اجتماعی باید نظام فئودالی و مستعمراتی را درهم می‌کوبید، خلق عبارت بود از نیروهائی که در این انقلاب منافع داشتند. در جهت واژگونی نظام فئودالی و سیستم مستعمراتی، سرمایه‌داری، طبقه کارگر، بخشی از بورژوازی، خرده بورژوازی و به ویژه دهقانان فقیر و میانه‌حال آن کشور مشخص، منافع جدی داشتند و در انقلاب شرکت می‌کردند. در نتیجه واژه ,,خلق'' مجموعه این نیروها را در بر می‌گرفت. لذا به کار بردن این واژه کاملا درست و منطبق بر واقعیت بود. در یک نظام سرمایه‌داری که دهقانان صاحب زمین شده و به خرده بورژوا و بورژوا تبدیل گشته‌اند و سرمایه‌داری هر کشوری به بخشی از سرمایه داری جهانی تبدیل شده است، نیروهای انقلاب تغییر کرده‌اند. دیگر نمی‌شود با همان مفهوم از واژه خلق استفاده کرد. در اینجا مفهوم خلق، با تغییر نیروهای انقلاب تغییر می‌کند. در جوامع سرمایه‌داری، نیروی انقلاب از دیدگاه اقتصادی فقط طبقه کارگر است و به لحاظ سیاسی متحد نزدیک طبقه کارگر، دهقانان فقیر و اقشار پائین خرده بورژوازی. در اینجا نیز می‌توان از واژه ,,خلق ''استفاده کرد. ولی استفاده از این واژه، باید گستره‌ء نیروی انقلابی و پشتیبانان آن در این مرحله را برساند.

در ایران ۱۳۵۷ و بعد از آن بسیاری از نیروهای کمونیستی از جمله اتحاد مبارزان کمونیست به رهبری منصور حکمت، درک درستی از مرحله انقلاب نداشتند. اکثر مطلق نیروهای کمونیستی مرحله انقلاب ایران را سوسیالیستی نمی‌دانستند. طیف وسیع این انحرافات در شعارهائی مانند؛ جمهوری دموکراتیک انقلابی، انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب دموکراتیک خلق، تظاهر می‌یافت که نسبت به بورژوازی ایران توهم داشتند. ولی این انحرافات به این دلیل نبود که این نیروها منجمله خود جناب حکمت از واژهء خلق استفاده می‌کردند و یا نمی‌کردند. بلکه مهر طبقاتی‌ای بود که این شعارها و نیروها حمل می‌نمودند. اگر واژه خلق، وسعت نیروهای انقلاب سوسیالیستی را نشان دهد، یعنی

پرولتاریا، خرده بورژوازی فقیر شهر و روستا و سایر استثمار شوندگان را بنمایاند، واژه‌ایست درست و می‌شود آن را در این دوران نیز به کار برد.

ولی منصور حکمت اشکال را روی استفاده از واژه خلق می بیند. به هر جهت او چنین می‌نویسد:

«خطرات بینش‌های انحرافی "عموم خلقی" برای جنبش کارگری و کمونیستی...»[74]

«توهّمات عوم‌خلقی رایج در جنبش کارگری و کمونیستی کشور ما ....»[75]

«جمهوری دمکراتیک خلق... یک التقاط... است.»[76]

منصور حکمت در مقاله‌یی، راه کارگر را به تمسخر می‌گیرد که نوشته است: «غارت و چپاول ارزش اضافی و ثروت‌های بیکران خلق ما»[77]

«عشق به "خلق" در نزد اینان چنان عمیق است که حتی به قیمت دست شستن از منافع مستقل پرولتاریا "وحدت" صفوف آنرا حفظ مي‌کنند،...»[78]

چنانکه ملاحظه می‌شود، منصور حکمت هیچ سازشی با به کار بردن واژه خلق ندارد. واژه خلق برای او یک تابوست.

ولی وقتی می‌خواهد دل کومله‌ای‌ها را به دست آورد، وقتی می‌خواهد رهبری سازمانی را که در به در دنبال آدم سیاسی تئوریک می‌گردد، قبضه کند و اتفاقا مربوط به یک ملیت غیر فارس است، خلق گرا می‌شود و در بسیاری از نوشته‌هایش آن را تکرار می‌کند. ما در اینجا چندین نقل قول فقط از یک مقاله او را می‌آوریم:

«خود این انقلاب، خصلت دمکراتیک بودنش را به ما تحمیل می‌کند. مثلا با جنبش خلق کرد چگونه باید برخورد کرد؟... درباره شوراها لازم است توضیح داده شود که آنچه در برنامه حداقل منظور نظر ماست، صرفا منحصر به شوراهای کارگری طبقاتی نمی‌شود، بلکه شوراهای دمکراتیک محله‌ها، خلق‌ها و غیره نیز در حاکمیت شورایی نقش بازی می کنند... این برنامه اعلام می‌کند که ما خواهان جمهوری پارلمانی نبوده بلکه برای یک جمهوری شورائی که متکی بر ارتش خلق و تسلیح عمومی مردم می باشد، مبارزه می کنیم. منظور ما از ارتش خلق تنها خلقی شدن فرماندهان نیست. منظور، تشکیل یک ارتش دمکراتیک از توده‌های مردم مسلح می باشد.»[79] (تکیه از من)

در این نقل قول از جنبش خلق کرد صحبت می‌شود. یعنی نمی‌گوید پرولتاریای کرد و یا خرده بورژوازی فقیر کرد. می‌گوید خلق کرد یعنی همه نیروهای انقلاب باضافه بورژوازی شوینیست کرد. ارتش خلق او نیز پرولتاریا، خرده بورژوازی و بورژوازی (مردم) را دربر دارد.

می‌بینیم که برای حکمت هدف وسیله را توجیه می‌کرد. در آن لحظه هدف برای او رسیدن به کومله بود، پس می‌شد از واژه خلق هم به صورت یک وسیله استفاده کرد.

74- منصور حکمت - اسطوره بورژوازی مل و مترقی - تیرماه ۱۳۵۸
75- همانجا
76- همانجا
77- رزمندگان و راه کارگر :جدال بر سر تحقق سوسیالیسم - خلقی - بخش اول - ایرج آذرین - منصور حکمت - غلام کشاورز - اول مرداد ۱۳۵۹
78 - منصور حکمت - سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی - ۱۳۵۹/۸/۳
79- منصور حکمت - بحثی بیرامون: پیش نویس برنامه مشترک کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست - ۱۵ آذر ۱۳۶۰

منصور حکمت با همین دیدگاه به مقوله ملت و مسأله ملی برخورد می‌کرد. او همین طور طوطی‌وار نقطه نظرات لنین و استالین را در مورد مسأله ملی کُرد، تکرار می‌کرد. او می‌خواست به کومله‌ای‌ها نشان دهد که طرفدار حق ملت کرد است:

«مادام که ملت کرد وجود دارد و به ستم ملی پایان داده نشده است، مبارزه دمکراتیک برای کسب حق تعیین سرنوشت در اشکال مختلف ادامه خواهد داشت... طبقه کارگر ایران هیچ نفعی در ستمگری ملی ندارد و مستقل از ترکیب نیروهای سیاسی در کردستان بدون قید و شرط از حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خویش دفاع می‌کند... دفاع بدون قید و شرط از حق تعیین سرنوشت یعنی محدود نکردن آزادی ملت کرد در تعیین شکل حاکمیت در کردستان و این بی تردید حق جدایی و تشکیل یک دولت مستقل را، در صورتیکه ملت کرد چنین اراده کند در بر میگیرد. ما باید توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش را با ضرورت دفاع بدون قید و شرط از حق تعیین سرنوشت آموزش دهیم»[80].

و یا «این ملت حق دارد کشور خودش را داشته باشد... موضع مشخص ما در مورد کردستان نه فقط مسأله حق تعیین سرنوشت، بلکه مسأله ساختمان اقتصاد و سیاستی در کردستان است که به نفع پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریاست.» (منصور حکمت - سمینار شمال، مبحث جایگاه کومه‌له در حزب کمونیست ۱۳۶۲)

در عین حال در آن زمان او بر خلاف بعضی از روشنفکران که معتقد بودند که حق ملل در سرنوشت خویش یک موضع بورژوا دموکراتیک است، با تمام نفرتی که به استالین داشت مجبور شد نظر او را بپذیرد. او چنین نوشته است:

«عصر ما این را نشان داد که بیش از پیش رهایی ملل تحت ستم از ستم ملی که امروز به ابزاری در خدمت سلطه امپریالیستی بر جوامع مختلف تبدیل شده، مبارزه بر علیه ستم ملی، رهایی از ستم ملی به امر طبقه کارگر و به امر حزب کمونیست تبدیل می‌شود.»[81]

«وظیفه همیشگی ما، بلکه وظیفه خاص ما در این دوره اینست که به کارگر و زحمتکش کرد بفهمانیم که در دل این جنبش ملی بظاهر "واحد"، در واقع دو جنبش، "دو رهبری" و دو سلسله آمال و تمایلات سیاسی وجود دارد، یکی انقلابی، که حق تعیین سرنوشت را به مثابه جزئی از یک پروسه رهایی عمیق‌تر و اساسی‌تر تامین می‌کند، و دیگری رفرمیستی و یا حتی ارتجاعی، که از "حق تعیین سرنوشت"، اقتدار بورژوازی کرد را می‌فهمد.» (منصور حکمت با امضاء نادر - ملاحظاتی بر سند ,,جمعبندی از بحث ارزیابی ٥ ماه جنگ ما و حزب دمکرات'' - ۲۷ مرداد ۱۳٦٤)

مواضع فوق هیچ چیزی غیر از این نمی‌گوید که مارکسیست‌ها در عین قبول حق ملل در سرنوشت خویش... از آن مبارزات ملی پشتیبانی می‌کنند که در خدمت رشد و شکوفائی مبارزات پرولتری منطقه و جهانی باشد.

ولی نقطه نظرات بعدی منصور حکمت نشان می‌دهد که او فقط برای نزدیکی به کومله مواضع فوق را طوطی‌وار از کتاب‌های لنین و استالین رو نویسی کرده است. زیرا قدم به قدم که کومله را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مواضع التقاطی‌اش در مورد حق ملل در سرنوشت خویش آشکارتر می‌شود. توجه کنید.

80- کارگر کمونیست، ارگان اتحاد مبارزان کمونیست، شماره ۷ - ۱۰ اردیبهشت ۱۳٦۲
81- سخنرانی درباره خصوصیات حزب کمونیست ایران ۱۹۸۳

او می‌گوید: «هر ملتی در هر جای جهان بخواهد آزاد بشود و دولت خودش را تشکیل بدهد ما موافقیم و از آن دفاع می‌کنیم.»[82] (تکیه از ما)

موضع فوق کاملا غیر مارکسیستی است زیر مارکسیست‌ها در عین حال که به طور عام از حق ملل در سرنوشت خویش پشتیبانی می‌کنند ولی فقط از آن جدا شدن‌ها و جنبش‌های ملی دفاع می‌کنند که به بسط و تعمیق مبارزات پرولتاریای منطقه و جهان یاری رساند وَاِلّا از آن دفاع نمی‌کند. یعنی از جدا شدن ملتی که در رهبری‌اش بورژوازی قرار داشته باشد و جدائی این ملت تحت اندیشه شوینیستی، باعث تقابل پرولتاریای یک کشور علیه همدیگر شود و ملت جدا شده هم به علت کوچک شدن و رهبری فاسد آن آلت دست امپریالیسم گردد، دفاع نمی‌کند. در چنین حالتی موضع کمونیستی این است که در عین قبول حق تعیین سرنوشت... با توضیح و کار ترویجی مانع جدا شدن دو بخش پرولتاریا از یک دیگر شود تا پرولتاریای متحد علیه کل قدرت سیاسی یک کشور مشخص به مبارزه بپردازد.

موضع «هر ملتی در هر جای جهان بخواهد آزاد بشود و دولت خودش را تشکیل بدهد ما موافقیم و از آن دفاع می‌کنیم.» نشان می‌دهد فرمول اولیه منصور حکمت در مورد مسأله ملی چقدر کتابی و رونویس شده و فرمول دوم‌اش به لحاظ عملی تا چه اندازه با شوینیسم ملت تحت ستم نزدیک است. او از هر جدا شدنی پشتیبانی می‌کند. و در آن روز که حکمت این نظر را ارائه می‌داد، در رأس اکثریت مطلق جنبش‌های ملیت‌های تحت ستم، بورژوازی شوینیسم ملت ستمکش قرار داشت. و منصور حکمت با چنین موضعی، از جدا شدن این ملیت ها دفاع می‌کرد. در اینجاست که او با شوینیسم ملت تحت ستم نقطه مشترک پیدا می‌کرد. حکمت چراغ را به چپ می‌زد ولی به راست می‌پیچید.

حکمت در مورد ملیت‌های دیگر ایران و حق آنها در جدائی و ایجاد دولت مستقل حرف نمی‌زد. او فقط در مورد کردستان و آن هم به خاطر کومله بود که چنین فرمول‌هائی را بلغور می‌کرد و وقتی می‌خواست موضع کاربردی عملی بگیرد به اپورتونیسم درمی‌غلتید.

در سال‌های بعد یعنی در سال ۱۳۷۲ که از حزب کمونیست ایران انشعاب کرده و در انتخاب راه کوتاه جهت بسیج طبقه کارگر ایران به خارج از کشور پناه برد، چنین اقرار نمود: «مصداق پراتیکی بند حق تعیین سرنوشت برای ما در آن مقطع مسأله کرد و کردستان بود.»[83] جالب است. نه؟ فقط کردستان. حتی در مورد آذربایجان نیز مصداق پراتیکی پیدا نمی‌کرد.

بعد از انشعاب از حزب کمونیست ایران، او مواضع گذشته خود را در مورد مسأله ملی پس گرفت: او بعد از اطراق در خارج از کشور در مورد همان مسأله ملی چنین می‌گوید: «چهارده سال قبل، بند مربوط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یکی از سرراست‌ترین و بی ابهام‌ترین بخش‌های برنامه محسوب می‌شد... اما این بار، برعکس، هیچ چیز این فرمول سر راست و بی ابهام به نظر نمیرسد...»[84]

مبارک است: بیش از این هم نمیتوان از یک تروتسکیست مخفی انتظار داشت. او یک به یک، دستاوردهای لنین را به لجن کشیده است. اول مرکزیت دموکراتیک را زیر سئوال برد، بعد

82- منصور حکمت در مورد سرمقاله های کارگر کمونیست - حاکمیت، ناسیونالیسم و آوانتوریسم در جنبش خلق کرد - کردستان - خرداد ۱۳۶۳

83- منصور حکمت - مقاله ,,ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری'' - بهمن ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۳

84- منصور حکمت - مقاله ,,ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری'' - بهمن ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۳

فراکسیونیسم در حزب را مورد تقدس قرار داد و بعد فرمول روشن لنین، برایش پر ابهام تلقی گردید. تروتسکی هم در زمان لنین با دستاوردهای او همین رفتار طبقاتی را در پیش گرفته بود.

حکمت حتی نظر لنین در مورد حق تعیین سرنوشت را جعل می‌کند. او چنین می‌نویسد: «تبین لنین از مسأله، برای مثال، به درست بر اصل اجتناب از جدائی متکی است و به حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق ,,منفی'' نگاه می‌کند.»

از این بگذریم که واژه‌ی ,,حق منفی'' من در آوردی عالیجناب حکمت است ولی نظر لنین در مورد حق تعیین سرنوشت بسیار مثبت بود. او معتقد بود که برای رسیدن به سوسیالیسم می‌بایست یک سری کارهای مثبت انجام دهیم از جمله باید بورژوازی را سرنگون کنیم. ولی پیش از سرنگون کردن بورژوازی و برای آن، باید کار مثبت دیگری را انجام داده باشیم یعنی پیوند فشرده بین پرولتاریا برقرار کرده باشیم. برای این امر باید کار مثبت دیگری سامان داده شده باشد، یعنی باید حق ملل در سرنوشت خویش را به رسمیت شناخته باشیم تا کینه و نفرتی که بورژوازی در بخش‌های مختلف پرولتاریای ملل مختلف تزریق کرده است زدوده شود. از خود لنین بخوانیم:

«ما می‌گوئیم: کارگران برای آن که قادر به انجام انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی بورژوازی باشند باید پیوند فشرده‌ای بین خود برقرار کنند و مبارزه برای حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - یعنی مبارزه بر علیه الحاق‌ها، زمینه مساعدی برای این وحدت فشرده فراهم می‌کند.»[85]

لنین معتقد بود که وحدت پرولتاریای کلیه ملل چه ملل ستم گر و چه ملل تحت ستم یکی از عوامل مهم و مثبت برای سرنگونی بورژوازی است. برای ایجاد این وحدت مثبت باید به طور مثبت حق ملل در سرنوشت خویش را به رسمیت بشناسیم.

تحریف دوم نظرات لنین در مورد حق ملل در سرنوشت خویش. حکمت می‌نویسد: «این توهم میدان پیدا می‌کند که گویا در میان تمام مسائل جامعه بورژوائی که در آن اراده‌ها و منافع، طبقاتی هستند، موضوعی به نام جدائی ملل یافت شده است که در آن می‌شود یک اراده همگانی و ماوراء طبقاتی را، که دیگر نه اراده طبقه حاکمه، بلکه اراده کل ,,ملت'' است، سراغ کرد و به اجرا درآورد.»[86] به بیان دیگر او معتقد از که شناسائی حق ملل یک امر غیر طبقاتی و مافوق طبقاتی است.

حال ببینیم لنین چه می‌گوید: «الحاق‌ها ,,دره عمیقی بین پرولتاریای ملت مسلط و پرولتاریای ملت تحت سلطه حفر می‌کند.''» به بیان دیگر لنین معتقد است؛ سیاست طبقاتی پرولتاریا حکم می‌کند که برای زدودن این دره عمیق حق ملل را به رسمیت بشناسیم. عدم شناسائی حق ملل در سرنوشت خویش سیاست طبقه بورژوازیست برای حفر این دره عمیق است. یعنی در مورد مسأله ملی دو سیاست طبقاتی وجود دارد شناسائی حق ملل در سرنوشت خویش و یا انکار آن. این نظر لنین است که توسط منصور حکمت تحریف شده است. گویا فرمول لنین یعنی شناسائی حق ملل در سرنوشت خویش یک امر ماوراء طبقاتی است.

لنین نه تنها شناسائی حق ملل... را در دوران امپریالیسم یک امر پرولتری می‌داند بلکه این حق را در دوران سوسیالیسم نیز یک امر پرولتری ارزیابی می‌کند. در نتیجه هیچ چیز ماوراء طبقائی در شناسائی حق ملل... وجود ندارد. البته مرتدانی که گام به گام به مارکسیسم پشت می‌کنند، برای ارتداد

85- لنین - حق ملل در سرنوشت خویش - ترجمه علی دبیر - انتشارات سوسیالیسم و آزادی - صفحه ۳۰
86- منصور حکمت - مقاله ,,ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری'' - بهمن ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۳

خود به جعل دستاوردهای رهبران پرولتاریا متوصل می‌شوند. ما با سرنوشت برنشتین، کائوتسکی و تروتسکی آشنا هستیم.

جالب این است که ما می‌توانیم گام‌های مشخص منصور حکمت در دوری از طبقه کارگر و مارکسیسم را ردیابی کنیم. او پس از جعل دستاوردهای لنین، خودش به صورت یک هومانیست بورژوا در مقابل لنین قد علم می‌کند. او چنین می‌نویسد: «برای یک کمونیست لاجرم به رسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت منطقا موجب همان تکالیف و تعهداتی نمی‌شود که به رسمیت شناسی حقوقی که مستقیماً از آرمان‌های انسانی و مساوات طلبانه اثباتی کمونیسم برمی‌خیزد.»

حکمت از آرمان‌های انسانی صحبت می‌کند. کدام آرمان؟ و کدام انسان؟ او از کدام آرمان و انسان صحبت می‌کند؟ در یک جامعه طبقاتی، به ویژه در یک جامعه سرمایه‌داری، آرمان و انسان مهر طبقاتی بر پیشانی دارند. آرمان و انسان بورژوا و یا آرمان و انسان پرولتر؟ کدام؟ بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه متخاصم هستند که دارای آرمان‌های متفاوت و در تقابل هم می‌باشند. وقتی ما این دو را یک کیسه کنیم و در تجرید خواهان یک ,,آرمان انسانی'' شویم، چیزی ماوراء طبقاتی را خواهان گشته‌ایم. دقیقا این سیستم فکری حکمت است که برای مخفی کردنش، لنین را به آن آغشته می‌سازد. در عین حال یک کیسه کردن آرمان و انسان، یک درخواست بورژوازی بین‌المللی‌ست.

واقعیت این است که در کمونیسم آرمان‌های مساوات طلبانه وجود ندارد. این درک بورژوا منشانه منصور حکمت است که تصورات عرفانی از کمونیسم دارد. شعار جامعه کمونیستی این است: «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش.»

توان و راندمان انسان‌ها در جامعه کمونیستی یکسان نیست. نیاز آنها نیز یکسان نیست. مثلا؛ توان یک مریض سرطانی بسیار اندک است ولی نیازش در استفاده از امکانات اجتماعی بالاست. یک انسان جوان دارای توان بالا در تولید و کلیه فعالیت‌های اجتماعی‌است ولی به اندازه آن مریض به امکانات اجتماعی نیاز ندارد. در نتیجه اگر بخواهیم مساوات کامل بین این دو برقرار کنیم، یا آن انسان مریض را کشته‌ایم و یا آن انسان سالم را تا حد آن مریض در فشار اجتماعی قرار داده‌ایم. چنانکه ملاحظه می‌شود باور بر آرمان‌های مساوات طلبانه در کمونیسم یک باور عرفانی و خرده بورژوازی‌ست است. در اینجا منصور حکمت بر معیارها و ارزش‌های سرمایه‌داری سوار شده است. برای این که یکسویه قضاوت نکرده باشیم، نظر هومانیستی و عارفانه او را در زمینه‌ی دیگری می‌اوریم: «من فکر می‌کنم ما شانس داریم برای این که اکثریت عظیم مردم در جهان کمونیست هستند و خودشان نمیدانند. من فکر می‌کنم زیپ پوست هر انسان منصفی را باز کنید یک کمونیست بلشویک را می‌بینید که می‌خواهد از آن بیرون بیاید. در وجود تک تک ما سوسیالیستهای پرحرارتی نهفته است که می‌خواهد از این قالب بیرون بزند. از قالب‌هائی که هیچکدام از آن‌ها از بدو تولد همراه ما نبوده‌اند. قالب نژادی، قالب مذهبی، قالب ملی، قالب قومی، قالب سنتی، قالب جنسیتی، هیچکدام اینها هویت ما را در بدو تولدمان شکل نداده‌اند. من معتقدم آن سوسیالیسم درونی ما، آن آدم سوسیالیستی که داخل پوست جلد ماست زیر بار هویت‌هائی که در اول زندگیش برایش تراشیده می‌شود مدفون است، بار هویت‌هائی که آنرا در فضا حس می‌کنید که هر روزه هست. به این حزب بپیوندید.» (منصور حکمت - این حزب شماست - سخنرانی در استکهلم - آبان ۱۳۷۸)

فشرده این نقل قول چنین است: اکثریت عظیم مردم جهان از بدو تولد یک هویت ژنتیکی سوسیالیستی بلشویکی دارند و هویت‌های دیگر در طول زندگی به آن اضافه شده است این یک اندیشه شدیدا پوپولیستی عرفانی است که مرزهای طبقاتی را به شدت مخدوش می‌کند و برای انسان‌ها به هر جهت

یک هویت درونی می‌سازد. از این بگذریم که منصف بودن یکی امر طبقاتی است و هر طبقه‌ای انصاف را از منافع طبقاتی خود می‌سنجد. به هر حال اکثریت عظیم مردم جهان عبارتند از طبقه کارگر، خرده بورژوازی فقیر و میانه‌حال شهر و روستا، آزادیخواهان در هر جامعه‌ای و روشن‌بینان که می‌توانند در بین طبقه بورژوازی هم یافت شوند. از نظر منصور حکمت، همه این‌ها بلشویک‌هائی هستند که زیر ماسک‌های مختلفی پنهان‌اند بدون این که خودشان بدانند. چنین دیدگاهی تمام معیارهای مارکسیستی را در طبقاتی بودن افراد جامعه و وجود منافع متضاد طبقاتی، زیر پا می‌اندازد؟ قائل شدن به یک هویت از پیش تعیین شده یک اندیشه ضد مارکسیستی است؟ این اندیشه رویزیونیستی و سازشکارانه به شکل یک دیدگاه هومانیستی ظاهر گشته است.

به هر جهت آقای حکمت تلاش دارد به خواننده بقبولاند که ملت وجود خارجی ندارد. مثلا ملت کرد موجودیت‌اش در ذهن ماست و نه واقعیت و جهان مادی. او می‌گوید: «در مورد حق ملل چنین تعبیری از تعین و عینیت و استمرار هویت طرفین نمیتوان بدست داد. معلوم نیست که حق جدائی به چه موجودیتی دارد اعطا می‌شود.... تا این زمان تعریفی از ملت که بتواند هویت مشترک ملی را به طور ابژکتیو، بر مبنای مشخصات قابل مشاهده و غیر قابل تفسیری بیان کند به دست داده نشده است.»[87]

آیا کردها و آذربایجانی‌ها به عنوان ملیت‌های موجود در ایران، موجودیت عینی ندارند؟ یعنی از تعین و عینیت و استمرار هویت برخوردار نیستند؟ حضور کردها در کردستان ایران، عراق، سوریه و ترکیه تعلق مشترک ملی آنها را به طور ابژکتیو بیان می‌کند. آفتاب آمد دلیل آفتاب.

شما به مجرد این که با یک آذربایجانی صحبت کنید متوجه می‌شوید که او به عنوان فردی از یک ملت، از تعیین و عینیت و استمرار موجودیت برخوردار است. در عین حال مارکسیسم، معیارهای دقیق عینی و ذهنی برای تعیین موجودیت یک ملت به دست داده است.

ملت چیست: «ملت اشتراک ثابتی است از افراد که در اثر عوامل تاریخی ترکیب یافته و بر اساس اشتراک زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی و ساختمان روحی که به شکل اشتراک فرهنگی منعکس می‌شود به وجود آمده است.»[88]

چنان که ملاحظه می‌شود، برای شناخت یک ملت، معیارهای مادی و ذهنی خاصی لازم است تا از دیگر گروه‌بندی‌های واقعاً موجود اجتماعی تشخیص داده شود. در نتیجه ملت هم دارای تعین و استمرار عینی و هم دارای تعین و استمرار ذهنی است.

منصور حکمت برای اثبات نظرات راست و تروتسکیستی خودش مجبور است خاک به چشم جویندگان حقیقت بپاشد.

در عین حال، لنین در مورد مناسبات مسأله ملی و نظام سرمایه‌داری به قانونمندی مهمی اشاره دارد که نشان می‌دهد در دوران سرمایه‌داری نه تنها مسأله ملی از بین نمی‌رود بلکه نظام دیگری این وظیفه را باید به انجام برساند. توجه کنید: «در نظام سرمایه‌داری درهم شکستن یوغ ستم ملی (و به طور کلی یوغ ستم سیاسی) غیر ممکن است. برای این منظور ضروری است که طبقات حذف گردند یعنی سوسیالیسم برپا شود.»[89] به بیان دیگر تا امپریالیسم موجود است ملل مختلف و مسأله ملی و نتیجتا ستم ملی وجود خواهد داشت. حتی در سوسیالیسم هم از بین بردن یوغ ستم ملی تنها بر اقتصاد متکی

87- منصور حکمت - مقاله „ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری“ - بهمن ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۳
88- ژوزف استالین - مارکسیسم و مسأله ملی - بخش ملت
89- لنین - حق ملل در سرنوشت خویش - ترجمه علی دبیر - انتشارات سوسیالیسم و آزادی - صفحه ۱۳

نمی‌شود بلکه «از طریق برقراری کامل دموکراسی در کلیه زمینه‌ها، از جمله مرزبندی کشورها بر حسب ,,علائق'' ساکنین آن و قبول آزادی کامل جدا شدن برای آنها عملی است.»[90]

در اینجا لنین به روشنی می‌گوید ملت‌ها در جهان وجود حقیقی دارند. خارج از ذهن ما موجوداند. پدیده‌هایی اجتماعی - تاریخی هستند که مثل هر پدیده اجتماعی دیگری برای محو آن شرایط خاصی لازم است و مهمترین این شرایط سرنگونی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم و تکامل این نظام است.

حال ببینیم منصور حکمت در مورد وجود و یا عدم وجود ملت و ملت‌ها چه می‌گوید: «مشکل اینجاست که نمیتوان تعریف و لیست مشخصاتی از ,,ملت'' بدست داد (همان طور که نمیتوان در مورد ,,خدا'' و یا ,,سیمرغ'' چنین کرد). بدون این که بدوا نفس وجود آن اثبات شده یا فرض گرفته شده باشد. چیزی را می‌توان بر مبنای مشخصات آن تعریف کرد که خود مقدم بر تعریف ما و مستقل از تعریف ما وجود داشته باشد. اگر این پدیده یا شیئی، مستقل از تعریف ما غائب و ناموجود باشد، آنوقت اقدام ما به تعریف مشخصات و خصوصیات آن، در واقع تلاش برای خلق آن است... »

ما در بالا آگاهانه این نقل قول بلند را آوردیم تا خواننده خود به عمق تفکر ماخیستی منصور حکمت پی ببرد. او می‌گوید؛ وجود ملیت‌ها مقدم بر تعریف ما و مستقل از تعریف ما وجود ندارد بلکه ما در ذهن خود آن را خلق کرده ایم، مثل خدا و سیمرغ. پس بر مبنای منصور حکمت وجود ملل مختلف جهان در تصورات ذهنی ماست.

آیا ملت‌های کرد، آذری، افغان، گرجی و... فقط در ذهنیت ماست؟ اگر ما به تاریخ این ملل رجوع کنیم، واقعی بودن وجودشان در خارج از ذهن را اذعان خواهیم کرد.

برای این که خواننده با پدر بزرگ‌های ایدئولوژیک سیاسی منصور حکمت آشنا شود، از خود ماخ نقل قولی می‌اوریم:

ماخ می‌گوید: «''احساس‌ها'' نمادهای اشیاء نیستند .بلکه، شیئ ، خود یک نماد ذهنی برای ترکیبی از احساس‌ها باثبات نسبی است. نه اشیاء (اجسام) بلکه رنگ‌ها، صداها، فشارها، مکان‌ها، زمان‌ها (آن چه ما معمولاً احساس‌ها می‌خوانیم) عناصر واقعی جهان می‌باشند». لنین توضیح می‌دهد که «ماخ صراحتا در این جا بیان می‌دارد که اشیاء یا اجسام ترکیباتی از احساس‌ها هستند... نظریه ارنست ماخ که اشیاء ترکیباتی از احساس‌ها هستند، ایده‌آلیسم ذهنی و احیای ساده‌ء برکلی‌گرائی است. اگر اجسام به آن صورت که ماخ می‌گوید ,,ترکیبات احساس‌ها ''یا به آن صورت که برکلی گفت ,,مجموعه احساس‌ها '' باشند، به ناچار باین نتیجه می‌رسند که کل جهان چیزی نیست مگر ایده من»[91]

منصور حکمت هم دقیقا در مورد وجود ملل مختلف در جهان معتقد است که این ملل وجود واقعی ندارند بلکه ترکیباتی از احساسات من هستند. به این ترتیب منصور حکمت کاملا به دستاوردهای لنین و خود لنین و واقعیت بلاواسطه وجود ملت‌ها در صحنه جهانی پشت می‌کند. حکمت در همین روند و با همین دیدگاه به تعریف استالین در مورد ملت (که در فوق ذکر شد) برخورد می‌کند که آن هم مضحکه خود را دارد.

90- همانجا.

91- لنین - ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم - فصل اول - بخش احساس‌ها و ترکیبات احساس‌ها

لنین در مورد مقاله „مارکسیسم و مسأله ملی“ استالین، نوشت: «در زمان اخیر در نشریات تئوریک مارکسیستی، دیگر این موضوع و اساس برنامه ملی سوسیال دموکرات را روشن ساخته‌اند (در این میان مقاله‌ی استالین مقام اول را احراز می‌نماید.»[92]

در این‌جا بد نیست ترهات دیگری از جناب حکمت را ذکر کنیم: «نفس وجود ملت، یا فرض وجود یک ملت، مبنای هیچ حق حاکمیتی نیست. این که هر ملتی، با هر تعریفی، حق دارد کشور "خویش" را تشکیل بدهد، نه مبنای علمی دارد، نه حقوقی و نه تاریخی.»[93]

البته اگر فرض کنیم (درعالم خیال) که یک ملتی در یک جائی وجود دارد و برای آن یک تعریفی ارائه دهیم، این نمی‌تواند مبنای جدا شدن باشد. ولی در دوران امپریالیسم بسیاری از کشورهای جهان به طور واقعی و خارج از ذهن و اراده ما چند ملیتی هستند. مثل ایران. در کشورهای سرمایه‌داری چند ملیتی بر اثر شرایط تاریخی و رشد ناموزون سرمایه‌داری، بورژوازی یک ملت از بین ملل دیگر در آن قلمرو سیاسی، قدرت سیاسی را به دست می‌اورد و ملل دیگر را به زور به خود ملحق می‌کند. مسأله ملی وقتی ایجاد می‌شود که الحاق صورت می‌گیرد. یعنی یک ملت، ملت یا ملت‌های دیگر را به جبر در چهار چوب حاکمیت خود نگه میدارد. دقیقا لنین در این جا از حق ملل در سرنوشت خویش صحبت می‌کند. ولی منصور حکمت آگاهانه خلط مبحث می‌کند و در خدمت بورژوازی ملت ستمگر لنگ می‌اندازد و الحاق را توجیه می‌کند.

منصور حکمت مرتب معلق می‌زند. توجه کنید: «اگر بپذیریم که ملت محصول پروسه تاریخی "ملت سازی" است،»

با این گفتار او تلویحا می‌پذیرد که ملت محصول یک پروسه تاریخی است. ولی با یک اندیشه اپورتونیستی از واژه‌ی "ملت سازی" استفاده می‌کند که برساند، ملت نیز ساختگی است. ولی آیا میشود شکل گیری یک پدیده تاریخی را با لغت "ساختن" توضیح داد؟ نه. همان طور که نمی‌شود از واژه‌های "بورژوازی سازی" و "پرولتاریا سازی" در شکل گیری تاریخی این دو طبقه استفاده کرد. در همین بخش به طور آشکار لنین را انسانی خرافی و جبرگرا معرفی می‌کند و علیه او موضع می‌گیرد: «"حق ملل در تعیین سرنوشت" خویش نه فقط یک اصل قابل تعمیم کمونیستی نیست، نه فقط لزوما آزادیخواهانه نیست ، بلکه به معنی دقیق کلمه خرافی و غیر قابل فهم است... شرط شفافیت موضع کمونیستی در قبال ملل و مسأله ملی، در درجه اول اینست که خود را از این فرمول خلاص کنیم.» او در کردستان یک ضد لنین مخفی بود و در اروپا یک ضد لنینی آشکار.

او حتی از این هم بیشتر به منجلاب فرو می‌رود. توجه کنید: «ما منکر این واقعیت نشده‌ایم که مردم مشخصات نژادی، زبانی و قومی قابل تعریف دارند.» در این نقل قول کوتاه دو چیز چشمگیر است: ۱- خط زدن مشخصات ملی. ۲- قبول وجود نژادهای مختلف در جامعه انسانی. این دیگر راسیسم است. او چندین بار این واژه را تکرار کرده است. و استفاده از آن را سهوا انجام نداده است. انسان نژادی‌ست در بین انواع نژادهای موجودات زنده ولی در خود نژاد انسان، نژادهای مختلف وجود ندارد.

همان طور که نشان داده شد، منصور حکمت گام به گام از مارکس و لنین و دستاوردهای آن‌ها فاصله گرفت، به هومانیسم و عرفان، برکلی‌گرائی و ماخیسم و نژاد باوری، گروید.

92- شماره ۳۲ مجله سوسیال دموکرات در دسامبر ۱۹۱۳

93- منصور حکمت - ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری - جلد هشتم صفحه ۱۷۰

ولی واقعییات سرسخت‌اند.

مبارزه طبقاتی، مبارزات ملی، وجود امپریالیسم، وجود عینی پرولتاریای جهانی و...، منصور حکمت را به پذیرش وجود عینی مسأله ملی مجبور می‌کند: «ما موظفیم وجود ابژکتیو یک مسأله ملی در جامعه [را] که مردم به طور جدی حول آن قطبی شده‌اند و پاسخ آن را می‌طلبند به رسمیت بشناسیم...» تا اینجا به این نتیجه می‌رسیم که در بعضی جاها ملت و مسأله ملی ذهنی و در بعضی جاها عینی است. یعنی خارج از اراده و خواست و شعور و ذهن ما وجود دارد. در عین حال بر مبنای نظر حکمت این نوع نگاه، «دامنه شمول حق جدائی و مللی که می‌توانند کاندید آن باشند را تعیین و محدود می‌کند...» تا کجا محدود می‌کند؟ تا آنجائی که ما دیگر موظف نیستیم علیه هر گونه ستمگری ملی مبارزه کنیم. توجه کنید: «دامنه شمول حق جدائی حداکثر به وسعت تعداد مسائل ملی واقعی در جامعه در هر مقطع است و نه به تعداد ملل بالفعل و بالقوه و یا موارد ستمگری ملی علیه ملیت‌های اقلیت.» اگر شناسائی حق ملل در سرنوشت خویش به طور عام برای ملل بالفعل و بالقوه و ملل تحت ستم اقلیت نیست، پس برای چه ملتی است؟

آیا کردها که در قلمروهای سیاسی متعددی تقسیم شده‌اند و یا آذری‌ها که نقدا به دو بخش تجزیه کشته‌اند، جزو ملل بافعل و بالقوه و تحت ستم نیستند؟ آیا مسأله کرد و آذری و جنبش‌های ملی کرد و آذری، ابژکتیو نیست؟ آیا باید از حق این ملل در سرنوشت خویش تا جدائی و ایجاد دولت مستقل دفاع کرد یا نه؟

ما با چه معیاری «مسائل ملی واقعی در جامعه» را می‌شناسیم؟ با معیار مبارزه بالقوه و بالفعل علیه ستمگری ملی. حکمت از حق جدا شدن مللی که بالقوه و بالفعل علیه ستمگری ملی مبارزه می‌کنند، دفاع نمی‌کند.

آخرین فرمول او برای حل مسأله ملی چینین است: «مبارزه فعال با ستم و تبعیض ملی، فراخوان به یک مبارزه سراسری برای یک جامعه برابر.»

این موضع در واقع با عدم قبول حق ملل در سرنوشت خویش، بین بورژوازی ملت ستمگر و بورژوازی ملت ستمکش تعادل برقرار می‌کند

منصور حکمت حق ملل در سرنوشت خویش را به رسمیت نمی‌شناسد ولی خواهان «مبارزه فعال با ستم و تبعیض ملی» است

پس کارکرد این پیشنهاد در چهار چوب قدرت سیاسی کنونی ایران است. ولی این پیشنهاد یک چیزی را می‌خواهد و آن هم رفع ستم ملی است. در یک کشور کثیرالمله مثل ایران همیشه یک ملت حاکم و یک یا چند ملت تحت ستم هستند. تا وقتی هم که چنین است حقوق مساوی برای ملت‌ها جز توهمی بیش نیست. در این گونه کشورها به علت نابرابری ملی، ستم ملی وجود دارد. به لحاظ عملی در این پیشنهاد ستمگری ملی بورژوازی بزرگ ملت حاکم پذیرفته شده است. در عین حال مخالفت خود را با ستم ملی هم اعلام می‌کند. در واقع این پیشنهاد از بورژوازی ملت ستمگر آوانس ملی می‌خواهد یعنی تخفیف ستم ملی را طلب می‌کند و نه برکند ستم ملی را. بورژوازی ملت‌های ستمکش نیز اکثرا مخالف جدائی کامل هستند. زیرا ارتباط تنگاتنگ با بورژوازی بزرگ برای آن‌ها به لحاظ بازار و تجارت و مالی امکانات وسیعی ایجاد می‌کند. مثلاً جنبشهای ملی در ایران جدائی طلب نبودند. جنبش ملی اخیر کردستان عراق استقلال می‌خواست ولی خواهان جدائی از عراق نبود. در کاتالونیا هم چنین بود. بورژوازی شونیسم ملت تحت ستم از بورژوازی ملت ستمگر آوانس‌های بزرگ می‌خواهد. نتیجه سیاست دو بورژوازی

ستمگر و ستمکش، خودمختاریست. شعار ,,مبارزه به خاطر رفع ستم ملی‘‘ شعار خودمختاری برای ملت تحت ستم می‌باشد. زیرا سلطه بورژوازی ملت ستمگر را بر ملت تحت ستم قبول می‌کند و در عین حال به بورژوازی ملت تحت ستم جهت گرفتن آوانس‌هائی یاری می‌رساند و به همین دلیل نه به سیاست بورژوازی ملت تحت ستم در دامن زدن به نفرت ملی پایان می‌دهد و نه سیاست‌های سرکوب‌گرانه بورژوازی ملت حاکم را پایان می‌بخشد و مهمتر از همه به دلائل فوق انشعاب و تفرقه را در درون طبقه کارگر ایران ابدی می‌سازد.

چنانکه گذشت، منصور حکمت از ماخیسم در مورد مسئله ملی تا موضع بورژوازی ملت ستمگر و ستمکش نوسان می‌کند.

منصور حکمت در مورد مسأله ملی همه چیز می‌گوید، مواضع متضاد می‌گیرد، گرد و خاک به پا می‌کند تا چشم خواننده را به روی موضع واقعی‌اش بپوشاند: نفی ملل تحت ستم ، روگرانی از اتخاذ یک سیاست پرولتری در قبال آنها و موضع به نفع بورژوازی ملت ستمگر و امپریالیسم.

حال ما می‌پردازیم به توضیح مواضع حزب رنجبران در مسئله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی و ایجاد دولت مستقل:

ناسیونالیسم (ملی گرائی) یک اندیشه ارتجاعی است که به سرمایه‌داری (هر نوع‌اش) خدمت می‌کند. یکی از ابزارهای مهم بورژازی حاکم، برای حاکمیت بر یک یا چند ملت، ناسیونالیسم عظمت طلبانه، ایجاد دودستگی، انشعاب و نفرت است که به صورت الحاق، به جان هم انداختن، تحقیر فرهنگی و تاریخی ظاهر می‌شود. مثل ترک خر، کُرد آدم کوهی، شمالی بی ناموس، عرب موش خور و غیره....

ابزارهای بورژوازی ملت تحت ستم نیز همین است، به اضافه سر و صدا علیه الحاق جهت ایجاد کینه و نفرت ملی. از دو طرف نفرت و انزجار تولید می‌شود و پرولتاریا را تکه تکه می‌کند. باید به این توطئه و انزجا و نفرت خاتمه داد. برای خاتمه دادن به این نفرت خطرناک باید اسلحه بورژازی را بی اثر کرد. هنگامی که پرولتاریای یک ملت تحت ستم احساس کند و مطمئن شود که پرلتاریای ملت ستمگر، مخالف الحاق جبری ملت اوست و وقتی بداند که تمام حقوق ملی و طبقاتی او از جانب هم طبقه‌ای‌هایش در ملل دیگر مورد تأیید است، دیگر علیه آن‌ها سلاح برنمی‌دارد. آنوقت عامل اتحاد او با بورژوازی ملت خودش محو می‌شود، از بین می‌رود و تضادهای طبقاتی با شدت خود را می‌نمایانند. در این صورت و فقط در این صورت است که همبستگی شاخه‌های پرولتاریا در ملت‌های مختلف تقویت می‌شود و ناسیونالیسم بورژوازی شکست می‌خورد. حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا ایجاد دولت مستقل سیاست عام پرولتاریا در مقابل سیاست عام بورژوازی (ناسیونالیسم) در مورد مسئله ملی است. در واقع حق ملل در تعیین سرنوشت خویش که تا دروان بالای سوسیالیسم اعمال می‌شود، و درخواستی است پرولتری - سوسیالیستی در مقابل ناسیونالیسم که درخواستی است بورژوا دموکراتیک قرار می‌گیرد. بعضی‌ها حق ملل را با ناسیونالیسم اشتباه گرفته‌اند. در واقع سوراخ دعا را گم کرده‌اند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در بطن حق تعیین سرنوشت، وحدت و یکپارچگی پرولتاریا مرکزی است. شناسائی حق ملل در سرنوشت خویش نفرت طبقاتی پرولتاریای یک ملت تحت ستم را از هم طبقه‌ای‌هایش در ملل دیگر از بین می‌برد و سیستم فکری، سیاسی، نظامی این پرولتاریا را علیه بورژازی ملت خود و ملت ستمگر سمت می‌دهد و شرایط را برای وحدت و یکپارچگی پرولتاریا در سطح منطقه و جهان فراهم می‌کند. در واقع در بطن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ایجاد شرایط جهت تحقق شعار پرولتاریای جهان متحد شوید نهفته است. این موضع عمیقا مارکسیستی را اندک

مارکسیست‌های ما بزرگوارانه به دور انداخته‌اند تا جائی که امپریالیستها ,,پرچمدار'' آن شده اند. در واقع این مارکسیست‌های با منشأ طبقاتی خرده بورژوائی با بزرگورای پرچم را به امپریالیست ها تقدیم کرده‌اند.

حق ملل در سرنوشت خویش به علت مرکزی بودن منافع و وحدت پرولتاریا در آن، یک مقوله دو وجهی است. وجه اول آن اعلام قبول حق تعیین سرنوشت برای کلیه ملل جهان است. این موضع سمت حمله پرولتاریا را علیه هم طبقه‌ای‌های خود به سمت مبارزه علیه بورژوازی می‌کشاند. وجه دیگر مسئله ملی که روی دیگر سکه است، باز هم مرکزی بودن منافع پرولتاریای جهان را مد نظر دارد. یعنی از آن جنبشهای ملی‌ای حمایت و پشتیبانی می‌کند که جدائی و یا ماندگاری آن‌ها، سمت و سوی‌شان، اهداف و تاکتیک‌هایشان به وحدت، بسیج و سازمدندهی بیشتر پرولتاریا علیه بورژوازی خدمت کند. کمونیست‌ها فقط چنین جنبش‌های ملی‌یی را مورد پشتیبانی قرار می‌دهند. لذا وظیفه کمونیست‌ها در آگاهی دادن به توده‌های زحمتکش در این باره وظیفه‌ایست سترگ که باید انجام شود.

منصور حکمت و ارتداد به کمونیسم

گفتیم که منصور حکمت با همفکرانش پس از انشعاب از حزب کمونیست ایران، به خارج از کشور مهاجرت کردند تا از ''راه کوتاه‌تر و کم مشقت‌تر'' با پرولتاریای ایران تماس برقرار کنند.

این مهاجرین یک دست نبودند. گرایشات مختلفی را نمایندگی می‌کردند. به طوری که در کنگره دوم حزب به صورت بحرانی عمیق با شفافیت خود را نشان داد. لذا ما به بررسی مواضع حکمت در کنگره دوم می‌پردازیم. زیرا در این کنگره او به روشنی مواضع خود را بیان کرده و علیه این مواضع بعد از کنگره، ده‌ها نفر استعفا داده‌اند.

بررسی کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران

حکمت در این کنگره دو بار سخنرانی کرده است. بار اول سخنرانی افتتاحیه کنگره بود که در آن سعی کرد افکار شرکت کنندگان در کنگره را برای مواضع ''کفرآلود''ش آماده کند و سخنرانی دوم او در مورد ''حزب و قدرت سیاسی'' بود که در آن ارتدادش را به روشن‌ترین وجه نسبت به کمونیسم علمی نشان داده است. لذا ما سخنرانی‌های او در این کنگره را بررسی می‌کنیم.

مسأله مرکزی در سخنرانی افتتاحیه او برجسته کردن اهمیت کسب فوری قدرت سیاسی توسط حزب بود: ''اگر به دست من بود و به دست او نبود''. به بیان دیگر: اگر قدرت سیاسی به دست حزب ما بود و به دست دولتمردان جمهوری اسلامی نبود...

''سوسیالیسم راجع به آدم است... نه فرمولهای تاریخی! ما هیچ قرار خاصی با تاریخ نداریم، هیچ مأموریتی و رسالتی از کسی برای اینکه در سال ۲۸۰۰ زندگی بشر مثلاً از شیوه تولید مبتنی بر پول به شیوه مبتنی بر مالکیت اشتراکی قرار گرفته باشد نداریم.''[94]

94 - منصور حکمت - سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - آوریل ۱۹۹۸

او می‌خواهد به کنگره بقبولانه که مارکسیسم یک فرمول تاریخی است و به درد این لحظه نمیخورد. و اعضای کنگره هم رسالتی نسبت به نسل‌های آینده نباید در خود احساس کنند.

ولی مارکسیسم بر آن است که کمونیست‌ها، در عین شرکت در مبارزات دمکراتیک مردم برای بهبودی زندگی آنها در این لحظه، در عین فداکاری جهت بدست آوردن کوچکترین تلئلوی آزادی برای مردم در این لحظه، رسالتی بزرگ نسبت به سرنوشت طبقه استثمار شده، سرنوشت تاریخی آن و آزادی این طبقه از قید بورژوازی دارند. به همین جهت است که کمونیست‌ها تمام عمر خود را در راه آزادی این طبقه در طبق اخلاص می‌گذارند، عمرشان به پایان می‌رسد و نسل‌های بعد راه آنها را ادامه می‌دهند تا روزی که این آزادی تحقق یابد، شاید در سال ۳۰۰۰. رسالت نسبت به نسل‌های آینده یکی از وجوه درخشان کمونیسم علمی در آزادی انسان مترقی است. اگر چنین نباشد و طوری باشد که منصور حکمت می‌گوید، کمونیست‌ها باید طبقه را رها کنند. زیرا طبقه کارگر به این آسانی که روشنفکران تصور می‌کنند نه بسیج می‌شود و نه متشکل می‌گردد. طبقه کارگر با تجربه خودش و گام به گام، به مسائل نزدیک می‌شود و با دید عجولانه ما هیچ قرابتی ندارد.

دقیقا بر این مبناست که منصور حکمت در این سخنرانی از بسیج و متشکل کردن این طبقه بصورت شوراها، سخنی به میان نمی‌آورد. او در مرحله اول یک موضع رویزیونیستی در مورد انسان به را به نمایش می‌گذارد که هومانیسم خرده بورژوائی او را می‌نمایاند و مورد توجه و تمجید روشنفکران سطحی قرار می‌گیرد: "مرکز سوسیالیسم ما انسان است". ولی مارکسیسم می‌گوید انسان تا مرحله بالای سوسیالیسم طبقاتی است. موضع غیر طبقاتی حکمت در مورد انسان، هوشیاری انقلابیون در مقابله با دسائس انسان بورژوای ضد انقلابی را از بین می‌برد.

او در ادامه گسست از مارکسیسم به این نتیجه می‌رسد که آن آدمی که از مهندس شدن صرف نظر می‌کند تا در زندگی مردمش تغییر به وجود آورد، "این اساس سوسیالیسم است... اتفاقی که یکسال-یکسال و نیم گذشته در حزب گفتم، الآن می‌گویم چرا ربط دارد به این درک از سوسیالیسم. نه به یک درک تاریخی! نه به یک درک اجتناب ناپذیری انتقال شیوه‌های تولید!"[95]

خواننده متوجه می‌شود که حکمت از خود گذشتگی یک فرد را برای همیاری به مردم، در مقابل درک مارکسیستی از تاریخ قرار داده است. در حالی که این دو نه تنها هیچ تضادی ندارند، بلکه دقیقا مکمل همدیگر هستند. او خواسته است با تکیه بر احساسات شنوندگان، چنین القا کند که برای خدمت به مردم در امروز، باید از مارکسیسم دور شد. "سوسیالیست بودن و مارکس گفتن و یقه جر دادن و انتقاد کردن و انتقاد پذیرفتن و پلمیک کردن و فحش خوردن و غیره ما تا این لحظه سرسوزنی زندگی یک آدم را در خانه‌اش، در مدرسه و در کارخانه‌اش تغییر نداده است."

می‌بینید که حکمت از سازمان‌های کمونیستی تصویر دگرگونه و جعل شده‌ای ارائه می‌دهد. هیچ یک از بخش‌های جنبش کمونیستی در سطح جهان و ایران، در عزلت‌کده‌های خود ننشسته‌اند که فقط بحث سیاسی کنند و "یقه هم را جز دهند". جنبش کمونیستی بین‌المللی و ایران با حضورش در میدان مبارزه شناخته شده است. هیچ جنبشی در جهان تا این اندازه حضور گسترده در مبارزات مردم نداشته و به این وسعت قربانی نداده است. ولی حکمت باید وقایع را جعل کند و سازمان‌های کمونیستی ایران را به لجن بکشد، تا دور شدن‌اش از مارکسیسم را محقانه و منطقی جلوه دهد. این واقعیتی است که بخشی از سازمان‌های کمونیستی ایرانی به علت حاکمیت فاشیسم در ایران، به علت اشتباهات خودشان و به علت

95- منصور حکمت - سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - آوریل ۱۹۹۸

شرایط بین‌المللی، در خارج از ایران هستند. ولی چه کسی نمی‌داند که این سازمان‌ها با تمام نیروئی که در بدن دارند، تلاش می‌کنند تا به طبقه کارگر ایران نزدیک شوند، به طور ارگانیک بدان بپیوندند و در تحولات و هدایت این طبقه سهیم گردند. منصور حکمت بر کوشش‌های جانفرسا و افتخار آفرین هزاران کمونیست پرده می‌افکند تا ارتداد خود را محقانه جلوه دهد.

حکمت در مزیت کار علنی پر سر و صدا، بین دعوا نرخ هم تعیین می‌کرد، او سعی می‌کند از تروتسکی و بوخارین چهره‌ای به مانند لنین بسازد.

"از ته اندونزی تا ایران آقای ملک‌الشعرای بهار شعر می‌گوید در مدح لنین تا در کتابخانه‌های آمریکا جمع می‌شوند که ببینند نوشته‌های تروتسکی و لنین و بوخارین چه است؟ همه تکان می‌خورند."

تروتسکی و بوخارین از پیش از جنگ جهانی دوم، در ارتباط با سازمان‌های جاسوسی آلمان قرار گرفتند و به پرولتاریای شوروی خیانت کردند. ولی منصور حکمت، نام تروتسکی را پیش از نام لنین می‌آورد و سعی می‌کند برای آن‌ها در حد لنین و کنار لنین، وجهه مثبت بسازد که از خواندن آثارشان مردم تکان می‌خورند.

او در مورد "اگر به دست من بود" در کنگره می‌گوید:

"می‌گویم این یک بحث قدرت سیاسی است به یک معنی بحث یک پیروزی طبقاتی است... بله، باید رفت گرفت"[96] بدین ترتیب در تئوری منصور حکمت، قدرت سیاسی به دست حزب، جای قدرت سیاسی به دست طبقه را می‌گیرد و وانمود می‌شود که اگر قدرت سیاسی به دست حزب بیافتد، یعنی به دست طبقه افتاده است. او سپس چنین می‌گوید:

"در نهایت، محک نهایی، حرف آخر قضیه این است بالأخره به دستت افتاد یا به دستت نیفتاد؟ اگر به دستت نیفتاده باشد تمام ۵۰ سال، ۱۰۰ سال، ۲۰۰۰ سال فعالیت شما برای اینکه به سوسیالیسم علمی در مقابل فلسفه آلمانی غلبه بدهید، یا شیوه‌های تولید را دگرگون کنید یا توده‌ها را با حقوقشان آشنا کنید، بدرد نخورده‌اید."

بدین ترتیب اگر جنبش کمونیستی (در اینجا منصور حکمت حزب کمونیست کارگری را فقط حزب کمونیستی می‌داند) در همین روزها و یا یکی دو سال آینده نتواند قدرت سیاسی را کسب کند، تلاش تاریخی‌اش جهت ارتقاء آگاهی طبقه کارگر در غلبه دیالکتیک ماتریالیستی بر متافیزیک ایدآلیستی، به درد نخواهد خورد. او اساسا به این نمی‌اندیشید که بدون تجهیز طبقه کارگر به اندیشه انقلابی کمونیسم علمی، بدون متشکل کردن این طبقه که بسیار کار سخت و طولانی است، اساسا کسب قدرت سیاسی در خدمت استثمار شدگان ممکن نیست. زیرا استثمار شده می‌بایست قدرت را خودش کسب کند و نه کسانی که سنگ نمایندگی او را به سینه می‌زند. پرولتاریا وقتی می‌تواند برای کسب قدرت سیاسی خیز بردارد که کاملا به ضرورت این امر آگاه باشد و چیزی را که باید جانشین نظام قدیم باشد عمیقا بشناسد. اگر بر اثر شرایطی بخشی از جنبش کمونیستی، قدرت را بدون حضور گسترده طبقه کارگر بدست آورد، به یک جریان سوسیال دمکراتیک علیه جنبش کارگری تبدیل خواهد شد.

ولی منصور حکمت می‌خواهد به دست بگیرد. ولی چگونه؟ او نمی‌خواهد با معیار و فعالیت مارکسیستی قدرت سیاسی را به دست آورد، آموزگار او مارکس و لنین نیستند، ایدول او کاسترو است. فیدل کاسترو:

96- منصور حکمت - سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - آوریل ۱۹۹۸

‘‘راستی به یک معنی من به آدم‌هایی مثل کاسترو و جریان کاسترو در کوبا غبطه می‌خورم. این‌ها آمدند، ۳۰ سال ۲۰ سال سر کار بودند بهداشت آوردند، مسکن آوردند، خیابان‌ها را تمیز کردند، گفتند حق ندارید بزنید توی گوش کسی. سوسیالیسم‌شان علمی نبود و مارکسیسم انقلابی نبود، اگر الآن کاسترو اینجا بود می‌گفت برو بابا پی کار خودت آقا‘‘[97]

از این بگذریم که اگر فیدل کاسترو با آن شخصیت برجسته و مواضع صادقانه‌اش در چنین شرایطی قرار می‌گرفت، هیچ گاه مثل منصور حکمت تاریخ سازمان‌های کمونیستی را جعل نمی‌کرد و مثل او به کمونیست‌ها نمی‌گفت: برو بابا پی کارت آقا. از این بگذریم. ولی آن نکته قابل تعمق در این گفتار این است که حکمت حاضر است به قدرت سیاسی دست یابد حتی اگر سوسیالیسم‌اش هم علمی نباشد. آن وقت این قدرت سیاسی دیگر در خدمت طبقه کارگر نخواهد بود. در خدمت کی خواهد بود؟ این را منصور حکمت خوب می‌داند؛ در خدمت بورژوازی.

از نظر حکمت، برای به دست گرفتن قدرت سیاسی می‌شود از کمونیسم علمی گذشت و سوسیالیسمی را که علمی هم نباشد، پذیرفت و بعد " باید بروید یک جای خاصی، باید در یک جای خاصی از جامعه باشید و آن مرکز عالم سیاست است.‘‘

بسیار علی است. از نظر مارکسیست‌ها مرکز عالم سیاست، کارخانه و طبقه کارگر است. همه دعواها سر لحاف ملا نصرالدین است. بر سر تصاحب ارزش اضافه که از استثمار طبقه کارگر حاصل می‌شود. آنجا مرکز عالم اقتصاد و سیاست است. ولی منصور حکمت آدرس دیگری به ما می‌دهد. از یک طرف می‌رساند که باید بروید در محل‌های شلوغ فعالیت کنید، باید پر سر و صدا باشید تا مطرح شوید و از جانب دیگر طرح می‌کند:

‘‘آنجایی که حرکات شما را گزارش می‌دهند و باید در رسانه‌ها از آن حرف بزنند. شما باید بروید در قلب جامعه آنجایی که بستر اصلی سیاست دارد حل و فصل می‌شود.‘‘.

در جامعه در حال تحول انقلابی حوادث بی شماری روی می‌دهد، درگیری‌های طبقاتی در خیابانها و کارخانه‌ها برنامه روزانه است. در این دوران، بستر اصلی حل و فصل سیاست، خیابان است ولی در زمانی که این امواج هنوز وجود ندارند و رگه‌های مبارزه به هم پیوسته نیستند، بستر اصلی حل و فصل سیاست درون رژیم جمهوری اسلامی است... البته منظور حکمت رفتن درون رژیم جمهوری اسلامی نیست بلکه ‘‘به جای این که مثل ‘‘چپ‌های افراطی‘‘ [منظورش سازمان‌های رادیکال کمونیستی است]... توی سر و کله هم بزنیم در پارک! او به من بگوید تو همان تروتسکی یهودا هستی من به او بگویم تو دوتاکتیک را نفهمیده‌ای! به جای این کار اگر من بروم عضو سوسیال دمکراسی بشوم اقلاً می‌روم در یک کمونی، در یک شورای محلی، در یک پارلمانی و منشأ اثر می‌شوم یا اقلاً جلوی راسیست‌ها را می‌گیرم. می‌روم اقلاً مدرسه می‌سازیم اقلاً می‌آیم نمی‌گذارم زیرآب پزشکی را بزنند...‘‘ چنان که ملاحظه می‌شود، سمت و سوی حکمت دیگر طبقه کارگر و جنبش کمونیستی نیست بلکه جنبش سوسیال دمکراسی است، شرکت در شوراهای محلی و پارلمان است. او چگونه به دست گرفتن قدرت را ادامه می‌دهد: ‘‘می‌رود با سوسیال دمکراسی، می‌رود با گرین، می‌رود با احزابی که می‌تواند با آن برود در شوراها یک جایی در یک جای شهرداری، در یک جای کمیته پزشکی می‌تواند منشأ اثر شود رأی او را بشمارند. اقلاً بگوید درست است که من دیگر کمونیست انقلابی نیستم... ولی

97- منصور حکمت - سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - آوریل ۱۹۹۸

اقلاً نماینده حزب سوسیال دمکراتم در فلانجا و تا حالا جلوی راسیست‌ها را در این محل خودمان گرفته‌ام.‘‘

به طوری که خواننده خود می‌بیند، هسته اساسی تفکر حکمت در آن تاریخ کمونیسم انقلابی نیست. او نسخه رفتن به جاهای شلوغ مثل کمیته‌ها، شوراهای شهرداری‌ها، احزاب سوسیال دمکراسی و پارلمان را برای رفقایش می‌پیچد. ولی برای دلگرمی کادرهائی که در همانجا موضع کمونیستی دارند و این کلاه بر سرشان تنگ است، یک معلق می‌زند و حقه بازی می‌کند. در حل این مسئله که موفقیت این فعالیت‌های مشعشعانه را چه چیزی تضمنین می‌کند، می‌گوید: ‘‘بنظر من یک چیز تضمین می‌کند و آن ستون فقرات مارکسیستی حزب است.‘‘ واقعا خنده‌دار است. وقتی که نرم‌های مارکسیستی کنار می‌روند، دیگر از ستون فقرات مارکسیستی نمی‌توانی صحبتی در میان باشد. الا برای فریب دیگران.

او در سخنرانی افتتاحیه کنگره دوم حزب، سعی می‌کند سمت فکری حاضرین در کنگره را از زمینه‌های فعالیت در بین طبقه کارگر و ضرورت کار طولانی و سخت ایدئولوژیک - سیاسی در این طبقه، به مبارزات عام پر سر و صدای خیابانی، مراکز دولتی و پارلمان بکشاند تا کنگره برای روگرانی او از طبقه کارگر و کمونیسم آماده گردد.

او در سخنرانی دوم‌اش می‌گوید می‌خواهد سخنان ‘‘کفرآلود‘‘ بگوید.

واژه‌های کفر و ارتداد، یک مفهوم را می‌رسانند: روگرداندن از یک آئین و یا از یک طبقه.

در هر آئین و مکتبی، پایداران و مرتدانی پیدا می‌شوند که در جدال مرگ و زندگی علیه هم قرار می‌گیرند. در مارکسیسم نیز چنین بوده است. کافران و مرتدانی بودند مثل برنشتین که اصول اساسی مارکسیسم را نفی می‌کردند و یا مثل کائوتسکی که زیرکانه این اصول را زیرپا می‌گذاشتند. ولی همه آن‌ها ارتداد خود را می‌پوشاندند و سعی می‌کردند مردم را قانع کنند که کافر و مرتد نیستند بلکه تفسیرشان از این آئین و یا سیستم طور دیگریست. ولی در جنبش کمونیستی ایران کاریکیاتورهائی یافت شدند ک با صدای بلند ارتداد خود نسبت به کمونیسم را اعلام می‌کنند و راه نجات خود را در این ارتداد می‌بینند.

پیش از برخورد به سخنان منصور حکمت در این مورد، ضروری‌ست مناسبات جنبش کمونیستی و طبقه کارگر و جنبش آن در سرنگونی سرمایه‌داری روشن گردد:

انقلاب عبارت است از سرنگونی یک طبقه ارتجاعی و دولت‌اش توسط طبقه انقلابی و حاکمیت این طبقه و دولت‌اش. در نتیجه، انقلاب طبقاتی است. در جامعه برده‌داری، برده‌ها به عنوان یک طبقه، وظیفه داشتند برده‌داران را سرنگون کنند و فئودالیسم را برقرار نماید. در فئودالیسم سرنگونی طبقه فئودال را طبقه کارگر به رهبری بورژوازی به عهده داشت. در جامعه سرمایه‌داری وظیفه فروپاشی نظام سرمایه‌داری و برپائی دیکتاتوری پرولتاریا را، پرولتاریا به عهده دارد.

این‌ها، نرم‌ها و شیوه‌های کار کمونیستی را معین می‌سازند. با معیارهای فوق، در تاریخ حیات بورژوازی، نمی‌تواند انقلاب خرده بورژوازی، انقلاب بورژوازی مرفه، انقلاب حزب کمونیست و یا انقلاب حزب آنارشیست وجود داشته باشد. انقلاب طبقاتی است و کسی که می‌خواهد انقلاب سوسیالیستی بکند باید بتوان محکم بر دستاوردهای مارکسیسم بایستد و روی آن لم ندهد و با بسیج و متشکل کردن پیشرفته‌ترین عناصر پرولتاریا، کل طبقه و دیگر ستم دیدگان را علیه طبقه بورژوازی، بسیج، آگاه و متشکل نماید. به قول انگلس؛ بدون بسیج حتی لومپن پرولتاریا، انقلابی در کار نیست. عدول از این واقعیات در مارکسیسم، کفر است. ارتداد است.

حکمت در سخنرانی دوم‌اش می‌گوید:

"میخواهم با چند نکته شروع کنم که بیشتر شبیه به سؤالات کفرآلودی از خود ما است. کفرآلود به این معنی که ظاهرا جواب‌های تئوری تاکنونی، طرح خود این سؤالات را زیر سؤال میبرد.»[98]

او آگاهانه می‌گوید و اقرار می‌کند که مواضع مارکسیستی، خط بطلان بر مسائلی که مطرح می‌کند می‌کشد. او می‌خواهد نسبت به کمونیسم کفر بگوید. مرتد شود:

«... از ما خواهند پرسید چرا دارید راجع به "حزب" و قدرت سیاسی حرف میزنید؟ مطابق تئوری سوسیالیستی قرار بود راجع به "طبقه" و قدرت سیاسی حرف بزنید، شما کمونیستها قرار نیست راجع به قدرت‌گیری حزبتان حرف بزنید. در نتیجه [از این منظر] بحث "حزب و قدرت سیاسی"، خلاف تئوری سوسیالیستی است. به ما خواهند گفت به دلیل اینکه تئوری میگوید که طبقه کارگر قدرت را از بورژوازی میگیرد و خود را به عنوان طبقه حاکمه سازمان میدهد، معلوم نیست که حزب در اینجا چه موضوعیتی دارد و اصلا چرا از "حزب و قدرت سیاسی" حرف می‌زنید؟»

ولی به راستی چه شده؟، چه تغییری حادث گردیده است که منصور حکمت کسب قدرت سیاسی توسط حزب خودش را جای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه نشانده است؟ اگر در جامعه سرمایه‌داری ایران دو طبقه اصلی، بورژوازی و پرولتاریا هستند و لذا سرنگونی بورژوازی وظیفه تخطی ناپذیر پرولتاریا به رهبری حزب کمونیست سرتاسری ایران است، چرا منصور حکمت این طبقه انقلابی (پرولتاریا) را از دایره انقلاب حذف می‌کند؟ چرا؟ زیرا او دیگر اعتمادی به طبقه کارگر ندارد. خسته شده است. فکر می‌کند کارگران دمدمی مزاج هستند و زود ول می‌کنند و می‌روند پی کارشان.

پیش از رسیدن به موضع حکمت که می‌گوید "کارگران از کار سیاسی کناره گیری می‌کنند"، شعف انگیز خواهد بود که ما جواب اولیه او را در این که چرا حزب را جای طبقه گذاشته است، بشنویم:

"این "ممنوعیت" در رابطه با حزب و قدرت سیاسی فقط در مورد ماست. فقط ما کمونیستها هستیم که وقتی از قدرت‌گیری سیاسی حرف میزنیم، به ما هشدار میدهند که سر جای خود بنشینید، شما مطابق تئوری خودتان قرار نیست به عنوان حزب به قدرت سیاسی نزدیک شوید، قرار است طبقه کارگر به قدرت سیاسی نزدیک شود. اگر پنج نفر ناسیونالیست جمع شوند و یک حزب جدید تشکیل بدهند، فورا از گرفتن قدرت سیاسی حرف میزنند و هیچ کس هم به آنها ایرادی نمیگیرد، هیچکس! میگویند حزب ناسیونالیست جدید ایران تأسیس شده و آقای فلانی رئیس آن است و تصمیم خود را برای گرفتن قدرت سیاسی اعلام میکند، رئیس جمهور و نخست وزیر را هم معرفی میکنند و در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون در این مورد هم مصاحبه میکنند، ولی اگر ما بگوئیم که حزب کمونیست کارگری میخواهد به طرف قدرت سیاسی گام بردارد، اولین کسی که یقه ما را میگیرد یکی از همین چپ‌های بغل دست ما از نوع وحدت کمونیستی است که میگوید: آقا چه شد؟ این طبقه است که قرار است قدرت را بگیرد، مگر پدیده شوروی را نمیبینید؟"

شورانگیز است! واقعا آموزنده است. چه استدلال قوی‌یی!!!

جناب حکمت خیلی خوب می‌داند که همه کمونیست‌های واقعی معتقد هستند که اتفاقا احزاب کمونیست باید به سمت کسب قدرت حرکت کنند ولی اولا نه به تنهائی بلکه با بسیج و متشکل کردن طبقه کارگر و

98 - منصور حکمت - حزب و قدرت سیاسی - سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۵ آوریل ۱۹۹۸

در این سیر بالا بردن آگاهی و شعور طبقاتی - تئوریک - سیاسی آن و دوما نه برای حزب بلکه برای طبقه کارگر و این طبقه نه توسط حزب بلکه توسط دولت متشکل از نمایندگان شوراهای خود (دیکتاتوری پرولتاریا) اعمال قدرت می‌کند. حزب در دوران سوسیالیسم نماینده ایدئولوژیک و راهنمای طبقه است که باید جامعه را به سوی کمونیسم رهبری کند. در نتیجه چپ‌ها از موضع کمونیستی به رویزیونیسم شما حمله می‌کنند. حق هم دارند.

حکمت در نقل قول بالا شکایت دارد که "اگر پنج نفر ناسیونالیست جمع شوند...."

از قرار معلوم جناب حکمت دولت به عنوان نماینده طبقه را با رژیم و یا کابینه عوضی گرفته است. اگر آن پنج نفر ناسیونالیست برای کسب قدرت تلاش می‌کنند، تلاش‌شان در نظام سرمایه‌داریست که قبلا سرمایه‌داری دولت‌اش را تشکیل داده است. این پنج نفر می‌خواهند فلان آدم‌ها را از این دولت اخراج کنند و خودشان در این دولت سهیم باشند. خانم رجوی و شرکا برای کسب قدرت تلاش می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند این رژیم را در دولت بورژوازی ساقط کنند و رژیم خودشان را در همین دولت بورژوازی مستقر سازند.

بحث چپ‌ها و مردم مترقی و آزاده با شما این نیست که چرا می‌خواهید در فلان کابینه شرکت کنید. شما می‌توانید بروید در کابینه احمدی نژاد شرکت کنید. میل میل مبارک است.

بحث چپ‌ها با شما این است که کسب دولت پرولتاریا بدون حضور پرولتاریا برای "پرولتاریا" غیر ممکن است. غیر از تلاش پرولتاریای متشکل و آگاه در جهت کسب قدرت، هر حزب و سازمانی به قدرت دست یابد، حتما نماینده بورژوازیست. حکمت خیلی روشن می‌گوید که حزب کمونیست کارگری باید قدرت سیاسی را بگیرد:

"اولین نکته‌ای که من میخواهم بگویم و شاید کفرآلود به نظر برسد این است که این حزب به قدرت سیاسی نظر دارد و میخواهد قدرت سیاسی را به دست بگیرد"[99]

ملاحظه می‌کنید؟ آگاهانه دارد مارکسیسم را به دور می‌افکند به همین جهت می‌گوید می‌خواهم کفر بگویم. در واقع می‌گوید که نسبت به مارکسیسم مرتد شده‌ام.

حال از آقای منصور حکمت می‌پرسیم که چرا طبقه کارگر را از دایره انقلاب پرولتری خارج کرده‌یی؟ او جواب می‌دهد:

"اما من میخواهم اینجا یک سئوال کفرآلود دیگر مطرح بکنم: اگر این پروسه بیش از ۲۰ سال طول بکشد، و ما شروع کنیم به سازماندهی در میان کارگران مثلا کارگرانی که الان ۲۰ و ۲۲ ساله هستند و این‌ها را سازماندهی کنیم. در این صورت بعد از ۱۰ تا ۱۵ سال یک عده از آن‌ها بچه‌دار می‌شوند، تعدادی مریض می‌شوند و یک عده از آن‌ها از کار سیاسی کنار میکشند. در آخر می‌بینیم که بعد از این سالها ما ظاهرا از یک طرف آدم‌ها را کمونیست می‌کنیم و از طرف دیگر آنها بازنشسته می‌شوند و از کار سیاسی کناره‌گیری می‌کنند."

بعد معصومانه سؤوال می‌کند: "می‌شود در طی ۵۰ سال یک حزب کمونیستی در میان کارگران کار کند و بعد از ۵۰ سال به قدرت برسد؟" و خودش جواب می‌دهد"برای من به عنوان یک عابر بی‌گناه در جامعه چنین انتظاری ممکن نیست، به خاطر اینکه این میراث تشکیلاتی، این تعهد ایدئولوژیکی،

99- منصور حکمت - حزب و قدرت سیاسی - سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۵ آوریل ۱۹۹۸

این آگاهی طبقاتی و این رابطه حزب و طبقه به همین سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمیشود. ما در زندگی سیاسی خودمان باقی میمانیم، در حالی که آن کارگرانی را که با آنها کار و فعالیت کرده‌ایم، میروند. و ما این را در تجربه زندگی سیاسی خودمان میبینیم .این حزبی بود که در اول ماه مه‌های سنندج دخالت داشت، با محافل کارگری مختلف که رادیو گوش میکردند، برنامه‌های حزب و رادیو را توزیع و تکثیر میکردند، به خارج سفر میکردند، مرتبط بود و الان از خودمان میپرسیم و دیگران از ما میپرسند که پس چه شد آن نفوذی که ما داشتیم؟ جالب این است که ما آن نفوذ کارگری و ارتباطها را در دل و پس از سرکوبهای خونین ۳۰ خرداد ٦٠ پیدا کردیم، بافت و پایه کارگری داشتیم و الان نداریم. چه شدند؟ معلوم است، حوصله همه سر رفت، همه که منتظر نمیشوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خودش ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان میگیرند و کار دیگری میکنند و یا اصلا میگویند این کار نتیجه و فایده ای ندارد. محافل کارگر و فعال کارگری که در آن دوره‌ها با ما بودند، الان میشنویم که دارند کار دیگری میکنند .‘‘

موضعی را که در بالا خواندید، موضع یک انحلال طلب است. زیرا تمام حوادثی که حکمت برای کارگران یک کارخانه گفت، برای اعضای یک حزب نیز می‌تواند صادق باشد: عده‌ای به حزب رو می‌آورند، چند سال کار می‌کنند، بعضی زنان حزبی بچه‌دار می‌شوند، عده‌ای کار حزبی را کنار می‌گذارند و عده‌یی تا به آخر می‌روند و غیره. در این صورت کار حزبی را نیز باید کنار گذاشت. ولی ما می‌بینیم که عده‌ای که می‌روند (کار حزبی را کنار می‌گذارند و یا می‌میرند) عده‌یی دیگر می‌آیند و ادامه می‌دهند. در جنبش کارگری هم همین طور است عده‌ای کمونیست می‌شوند. از طریق کمونیست شده‌ها تجربه به نسل بعد انتقال پیدا می‌کند، کمونیست‌های نسل بعد که در همین حزب هستند، کار را ادامه می‌دهند. و تا به آخر.

منصور حکمت از این که کارگران مثل روشنفکران نیستند که با اولین آژیتاسیون به حزب رو آورند و در اولین شکست فرو بریزند، از این که کارگران به این آسانی دنبال کسی هلوا هلوا نمی‌کنند، سخت برآشفته و برای این که چنین انتظاری برایش ممکن نیست، طبقه کارگر را رها کرده‌است. و به آن نوع از ‘‘انقلاب پرولتری‘‘ رو آورده که بدون پرولتاریا می‌خواهد با حزبش بدون انتظار و اتلاف وقت، قدرت سیاسی را برای ‘‘پرولتاریا‘‘ کسب کند:

‘‘بنا بر این ما هم مثل احزاب بورژوائی برای قدرت خیز برمیداریم، یعنی ما هم میخواهیم قدرت را بگیریم.[100]‘‘

حال می‌شود دلیل صغرا کبراهای حکمت را در سخنرانی افتتاحیه کنگره دوم به روشنی درک کرد:

۱- تخطئه تشکلات چپ ایران: گذشته از مهر بی عملی به سازمان‌های چپ که از تکرار آن بسیار لذت می‌برد، اگاهانه مواضع چپ رادیکال ایران را تحریف می‌کند: ‘‘در نگرش سازمانی و فکری چپ گفته میشود که هر وقت ما آماده شدیم، میرویم قدرت را می‌گیریم.‘‘ این واقعیت ندارد. هیچ یک از سازمان‌های چپ چنین نمی‌اندیشد. عموما معتقدند که با آماده شدن پرولتاریا (بسیج، متشکل شدن و کسب آگاهی بالا از اوضاع بین‌المللی و داخلی ایران) و در عین حال پیدایش شرایط مساعد جهانی، پرولتاریا و در رأس آن حزب کمونیست واقعی و سرتاسری، می‌بایست نظام بورژوازی را درهم بکوبد و دیکتاتوری طبقه خود را مستقر سازد. نه این که حزب را به جای دولت بنشاند.

100- منصور حکمت - حزب و قدرت سیاسی - سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۵ آوریل ۱۹۹۸

۲- آماده کردن اتمسفر کنگره برای بیرون کردن کامل طبقه کارگر از پروسه انقلاب: حزب کمونیست کارگری باید در متن قضایا باشد تا اخبار فعالیت‌هایش توسط رسانه‌ها به خلق‌الله برسد، باید برود در احزاب سوسیال دموکرات، شوراهای شهرداری‌ها، آنجائی که آخوند هست، ولی از رفتن در درون طبقه، ایجاد شوراهای علنی کارگری، ایجاد سلول‌های حزبی مخفی برای ادامه کاری جنبش و بالا بردن آگاهی کارگران، خبری نیست. همه این صغرا کبراها برای این بوده است که بگوید طبقه کارگر می‌رود ولی کمونیست‌ها و روشنفکران کمونیست شده می‌مانند.

در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری، کم کم اعتراض کادرهای معتقد به نقش تاریخی طبقه کارگر در انقلاب ایران، بلند می‌شود. منصور حکمت برای آرام کردن آنها سعی می‌کند مواضع خود را قدری تلطیف کند: "یک حزب کارگری با وجود اینکه در میان کارگران در اقلیت است، می‌تواند در لحظات تاریخی تعیین کننده‌ای، حرکت اکثریت کارگران را شکل بدهد، قیام کند و قدرت را بگیرد و نگهدارد و اصلا از این طریق میشود تبدیل به اکثریت شود"[101].

این یک شعبده بازیست. چگونه می‌شود؛ یک عابر بی گناه که کار طولانی در بین طبقه کارگر را برنمی‌تابد، و معتقد است که کارگران می‌روند ولی امثال خودش می‌مانند، بتواند در "یک لحظه‌ی تعیین کننده تاریخی"، اکثریت طبقه را بسیج، متشکل و آگاه برای کسب قدرت سیاسی نماید و قدرت را بگیرد؟ این یک شارلاتانیسم سیاسی‌ست و هیچ ربطی به کمونیسم علمی و تحلیل دیالکتیکی از جامعه و طبقه ندارد.

منصور حکمت قادر نشد، بحرانی را که ناشی از اتخاذ مواضع ضد کمونیستی او در کنگره به وجود آمده بود، کنترل کند. این بحران در قدم اول به استعفای ده‌ها کادر از حزب کمونیست کارگری انجامید، و در پروسه بعدی در درون حزب، انشعابات متعددی را باعث شد. حکمت دوباره بخش دیگری از جنبش کمونیستی را با مواضع سوپر ارتجائی و مرتدانه‌اش اتمیزه کرد.

به هر جهت خط مشی کار پر سر و صدا و تبلیغی، باقی مانده حزب کمونیست کارگری را به علنی گری کامل سوق داد. در شرایطی که بورژوازی بین‌المللی رابطه فشرده‌ای با رژیم خونخوار جمهوری اسلامی دارد و هر اطلاعی را در اختیار آن می‌گذارد، علنی گری یعنی دم تیغ جلاد دادن مبارزینی که در ایران فعال هستند. علنی گری یعنی هماهنگ شدن با قوانین بورژوازی. به همین جهت کنگره سوم حزب کمونیست کارگری ایران در دامن بورژوازی امپریالیستی به طور علنی برگزار شد.

از این دوران واژه امپریالیسم، از فرهنگ حزب کمونیست کارگری برای مدت‌های مدید کم رنگ شد، چون:

"رابطه با آمریکا با مخالفت ما روبرو نمیشود. موضع مخالفت ما به عنوان یک جریان کمونیستی و سوسیالیستی ضد اسلام با اینکه جریانات اسلامی با آمریکا رابطه دارند یا نه، جزو پروبلماتیک‌های ما نیست"[102]

و سپس حکمت تا آنجا به فساد می‌گراید که می‌گوید:

101- منصور حکمت - حزب و قدرت سیاسی - سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۵ آوریل ۱۹۹۸

102- منصور حکمت - حزب و قدرت سیاسی - سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۵ آوریل ۱۹۹۸

‘‘ما همچنین اسرائیل را به مثابه ملتی که در اینجا به دنیا آمده است در نظر میگیریم. به لحاظ سیاسی، اسراییل مدرن‌تر، دمکراتیک‌تر و غربی شده‌تر است. اگر زندان‌های مخصوصی دارد، ولی امکان اعتراض و انتقاد هم در آنجا هست. چیزی که فکر نمیکنم در زندانهای ملک حسین و ملک فهد امکان داشته باشد.‘‘[103] از این بهتر نمی‌شود مشاطه‌گر چهره رژیم جنایتکار صهیونیستی شد.

منصور حکمت برای توجیه خط مشی راست روانه‌اش، سعی می‌کند در رفقای خودش نسبت به چپ نفرت بیافریند.

این انسانی که تا این اندازه با فریادهای پرولتاریا پرولتاریا به انحطاط می‌رود و به ادتداد خود افتخار می‌کند، از اوضاع ایران آن روزی که کنگره سوم حزب کمونیست کارگری برگزار می‌شد، چنین ارزیابی می‌دهد:

‘‘اینها [جمهوری اسلامی] قابل دوام نیست و پروسه رفتن اینها شروع شده.... آیا اجازه میدهیم یکبار دیگر اپوزیسیون سنتی ایران، این بار با آرایش‌های جدید... بیاید همین خانواده را متحدتر کند؟‘‘[104]

حکمت از اپوزیسیون سنتی؛ جبه ملی، نهصت آزادی، چریک‌های اکثریت، سازمان فدائیان اقلیت، حزب رنجبران ایران و تمام سازمان‌های چپ رادیکال ایران را می‌فهمد. و تا اینجا پیش می‌رود که به روشنی می‌گوید اینها همه با جمهوری اسلامی یک خانواده هستند. به عبارت دیگر او حزب رنجبران ایران و سازمان اقلیت و دیگر سازمانهای چپ رادیکال را در کنار حزب توده و اکثریت و سازمان‌هائی به مانند جبهه ملی قرار می‌دهد و همه را با رژیم جمهوری اسلامی یک کاسه می‌کند تا بریدن قطعی خود از چپ رادیکال را موجه جلوه دهد. ببینید او در مورد حزب رنجبران ایران و انتقاد عمیق و صداقانه‌یی که این حزب از خود کرده است، چه می‌گوید: ‘‘حزب رنجبران یک اطلاعیه داد و گفت ما اشتباه کردیم، بورژوازی را عمده کردیم و پرولتاریا را فرعی! خلق را با ضد خلق عوضی گرفتیم! - عین جملات خودشان - پربها دادیم به ارتش و کم بها دادیم به مردم! پر بها دادیم به اسلام کم بها دادیم به خواستهای مردم! اشتباه کردیم ببخشید! دوره ای بود بعد از ۳۰ خرداد و اعدامهای شدید در زندانها و حزب رنجبران چطور میتواند از اینکار پسر عموهای خودش در حکومت دفاع کند؟‘‘

یک کمونیست که واقعا آزادی طبقه کارگر از استثمار و ستم را خواهان است، و دل‌اش برای آزادی تمام ستم دیدگان و آزادیخواهان جامعه می‌طپد، سعی می‌کند پدیده‌ها و عوامل مثبت جامعه به ویژه عوامل مثبت در جنبش کمونیستی را متحد و متمرکز کند، سعی می‌کند همه جویبارهای پراکنده را به یک نهر خروشان علیه رژیم تبدیل کند. منصور حکمت اگر کمونیست بود، اگر در صفوف مردم جای داشت، می‌بایست به این انتقاد سازنده و صادقانه حزب رنجبران ایران خوش آمد می‌گفت، خوشحال می‌شد، و سعی می‌کرد دستی به سوی این حرکت مثبت دراز کند. ولی او همه اپوزیسیون منجمله حزب رنجبران را پسرعموهای جمهوری اسلامی معرفی می‌کند تا بگوید همه اخاند، از همه این پسر عموها بیزارم، باید بروم خودم یک پسر عمو پیدا کنم. و بعد می‌رود و پیدا می‌کند:

‘‘وقتی من دو سال پیش به یک روزنامه در آلمان گفتم با پنج درصد جامعه که میشود سه میلیون نفر، ما قدرت را میگیریم، سلطنت طلب ها نگفتند نمیشود، آمریکا نگفت نمیشود، این چپ‌ها بودند که گفتند

---

103 - منصور حکمت - مصاحبه منصور حکمت با صفا حائری سردبیر ایران پرس سرویس - ژانویه ۱۳۹۹

104 - سخنرانی در معرفی قطعنامه، اوضاع ایران و موقعیت ویژه حزب کمونیست کارگری - کنگره سوم - ١٤ اکتبر ۲۰۰۰

نمیشود ...با سه میلیون نفر میخواهید قدرت را بگیرید؟! من الان میخواهم این عدد را پائین بیاورم (خنده و کف زدن حضار). بنظر من با دو میلیون، با یک میلیون هم میشود. چرا نمیشود؟... وقتی حکومت مربوطه خودش نماینده یک اقلیت ناچیز و سمبل عقب ماندگی و ارتجاع است و به زور اسلحه سر پا ایستاده، با دو نفر هم اگر بشود انداختش باید انداخت. ولی چپی که ما داریم از آن جدا میشویم، قصد ندارد کاری بکند. میخواهد با رفیق خودش حال بکند.‘‘

از این بگذریم که روند تاریخ موضع چپ‌ها را تأیید کرد، ولی آن دو نفر برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پیدا شدند. خود جناب حکمت و رضا پهلوی وابسته به امپریالیسم آمریکا که گفت ‘‘می‌شود‘‘.

بعد رضا پهلوی [رضا شاه دوم] را به کنگره علنی خودشان دعوتش کردند و او با ناز و کرشمه دعوت را رد کرد. آنگاه جشن نامزدی این پسر عمو و دختر عمو به صورت آکسیون‌های مشترک در کانادا و آمریکا و می‌زگردهای مشترک در رسانه‌های سلطنت طلب، برگزار شد.

همان طور که مارکس به نقد آئین‌ها و سیستم‌های فلسفی گذشته پرداخت و از نفی آن‌ها کمونیسم علمی سربرآورد، منصور حکمت (این کاریکاتور تروتسکی) نیز به نفی دستاوردهای کمونیسم علمی پرداخت و حکمتیسم (شکل کج و معوجی از تروتسکیسم) سربرآورد. چون مارکس و این کاریکاتور به لحاظ نفی اندیشه‌های پیشین یکسانند، حکمت پرستان قبول کرده‌اند، که حکمت مارکس زمانه است.

صحبت‌هائی از جانب بعضی جدا شدگان بعد از کنگره دوم از حزب کمونیست کارگری دال بر وابستگی مالی این حزب به اسرائیل به گوش می‌آید. ما این را نمی‌دانیم. و نمی‌توانیم در مورد این ادعا قضاوت کنیم. زیرا چنین برچسب‌هائی دلائل قانع کننده غیر قابل رد می‌خواهد. ولی می‌توان در مورد بعضی از عملکردهای سیاسی نوظهور حزب کمونیست کارگری بعد از کنگره دوم قضاوت کرد. در آلمان تا آنجا که بسیاری از کمونیست‌ها شاهد بوده‌اند، از بعد از کنگره دوم حزب کمونیست کارگری، روابط بسیار گرم و حسنه‌ای بین افراد این حزب و Anti-Deutschen (ضد آلمان ها = یک سازمان آلمانی وابسته به دولت صهیونیستی اسرائیل) وجود داشت (و یا هنوز هم دارد). در هر آکسیون ضد جمهوری اسلامی که ایرانیان چپ برگزار می‌کردند و افراد حزب کمونیست کارگری نیز حضور داشتند، این گروه پرچم اسرائیل را می‌آورند، کنار و یا جلوی آکسیون می‌ایستادند و عکس می‌گرفتند. وقتی هم که اعتراض می‌شد و تظاهر کنندگان خشم خود را نشان می‌دادند و تلاش می‌کردند آن‌ها را از تظاهرات خود دور کنند، اعضای حزب کمونیست کارگری بین معترضین و Anti-Deutschen، هائل می‌شدند و از آن‌ها دفاع می‌کردند.. این عمل کرد را بسیاری از مردمی که در آکسیون‌های ایرانیان شرکت کرده‌اند، دیده‌اند.

طنز تاریخ گزنده است. منصور حکمت که به قول خودش در کردستان پایه کارگری داشت، کارگران را رها کرد و رفت اروپا ولی کارگران کردستان ماندند و مبارزه را ادامه دادند. و اکنون حزب کمونیست ایران نفوذ نسبی در بین آنها دارد. زنان کارگری نیز که به جنبش کمونیستی پیوسته و بچه‌دار هم شده‌اند، به علت شرایط سخت زندگی باید روزی ۱۲ ساعت در کارخانه‌ها کار کنند. ولی زنان کمونیست حزب کمونیست کارگری که بچه‌دار هم نشدند، تحت رهنمودهای منصور حکمت به اروپا فرار کردند و کارگران زن بچه‌دار شده در کارخانه‌ها را تنها گذاشتند.

این است طنز تلخ تاریخ. هیچ عاملی مثل روند زندگی حقیقت درونی آدم‌ها را رو نمی‌کند. روند زندگی، همه ناگفتنی‌های درونی انسان ها را با صدای بلند می‌گوید، همه اندیشه‌ها را با معیار عمل محک می‌زند و انسان‌ها را آن طور که هستند می‌نمایاند نه آن طور که مایل‌اند نشان داده شوند.

جمعبندی:

چند ماه بعد از به قدرت رسیدن رژیم سرمایه‌داری مذهبی جمهوری اسلامی، تعقیب و سرکوب جنبش انقلابی به ویژه جنبش کارگری و کمونیستی آغاز گردید. جنبش مجبور به عقب نشینی شد. پراکندگی آغاز گردید. اشتباهات سیاسی و تاکتیکی اغلب سازمان‌های کمونیستی در ارتباط با مسائل حاد جامعه، به گسترش پراکندگی و تعمیق بحران دامن زد. تعدادی از اعضای سازمان‌های کمونیستی از سازمان‌هاشان جدا شدند و پروسه اتمیزه شدن این جنبش شدت گرفت. اتحاد مبارزان کمونیست به صورت سازمانی کوچک و ناشناخته وارد گود شد و با لفاظی‌های پرولتر پرولتر و ارائه فرمول‌های عام کلاسیکرهای مارکسیست، توانست به سازمان کومله کردستان ایران نزدیک شود و بعضی از کادرها و اعضای سابق سازمان‌های کمونیستی را به خود جلب کند. از ادغام این دو سازمان، حزب کمونیست ایران به وجود آمد. این حزب تحت سیاست‌ها و تاکتیک‌های تروتسکیستی منصورحکمت همان اشتباهات سازمان‌های جنبش کمونیستی را به اشکال دیگر در حالی تکرار میکرد که این سازمان‌ها پروسه انتقاد از خود را می‌گذراندند. حزب کمونیست تحت این سیاست‌ها هر روز دچار بحران لاینحلی می‌شد تا این که منصور حکمت با سازمان خودش و تعدادی اعضای جدید کرد، انشعاب کرد و راهی خارج از کشور شد. در اروپا او گام به گام به طور آشکار ارتداد خود به طبقه کارگر را اعلام کرد. این بزرگترین بحران در حزب کمونیست کارگری بود که باعث استعفای ده‌ها عضو و در پروسه بعدی انشعاب و اتمیزه شدن این سازمان گردید.

سبک کار پر سر و صدا، نفی کامل تمام بخش‌های جنبش کمونیستی ایران و جهان، تلاش برای انهدام تمام سازمان‌های کمونیستی، قرار دادن تروتسکی در مقام یک کمونیست و کشیدن لنین به پائین در مقام یک بورژوا، تخطئه کامل دستاوردهای اتحاد شوروی تحت رهبری استالین و دستاوردهای انقلاب دمکراتیک و سپس سوسیالیستی چین تحت رهبری مائوتسه دون، در پیش گرفتن سبک کار تروتسکیستی سازمانی در شکل ایجاد فراکسیون در حزب کمونیست، به آشفتگی و سردرگمی بیشتری در جنبش کمونیستی ایران به ویژه جنبش کمونیستی ملت کرد دامن زد. خوشبختانه پروسه تعمیق بحران این ایدئولوژی و سیاست‌های ناشی از آن، شکست کامل آنها و تلاش کمونیست‌های راستین در زدودن این انحرافات و دیگر انحرافات موجود باعث انسجام گام به گام و مجدد جنبش کمونیستی گردیده که این پروسه در حال تعمیق است.

غلامرضا پرتوی

ادیت ۲۳ خرداد ۱۴۰۲